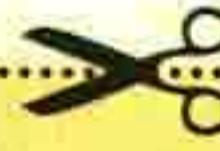


الشوف

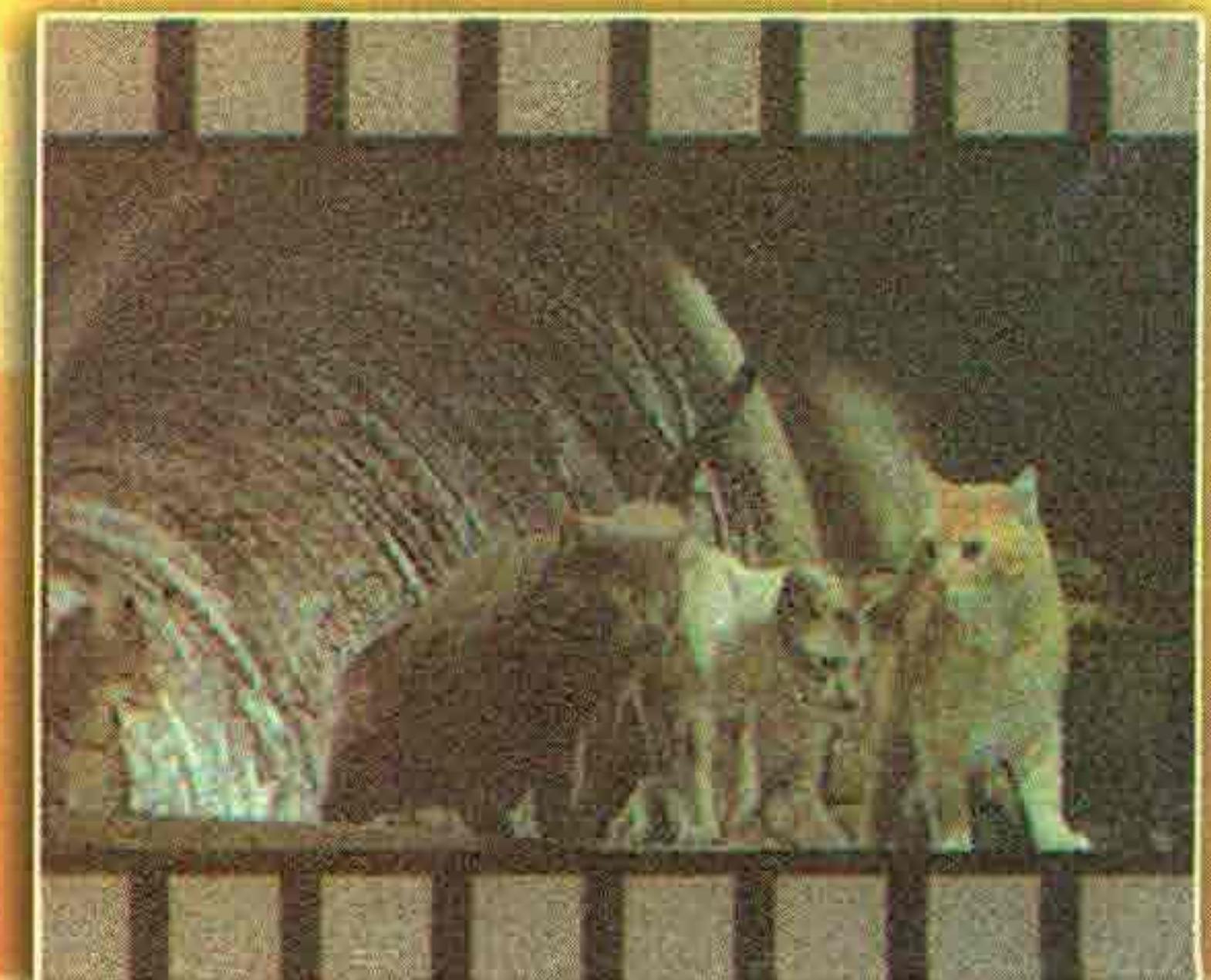
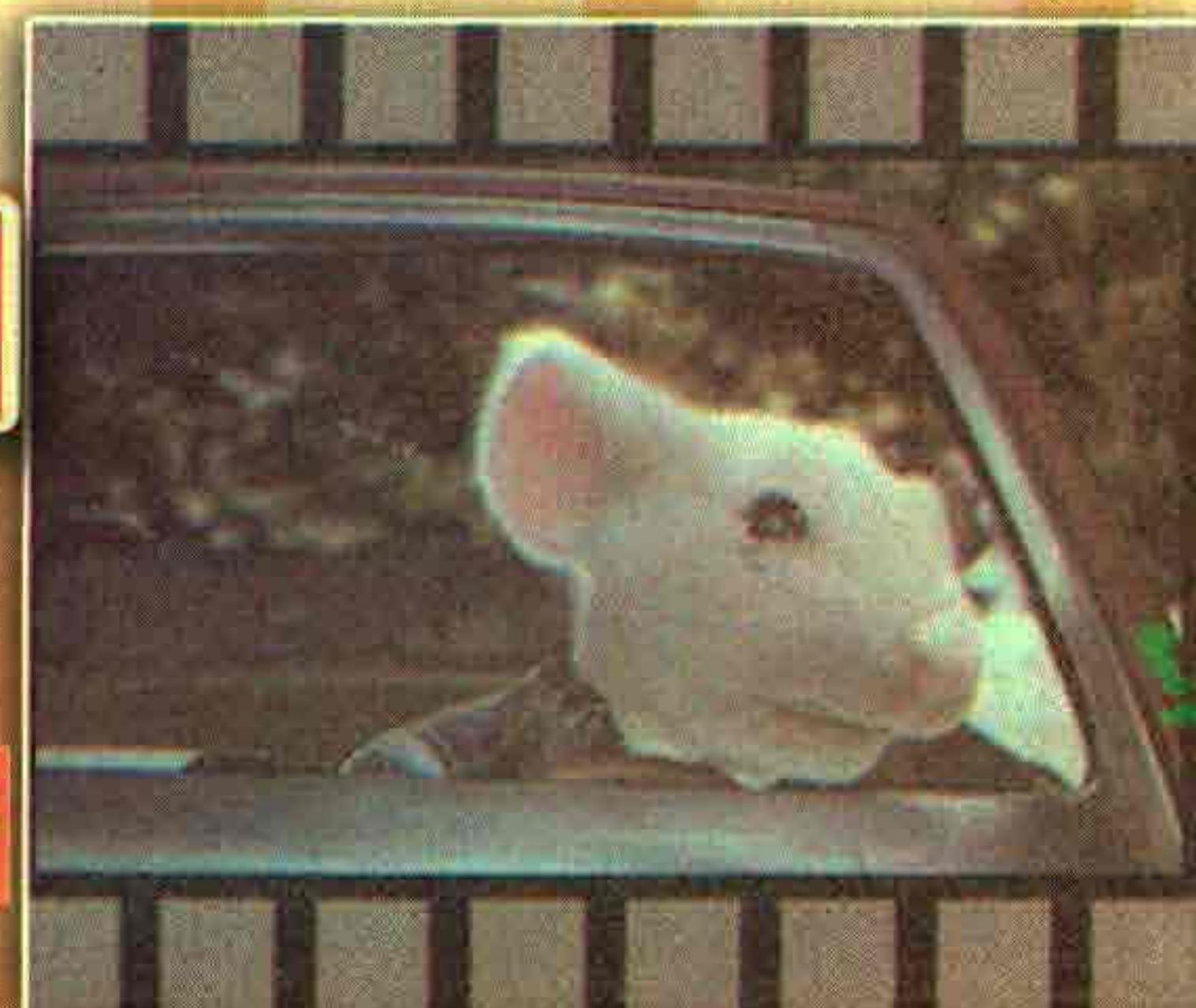
سال پنجم، شماره ۱۹۱ پنجشنبه ۱۶۰ اکتبر ۱۳۸۷



فیلم در مجله

الستاره الرئيسي

قسمت پنجم



پنجمین هفته نامه کودکان ایران

داستان

هفته نامه کودکان ایران

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام «ره»

- مدیر مسؤول: مهدی ارگانی
- سردبیران: افشین علا، سیامک سرمدی
- مدیر هنری: احمد قائمی مهدوی
- تصویرگر: محمد حسین صلوتیان
- مدیر داخلی و طراح بازی جلد: نادیا علا
- عکس: امیر محمد لاجورد
- حروفچین: نیرالسدات والاتبار
- توزيع: فرج فیاض
- امور مشترکین: محمد رضا اصغری

لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج نشان: خیابان انقلاب
چهارراه حافظ - پلاک ۹۶۲ تلفن: ۰۶۷۵۶۸۳۳۳ - ۰۶۷۱۴۲۱۱

چیدن کاشی‌ها

مسابقه ویژه

(ویژه بهمن ماه)

دیواری را که روی جلد می‌بینید، از کاشی پوشیده شده است. اگر خوب دقت کنید، در چیدن این کاشی‌ها نظم و ترتیب رعایت شده است. اما در سه نقطه از این دیوار، این نظم و ترتیب به هم خورده است. آیا می‌توانید:
۱- این نظم و ترتیب را پیدا کنید؟ ۲- سه نقطه‌ای را که این نظم و ترتیب در آن‌ها رعایت نشده، پیدا کنید؟

تا ۲ هفته بعد از انتشار این شماره از مجله فرصت دارید تا پاسخ‌هایتان را به نشانی مجله بفرستید. یادتان نرود حتماً روی پاکت نامه بنویسید: «مریوط به مسابقه روی جلد چیدن کاشی‌ها (ویژه بهمن ماه)»

خلاصه هفته گذشته:

هفته گذشته دیدید که چگونه پدر و مادر استوارت کوچولو، او را از خانواده لیتل‌ها تحویل گرفتند و با خود برداشتند. اما بعد معلوم شد که آنها پدر و مادر قلابی استوارت بودند و نقشه از سوی اسنوبل، گربه سفید خانگی برای راحت شدن از شر استوارت، طرح شده بود و اینک ادامه ماجرا...

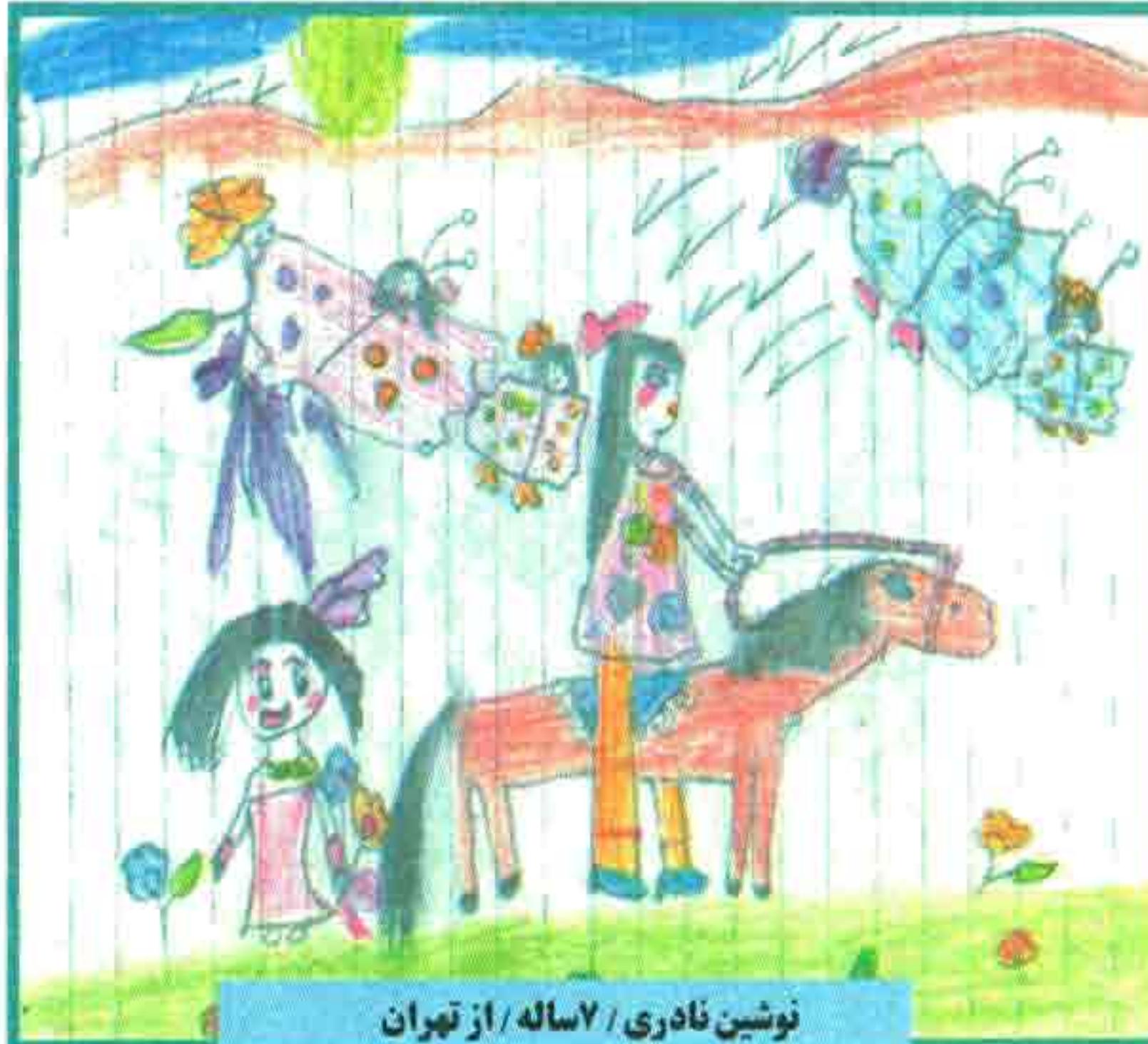


اسپو از کوچک

قسمت پنجم



علی عباسی / ۵ ساله / از کرمانشاه

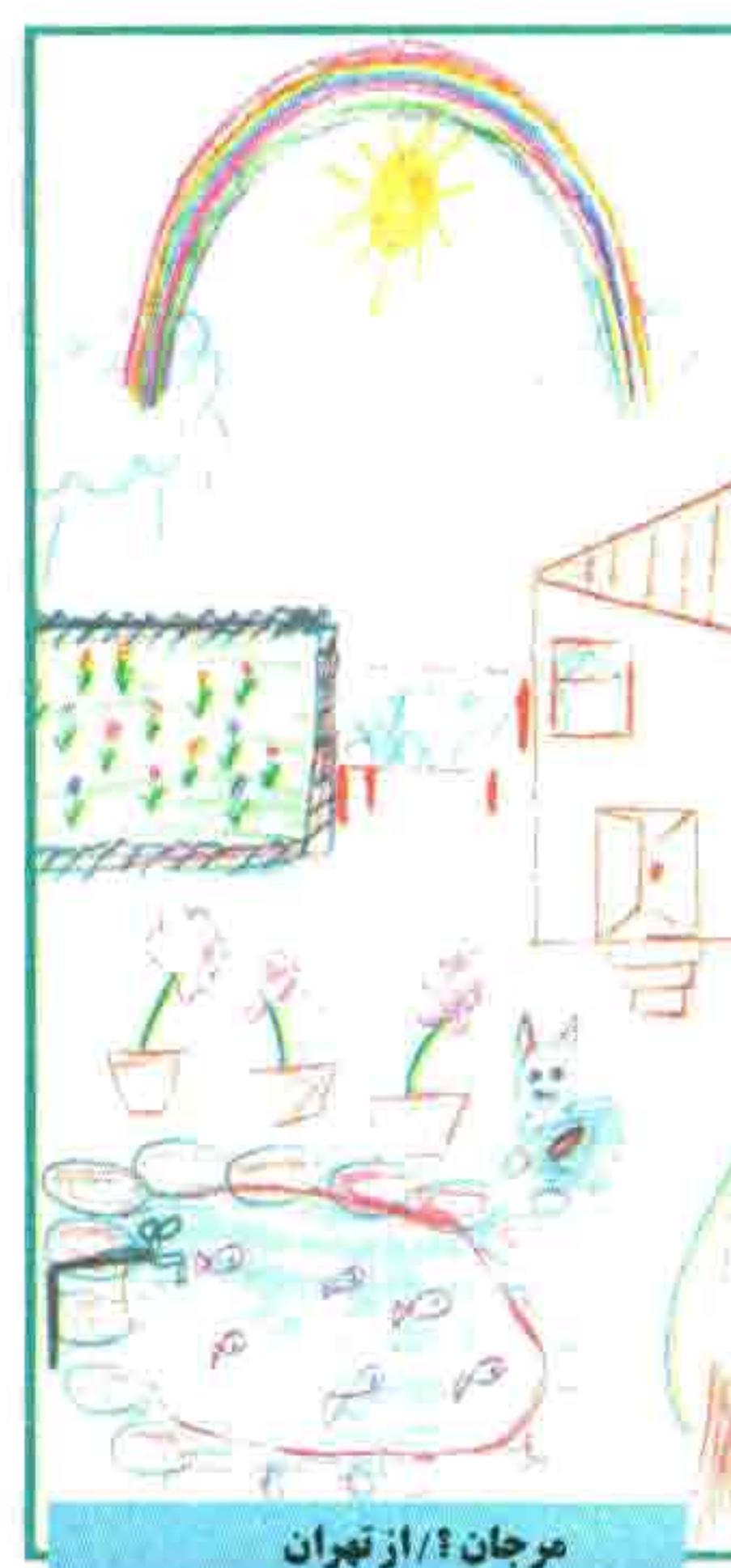


نوشین خادری / ۶ ساله / از تهران

دیشب آسمان...

دیشب آسمان نه صاف بود و نه ابری نه آبی بود و نه مشکی. دیشب وقتی که به آسمان نگاه می‌کردم، آسمان نارنجی و خوشید در حال غروب کردن بود. من در پشت پنجره‌ی اتاقم به آسمان نگاه می‌کردم که هر لحظه از لحظه‌ی پیش زیباتر می‌شد. کم کم ستاره‌ها یکی یکی در آسمان پدید آمدند. مدتی بعد من ماه را هم در آسمان پیدا کردم که امشب کامل بود. مدتی در این فکر بودم و وقتی که دوباره آسمان را نگاه کردم تازه فهمیدم که رنگ آسمان دیگر نارنجی نیست و آبی تیره شده است. کم کم بعد از مدتی آسمان مشکی شد آن گاه من ماه را نگاه کردم! چه نوری داشت! چه مهتابی! تازه فهمیدم که چه اسم زیبایی دارم! در این فکر بودم که یک دفعه با صدایی مانند بمب از جای پریدم. دوباره آسمان را نگاه کردم. اما نه ماه و نه حتی یک ستاره در آسمان نبود. هوا تاریک بود. تاریک تاریک. تازه فهمیدم که با صدای رعد و برق از جای پریدم چند لحظه بعد آسمان شروع به باریدن کرد و من تازه فهمیدم که این همه چیز در فکر و خیال من بود.

مهدی رضوی / ۱۱ ساله / از تهران



مرجان؟ / از تهران

آن چیست که سیاه است کلاع نیست پرواز
من کند پرنده نیست.

جواب: دود

منی برای مجله دوست

دوستی دارم که لطیفتر از برگ شقایق است
و جودی دارم که بخاطر دوست خوبم رقم
خورد
سرمای زمستانی بخاطر تو رو به گرمی
من رود
تلاطم دریاها بخاطر تو آرام می‌شود
ای دوست

محمد صابر غلامی / ۱۲ ساله / از تهران

شخصی در مسابقات اتومبیل رانی (رالی)
شرکت کرده بود، وسط راه تصمیم می‌گیرد
مسافر کشی کند.

چیستان

دستعمال آبی پر از سیب و گلابی
جواب: آسمان

میوه‌ای باشد میان میوه‌ها
خوردنش دارد برای ما صفا
گر بخوانی نام آن از هر طرف
کی تقاوتمی کند از بیر ما

جواب: توت



روزی مردی خسیس صبح که از خواب بیدار
می‌شود به زنش می‌گوید خانم دو تا تخم مرغ
نیمرو کن من من می‌رم بالا پشت بام بینیم این آتن
چه مشکلی داره؟ می‌رود بالا ولی ناگهان پرت
می‌شود پایین از دم آشپزخانه که ردمی شود
می‌گوید: یکی نیمرو کن، یکی... یکی...!

روزی دو مرد سوار کامیون بودند به نزدیک
تونلی می‌رسند.

اولی: اینجا نوشته حداقل ارتفاع ماشین ۲ متر
ولی ماشین، ۳ متر است.

دومی، اشکال نداره اینجا که پلیس نیست.

در اداره پلیس، بازرس پلیس می‌گوید
که استوارت به احتمال زیاد ربوده شده
است.



«لطیفه»

روزی به یک نفر می‌گویند با جوجه جمله بساز او می‌گوید «جوچ» آن نفر می‌گوید: چرا بقیه‌اش را نمی‌گویی؟ او می‌گوید چون از تخم در نیامده است!

خشاپار و آناهیتا مژذنی از تهران



لطیفه

معلم جغرافیا: مریم
بگو بینم بهترین منابع
زیزدزمینی ایران کدام
است؟

مریم: خانم اجازه،
پیاز، سبز زمین، شلغم، هویج!

یک هفته

قاضی: چرا پول این آقا را نمی‌دهی؟
متهم: به خدا آلان یک سال است به او تماس
می‌کنم یک هفته مهلت بده. نمی‌دهد!

بیمه

دانش آموز: آقا من آمدم خودم را بیمه کنم.
کارمند بیمه: بسیار خوب در مقابل چه حوادثی؟
دانش آموز: در مقابل
عارض ناشی از
کنک‌های معلم!



میلاد زارعی ۱۱ ساله
از کاشان

لطیفه

روزی مردی خسیس صبح که از خواب بیدار
می‌شود به زنش می‌گوید خانم دو تا تخم مرغ
نیمرو کن من من می‌رم بالا پشت بام بینیم این آتن
چه مشکلی داره؟ می‌رود بالا ولی ناگهان پرت
می‌شود پایین از دم آشپزخانه که ردمی شود
می‌گوید: یکی نیمرو کن، یکی... یکی...!

روزی دو مرد سوار کامیون بودند به نزدیک
تونلی می‌رسند.

اولی: اینجا نوشته حداقل ارتفاع ماشین ۲ متر
ولی ماشین، ۳ متر است.

دومی، اشکال نداره اینجا که پلیس نیست.



امام در تمام طول عمر خود، هدف‌ها، آرمان‌ها و هر آنچه را که باید ابلاغ می‌کرد، گفته بود و در عمل نیز تمام همتیش را برای عملی کردن گفته‌هایش به کار گرفته بود. اینک او در آستانه نیمه خرداد سال ۱۳۶۸ هجری شمسی، خود را آماده می‌کرد تا به ملاقات عزیزی برود که تمام عمر پربرکتش را برای جلب رضایت او صرف کرده بود. عزیزی که قامت امام جز دربرابر او، دربرابر هیچ قدرتی خم نشد. اشعار و سروده‌های امام، سراسر درد فراق‌یار بود و در بیت اشعارش لحظه وصال با آن عزیز را می‌جست. اینک آن لحظه شکوهمند برای او فرا می‌رسید. لحظه‌ای که برای پیروان و دوستدارانش، سخت و تحمل ناپذیر بود. امام در وصیت‌نامه خود نوشته است: با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می‌کنم و به دعای خیر شما احتیاج مبرم [زیاد] دارم و از خدای رحمان و رحیم می‌خواهم که عذرم را در کوتاهی خدمت و قصور [کوتاهی] و تقصیر پذیرد و از ملت امیدوارم که عذرم را در کوتاهی‌ها و قصور و تقصیرها پذیرند و با قدرت و تصمیم و اراده به پیش بروند.

امروزه مردم هنگامی که کنار ضریح او می‌ایستند، گریه کنان زمزمه می‌کنند: اماما، از کدام تقصیرها و کوتاهی‌ها سخن می‌گویی؟ تو که همه خوبی و پاکی و نور بودی. اینک آن لحظه در میانه خرداد سال ۶۸ فرار سیده است.... (ادامه دارد)

او می‌گوید که رباينده يا ربايندگان علاقه‌ای به دریافت پول ندارند. بلکه ممکن است برای آزار و اذیت يا کشن موش‌ها، اقدام به این کار کرده باشند.



یک خاطره، هزار پند

امام ورزش را دوست داشتند، ولی رشته خاصی را ترجیح نمی‌دادند. شاید بشود گفت که به کشتی و ورزش باستانی بیشتر علاقه داشتند. ژیمناستیک نیز بیشتر از سایر ورزش‌ها نظر امام را جلب می‌کرد. قدرت بدنی امام خوب بود و تا همین اواخر عمر، روزی یک ساعت و نیم پیاده‌روی می‌کردند و حرکت‌های ورزشی را به راحتی تمرين می‌کردند. امام مرتب حرکاتی که پزشکان برای کمر درد و پادرد ایشان دستور می‌دادند را اجرا می‌کردند. امام برنامه‌های ورزشی تلویزیون را هم تماشا می‌کردند اما حساسیت چندانی به آنها نداشتند. اگر فرزندشان مرحوم حاج سید احمد آقا خدمت‌ایشان می‌رفتند و یکی از کانال‌ها، برنامه ورزشی پخش می‌کرد امام کانالی که خود در حال تماشای برنامه آن بودند را قطع می‌کردند و فوراً کanal ورزشی را می‌گرفتند و به فرزندشان می‌گفتند:
این هم به خاطر تو، بنشین و تماشا کن.



در همان حال و در منزل جدید استوارت





شان و پروانه

به مناسبت عید غدیر

محمد کاظم مژینانی

از بس که قلبش مهربان بود
پروانه هارا پر نمی داد
او شمع مردم بود و اشکش
بوی گل و پروانه می داد

عید سعید
غدیر خم،
مبارک باد!



پدر قلابی استوارت از او می خواهد که برای رفتن به یک مهمانی آماده شود. او پنهانی قصد دارد استوارت را به اسموکی و دار و دسته اش تحویل دهد.

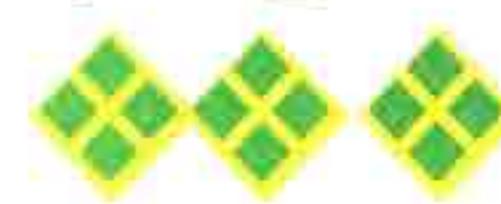




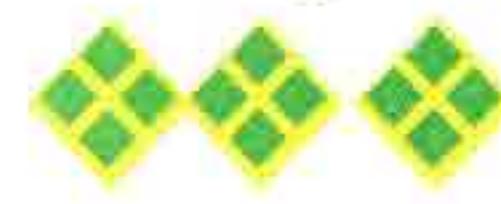
او خوب بود، او نان خود را
با دیگران تقسیم می‌کرد
او با خدا بود و خودش را
تنها به او تسليمه می‌کرد



می‌گفت من وقتی ببینم
یک عده تنها و فقیرند
در بین آدم‌ها همیشه
یک عده‌ای هم سیر سیرند



وقتی ببینم حق مظلوم
در دست‌های ظالمانست
مانده‌گرسنه یک کبوتر
غمگین میان آسمان است



دیگر چگونه می‌توانم
حتی شبی راحت بخوابم
آن لحظه من از شدت درد
غمگینم و در پیچ و تابم

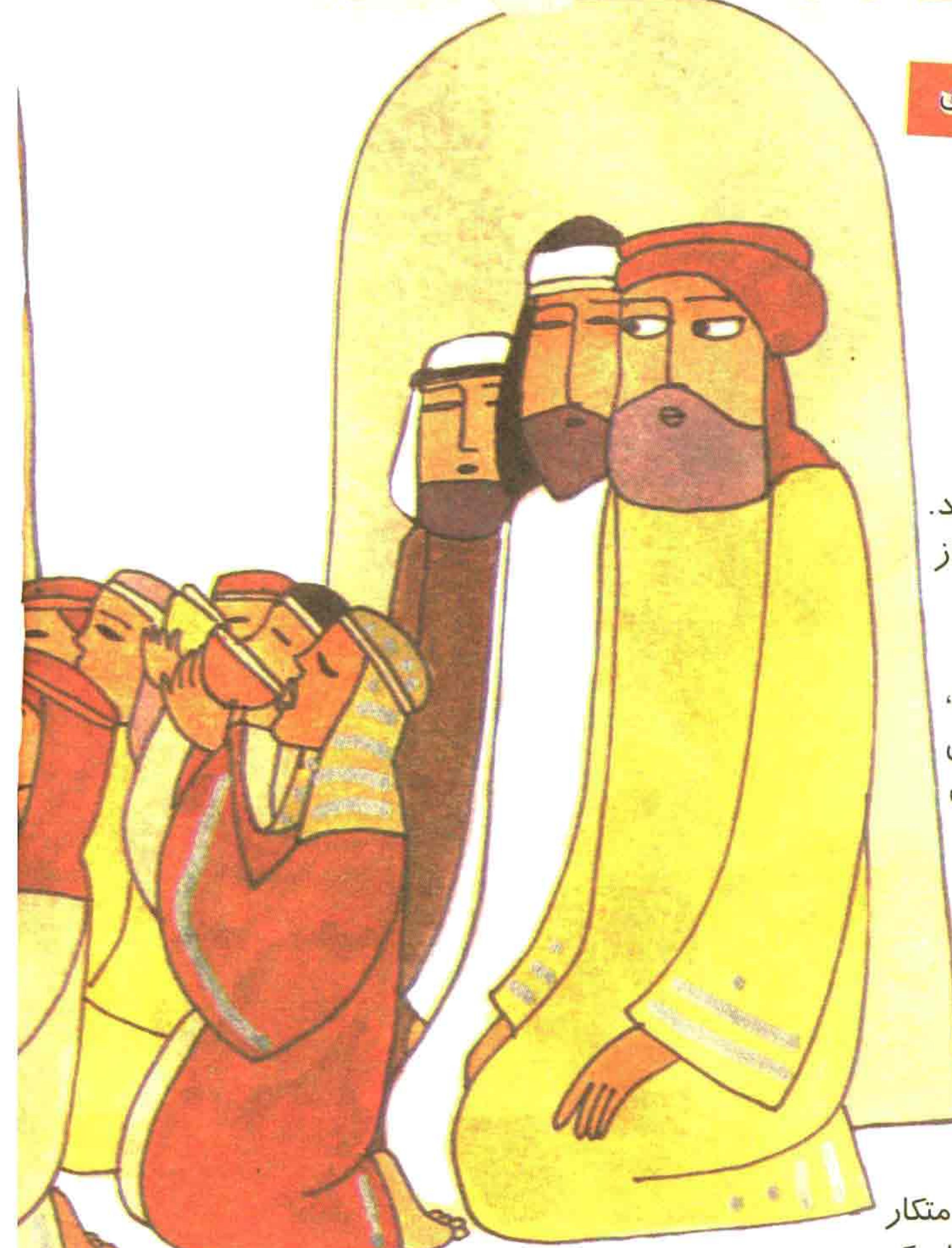


و جدان مادر قلابی استوارت
نمی‌گذارد که همسرش نقشه شوم
خود را عملی کند. او از همسرش
می‌خواهد که همه ماجرا را برای
استوارت تعریف کند.

۱۰۰۰ مانی براحتی تیوان



مجید ملا محمدی



خسته بود، چون از راه دور آمده بود.
شترهایش گرسنه بود. خدمتکار پرسید: «از
کجا آمده‌ای؟»

مرد بالبند جواب داد: «از ایران!»
حضرت علی (ع) که صدایش را شنیده بود،
از خانه بیرون آمد. با او روبرویی کرد. اسماعیل
را پرسید و با یک دنیا محبت گفت: «تو مهمان
خوب ما هستی.»

خدمتکار خواست شترهای او را به طویله
برد. مرد ایرانی گفت: «اول کمک کن تا
بارهایم را پایین بگذاریم.»

او چهار شتر داشت به همراه دو
خدمتکار. پشت شترها پر از بار بود. آنها
مشغول به کار شدند حضرت علی (ع) هم
به کمک آمد. مرد ایرانی خجالت کشید.

مردها بارها را به درون خانه بردنند. خدمتکار
شترها را یکی یکی به طویله برد. مرد ایرانی بار یکی
از شترهای را باز کرد. درون آن چند مشک بزرگ عسل بود. او گفت: «ای امام عزیز، همه این‌ها
برای شما و خانواده عزیزان است. عسل زنبورهای باغم است.»

استوارت من فهمد که آنها او را با
گربه‌ها معامله کرده‌اند. پدر قلابی
من گوید که گربه‌ها فهمیده‌اند که وجود
استوارت برایشان خطرناک است.



حضرت علی (ع) از او تشکر کرد. چند مهمان از راه رسیدند. دوستان قدیمی حضرت بودند. با دیدن عسل‌ها، دهان آنها آب افتاد. حضرت علی (ع) به یکی از آنها گفت: «زودتر به شهر کوفه برو و بچه‌های یتیم را برای خوردن عسل به اینجا بیاور!»

مرد ایرانی تعجب کرد. دوست حضرت از خانه بیرون رفت. بعد از چند ساعت بچه‌های زیادی به خانه‌اش آمدند. بچه‌ها از شوق سر و صدا می‌کردند. گاهی هم با حضرت هم صحبت می‌شدند. صورتش را می‌بوسیدند و دست در گردش می‌انداختند.

حضرت علی (ع) دست به کار شد. بند مشک‌ها را باز کرد و عسل‌های را داخل کاسه‌های کوچک ریخت. چشم‌های بچه‌ها برق زد. حضرت مثل پدری مهربان گفت: «بخارید عزیزانم. بخارید!»

بچه‌ها با شادی مشغول خوردن شدند.

یکی از دوستان حضرت علی (ع) تعجب کنان جلو رفت و آهسته پرسید: «ای امیر مؤمنان چرا باید اول این بچه‌ها از عسل بخورند بعد بزرگترها؟»

حضرت علی (ع) جواب داد: «امام پدر یتیمان است. من چون باید مثل یک پدر با این بچه‌ها رفتار کنم، گفتم اول آنها از این عسل‌ها بخورند.»

دوست حضرت علی (ع) شاد شد. مرد ایرانی هم از خوشحالی، خدا را شکر کرد. کمی بعد، بچه‌ها از خوردن عسل سیر شدند و کنار رفتند. حالا نوبت بزرگترها بود.



او به استوارت می‌گوید
که هر چه زودتر فرار کند.



امیر محمد لاجورد

مردی بایک مداد



در پشت گوش

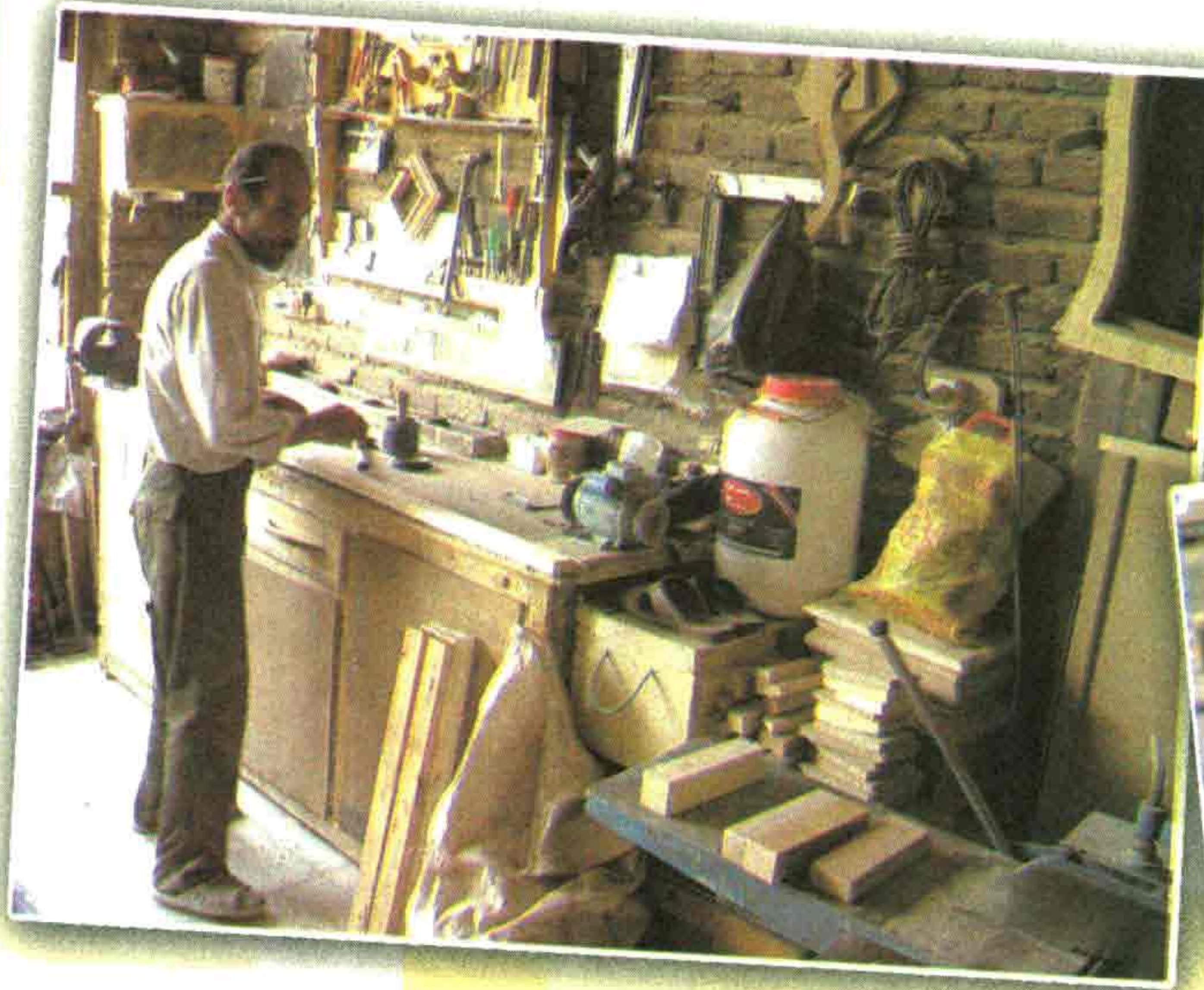
صبح می کردم تلاش روزی تا وقت غروب
بودم اندر فن خود استاد، ای شاگرد خوب
می کشیدم ازه بی خط، می بردیدم قلب چوب
وصله ها با چکش دل می نمودم میخکوب
آقای شیرعلی جمشیدی، ۴۳ ساله، که بعد از مدت زیادی
کار کردن در حرفه نجاری، حالا استادی شده است شعر بالا را
می خواند و کار می کند، بوی خوب چوب می آید. رادیو هم که به نظر
می آید همدم صبح تا شب اوست با صدای کمی روشن است.



۱۰

او تصمیم می گیرد هر چه سریعتر
به خانه لیتل ها برگردد.





● چه وسایلی را بلدید بسازید؟

تقریباً تمام وسایل چوبی را تا به حال ساخته‌ام. تخت خواب، کمد، دراور، پاتختی، میز آرایش، میز تحریر، میز نهارخوری، صندلی و ...

● آن جعبه‌ها چیست که ساخته‌اید؟

تعداد ۳۰ عدد از آنها را سفارش گرفته‌ام و ساخته‌ام. جعبه گرامافون است و گویا قرار است بعد از تمام شدن، آنها را به کانادا بفرستند.

● ساخت یک وسیله چوبی، مثلًا یک میز تحریر چقدر طول می‌کشد؟

حدود ۱ تا ۲ روز.

● چند فرزند دارید؟

دو دختر و دو پسر.

● میز تحریر بچه‌هایتان را خودتان ساخته‌اید؟

برایشان میز تحریر نساخته‌ام چرا که در خانه جای کافی برای گذاشتن آنها نداریم. اما چند وقت پیش یک سرویس کامل جیبزیه برای دخترم ساختم که خیلی هم آنرا سفارشی ساختم. هر کس آنرا می‌بیند تعریف می‌کند و به به می‌گوید.

● برای مردم سفارشی درست نمی‌کنید؟

معمولانه، چون هزینه آن خیلی گرانتر تمام می‌شود.

● از چه نوع چوب‌هایی استفاده می‌کنید؟

شما غیر از مداد و گوش، سؤال دیگری در هیچ زمینه دیگری ندارید؟

● چند سال است نجار هستید؟

حدود ۲۳ سال. یعنی از وقتی شروع به کار کردم شغلم همین بود. پدرم هم نجار بود و او هم تمام عمرش به این حرف مشغول بوده است.

● از وسایل کار پدرتان چیزی را نگه داشته‌اید؟

بله، خیلی چیزها. عکس این رنده دستی را بگیرید تا بچه‌ها ببینند. مربوط به حدود ۱۰۰ سال پیش است. پدرم با این رنده کار می‌کرده است.

● وسایل را که نام برده بود خیلی هاشان تیزند. خطر دارند؟

بله، می‌توانند خیلی خطرناک باشند. اگر زمانی حواسمن نباشد می‌توانند حوادث زیادی درست کنند. مخصوصاً هنگام کار با ارله برقی. باید خیلی مراقب بود. البته شکر خدا تا حالا برای من اتفاق خیلی بدی نیفتاده است فقط یکبار، که مربوط به اوایل شروع کارم بود، داشتم با رنده برقی کار می‌کردم که چوب از دستم لیز خورد و دستم زیر رنده رفت و حالا یکی از انگشتانم ناخن ندارد.

● رنگ هم خودتان می‌زنید؟

نه، من نجارم. تمام وسایلی را که می‌سازیم به نقاشی دهیم تا آنها را رنگ بزنند.



از آن سو در خانله لیتل‌ها، همه در تکاپوی پیدا کردن استوارت هستند. آنها اعلامیه هم چاپ کرده‌اند. برای عکس استوارت در اعلامیه هم از عکس دسته جمعی خود با او استفاده کردند.

احتیاج دارند. هر ۴ تا ۶ ماه یکبار باید آنها را با پینه و پارافین، روغن کاری کرد. وسایل چوبی را باید از تماس با آب دور نگه داشت چرا که رطوبت باعث خرابی چوب می‌شود. همچنین وسایل چوبی را باید دور از تابش مستقیم نور خورشید نگه داشت. موریانه هم از دشمنان چوب است. هر زمان خواستید یک وسیله چوبی را تمیز کنید بهترین وسیله برای آن استفاده از دستمالی است که مقدار خیلی کمی رطوبت دارد.

● در مغازه شما چه بوی خوبی می‌آید.

چوب‌ها بوی خوبی دارند. البته بوی آنرا شما متوجه می‌شوید و من زیاد حس نمی‌کنم چرا که یعنی ام از بوی آن پر شده‌ام.

● می‌خواندید «اره بی خط می‌کشیدم، می‌بریدم قلب چوب» یعنی چه؟

برای بریدن یک چوب معمولاً ابتدا با همان مدادی که در اول دیدار به آن گیر داده بودید خطی روی چوب می‌کشند و بعد آنرا از روی خط با اره می‌برند. منظور از آن شعر، نجاری است که اینقدر در کار خود استاد شده است که دیگر نیازی به کشیدن خط ندارد و می‌تواند چوب را بدون اینکه خط داشته باشد، خیلی صاف ببرد.

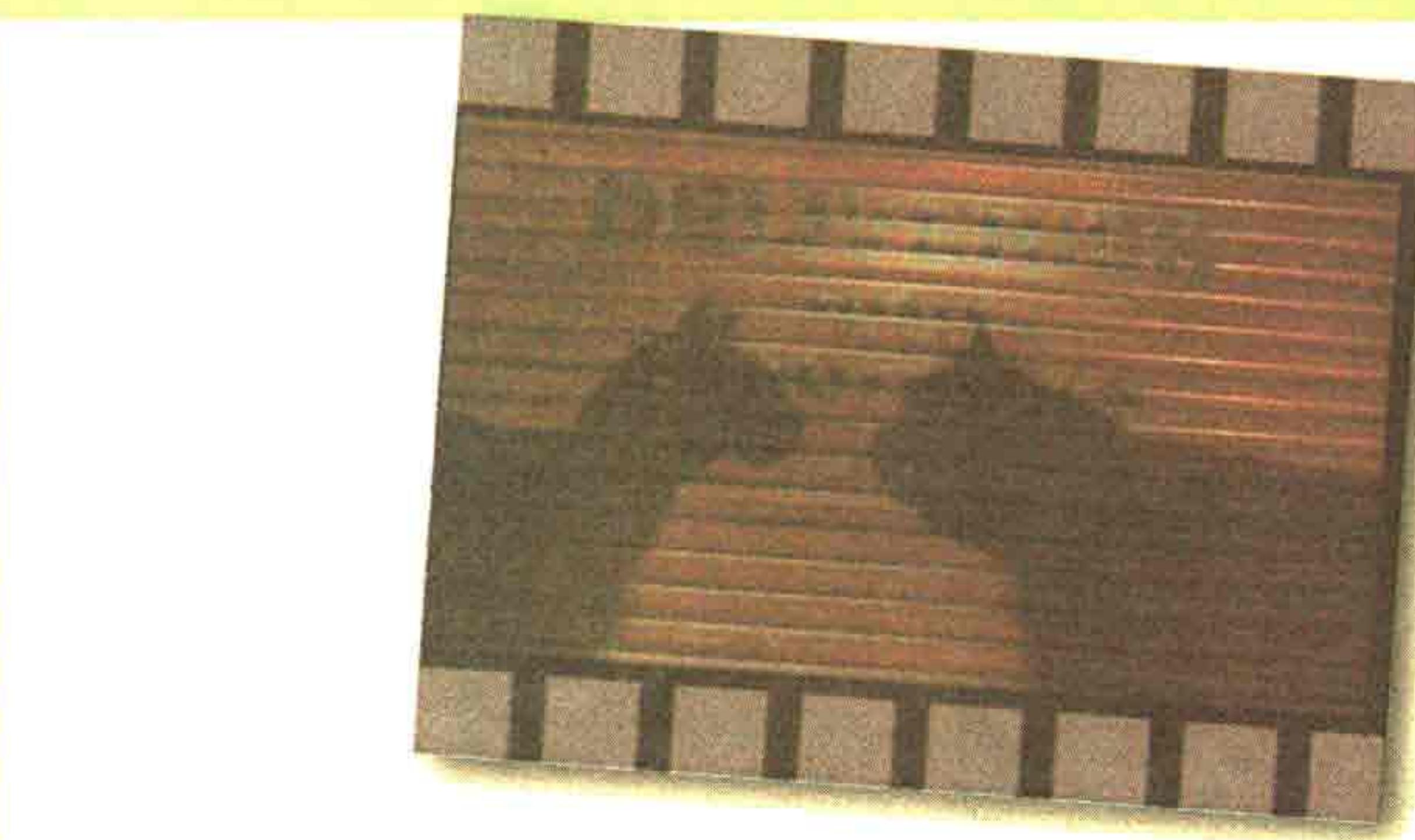
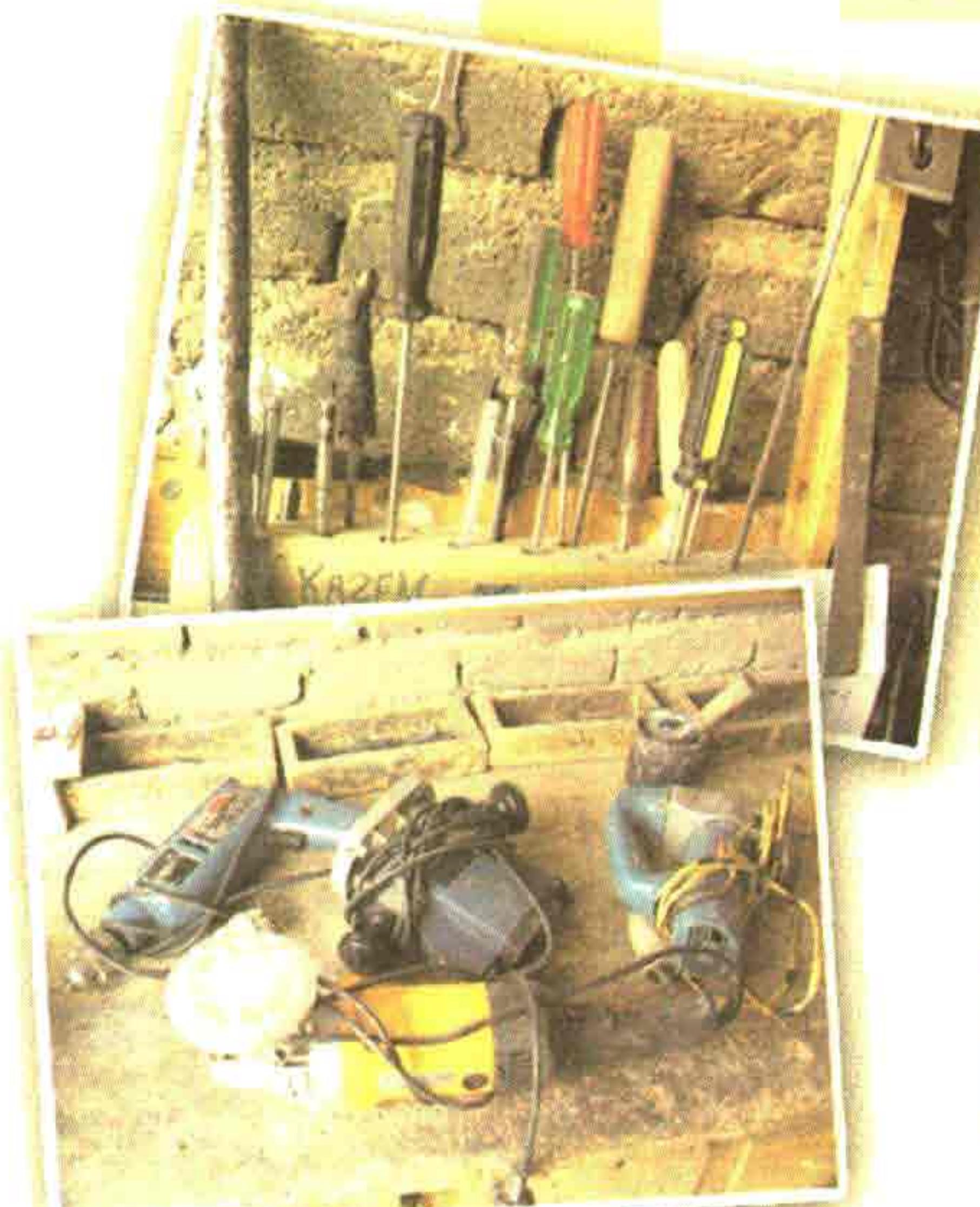
چوب‌های مختلفی می‌توانند در کار نجاری مورد استفاده قرار بگیرند مانند چوب صنوبر، راش، توسکا، بید، گردو، کاج، گیلاس و... اما بیشترین کار ما با نئوپان است. نئوپان چوبی است که از فشرده شدن تراشه‌های چوب درست می‌شود. کارهایی که با این چوب درست می‌شود هم سبک‌تر هستند و هم اینکه قیمت مناسب‌تری دارند. البته بستگی به سفارشی دارد که می‌گیریم. اگر کسی بخواهد برایش با چوب گردو هم هر چه بخواهد درست می‌کنیم که البته قیمت زیادی باید پرداخت کند.

● چسب چوب چیست؟

چسبی است سفید رنگ که حلال آن آب است. معمولاً برای اتصال دو قطعه چوب هم از میخ یا پیچ استفاده می‌کنیم و هم از چسب. چرا که اگر از میخ یا پیچ به تهایی استفاده کنیم ممکن است بعد از مدتی محل اتصال شل شود. البته در بعضی از موارد هم، برای جاهایی که در برابر دید هستند بجای میخ از چیزهایی بنام «دوبل چوبی» استفاده می‌کنیم. ابتدا محل اتصال را سوراخ می‌کنیم و بعد یکی از این «دوبل‌های چوبی» را در آن می‌کوییم. در موارد کمی هم برای اتصال، تنها از چسب چوب استفاده می‌کنیم.

● چکار کنیم که عمر وسایل چوبی مان زیاد شود؟

روی آن خط نیندازیم. تمام وسایل چوبی به روغن کاری



اما گربه‌ها هم بیکار ننشسته‌اند.
آنها فهمیده‌اند که پدر و مادر قلابی استوارت، کار او را یکسره نکرده‌اند.



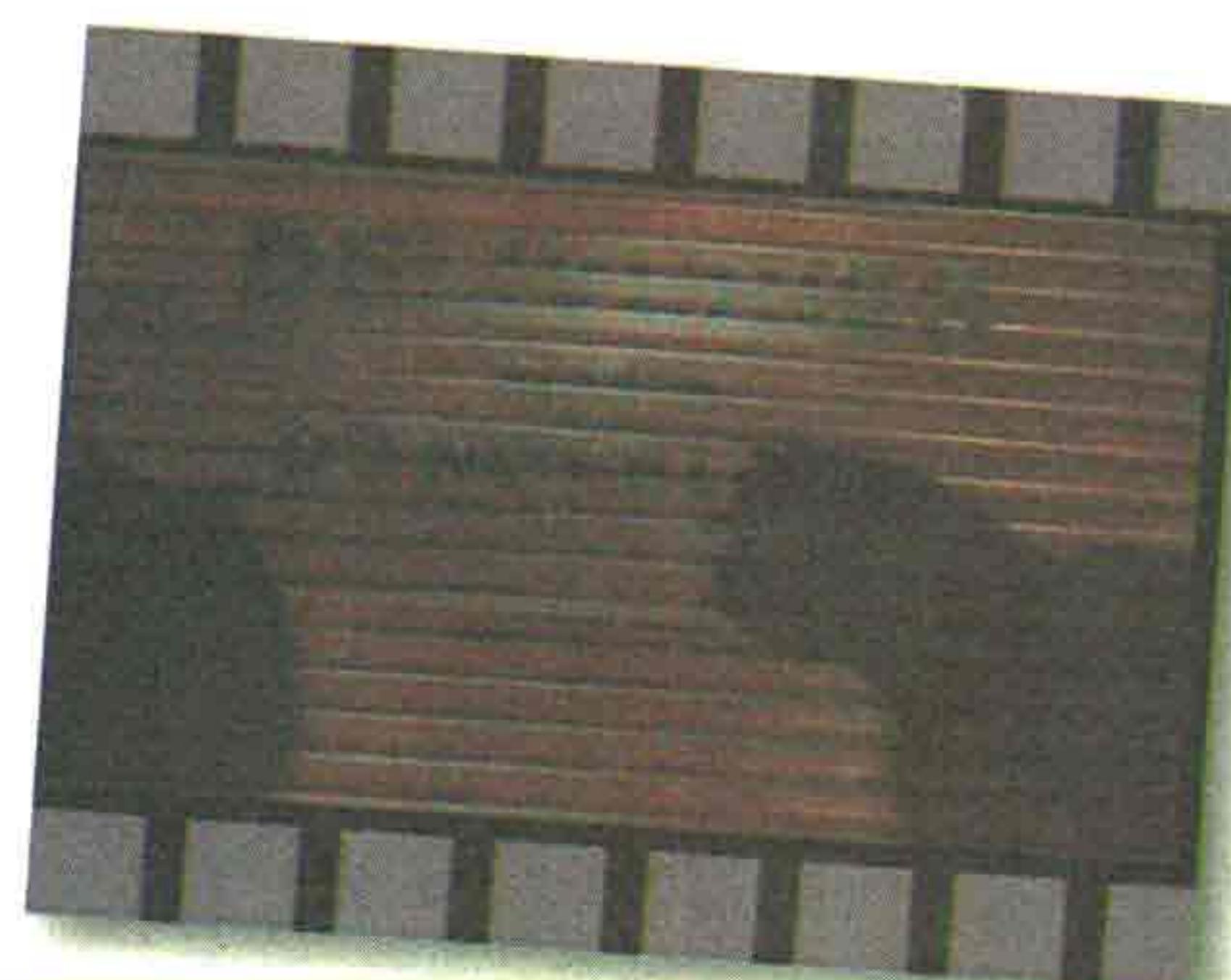
عکس‌هایی که جهان را تعان داد

بمب‌اران هواپیمای و ملشیان ترین

- عکاس: والتر هان
- مکان: شهر «دررسدن»، آلمان
- تاریخ عکسبرداری: بهمن ماه ۱۳۲۴ هجری شمسی
- (فوریه ۱۹۴۵ میلادی)

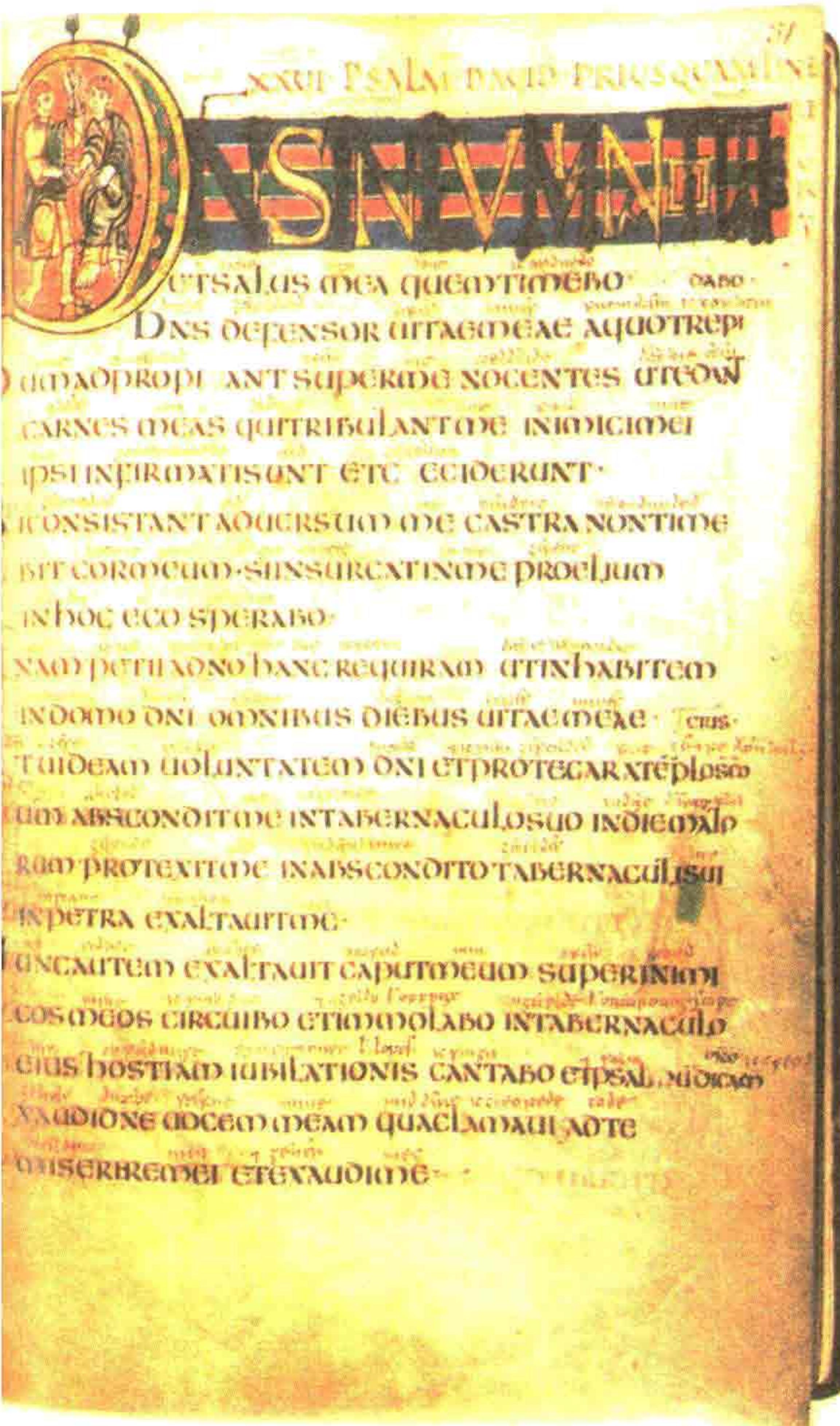
بمب‌اران و حشیانه شهر «دررسدن» در آلمان یکی از غیرانسانی‌ترین حوادث در جنگ دوم جهانی بود که به کشته شدن بیش از ۲۵ هزار انسان منجر شد. در حقیقت، ارتش آلمان نازی با این بمباران شهر باقی نماند و آوارگان گرفت. در این بمباران که از ۱۹۴۵ فوریه تا ۱۵ اکتوبر ۱۹۴۵ میلادی) پایان گرفت، هیروشیما مجبور شیما هیروشیما مجبور شد دست از جنگ بردارد و جنگ دوم جهانی در همین سال (۱۹۴۵) که در تصویر، مجسمه یکی از شهر فرار کردند. اهمیت عکس «والتر هان» در این است که شود. تضاد محبت و عطوفت در آینه مسیح (ع) با وحشیگری جنگ که به شهر ویران شده نگاه می‌کند، دیده نشان داده شده است، عکس والتر هان را به یک تصویر تکان دهنده در قرن گذشته تبدیل کرد.

آنها می‌دانند که مسیر عبور استوارت از پارک است. بنابراین تصمیم می‌گیرند در پارک کمین کنند و او را از بین ببرند



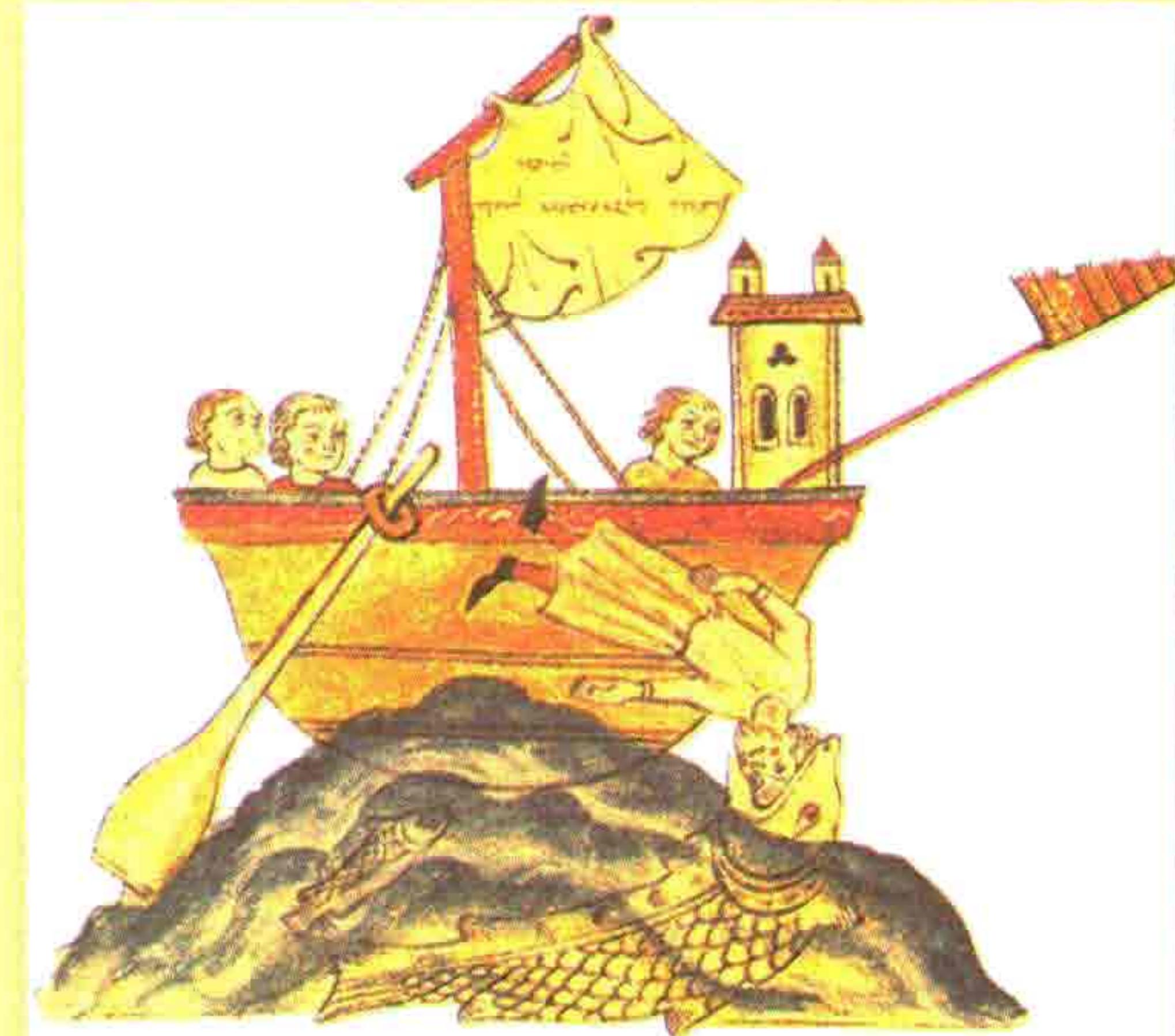


کتاب مقدس مسیحیان

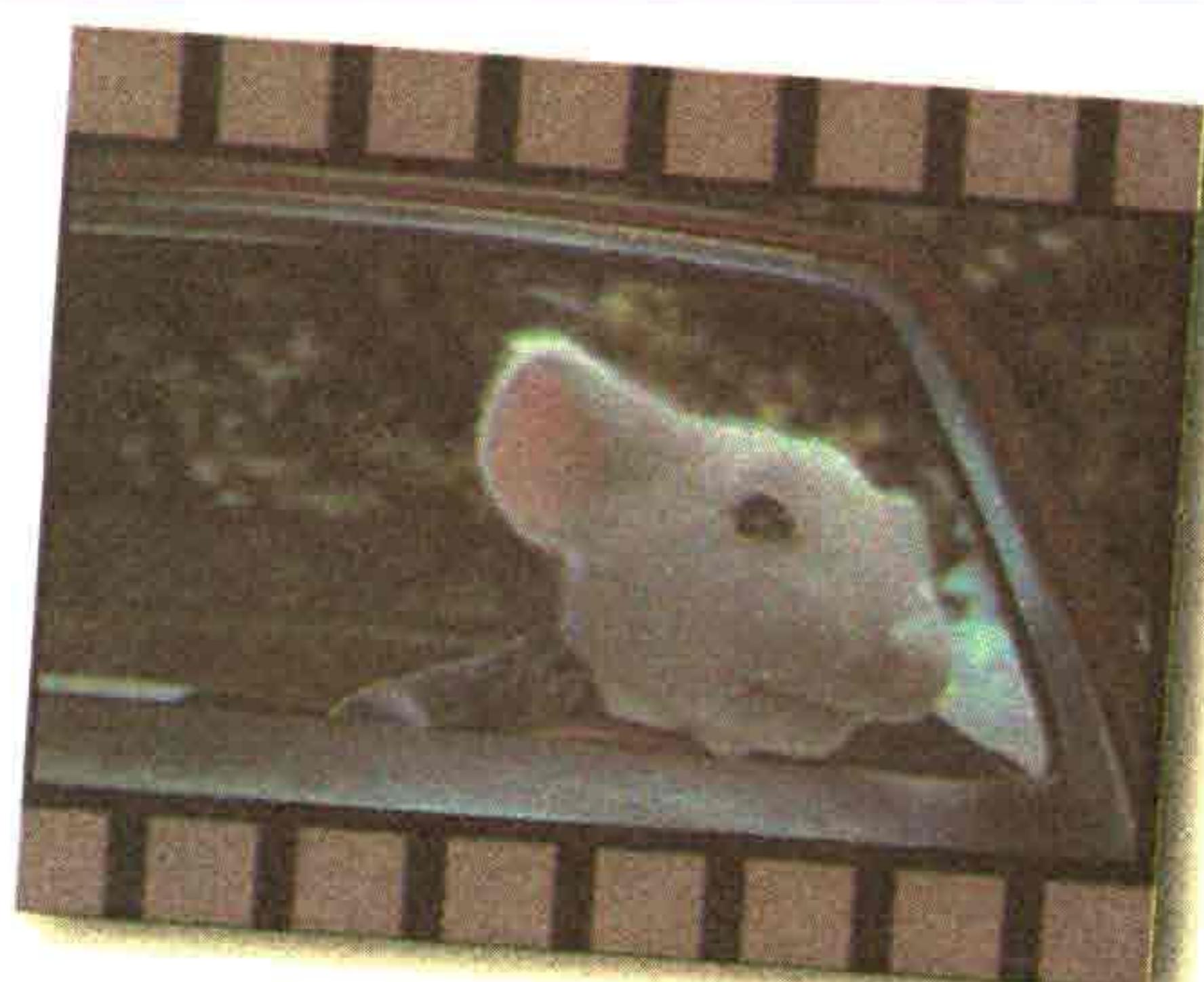


حضرت مسیح (ع) جز یک بار که با انگشت خود بر خاک نوشت، نوشهای از خود باقی نگذاشت. اما انجیل کتاب مقدس مسیحیان سراسر جهان، کتابی آسمانی است که اصول و تعالیم مسیحیت در آن نوشته شده است. کتاب‌های مقدس مسیحیان به دو گروه تقسیم می‌شوند: بخش اول کتاب مقدس به «عهد عتیق» معروف است و بخش دوم به «عهد جدید» شناخته می‌شود. عهد عتیق کتاب دینی یهودیان است و عهد جدید شامل چهار کتاب انجیل، تعدادی نامه مربوط به بزرگان دین مسیح و چند رساله است.

در کتاب مقدس مسیحیان، حکایت‌ها و داستان‌های پندآموز زیادی نوشته شده است. یکی از این حکایات، مربوط به حضرت یونس (ع) است. ماجراهی حضرت یونس (ع) و ماهی دریا، در کتاب دینی ما مسلمانان نیز آورده شده است.



استوارت کوچولو وارد پارک مرکزی شهر می‌شود و غافل از توطئه‌ای که در کمین اوست به سوی خانه‌لیتل‌ها در حال رانندگی است.



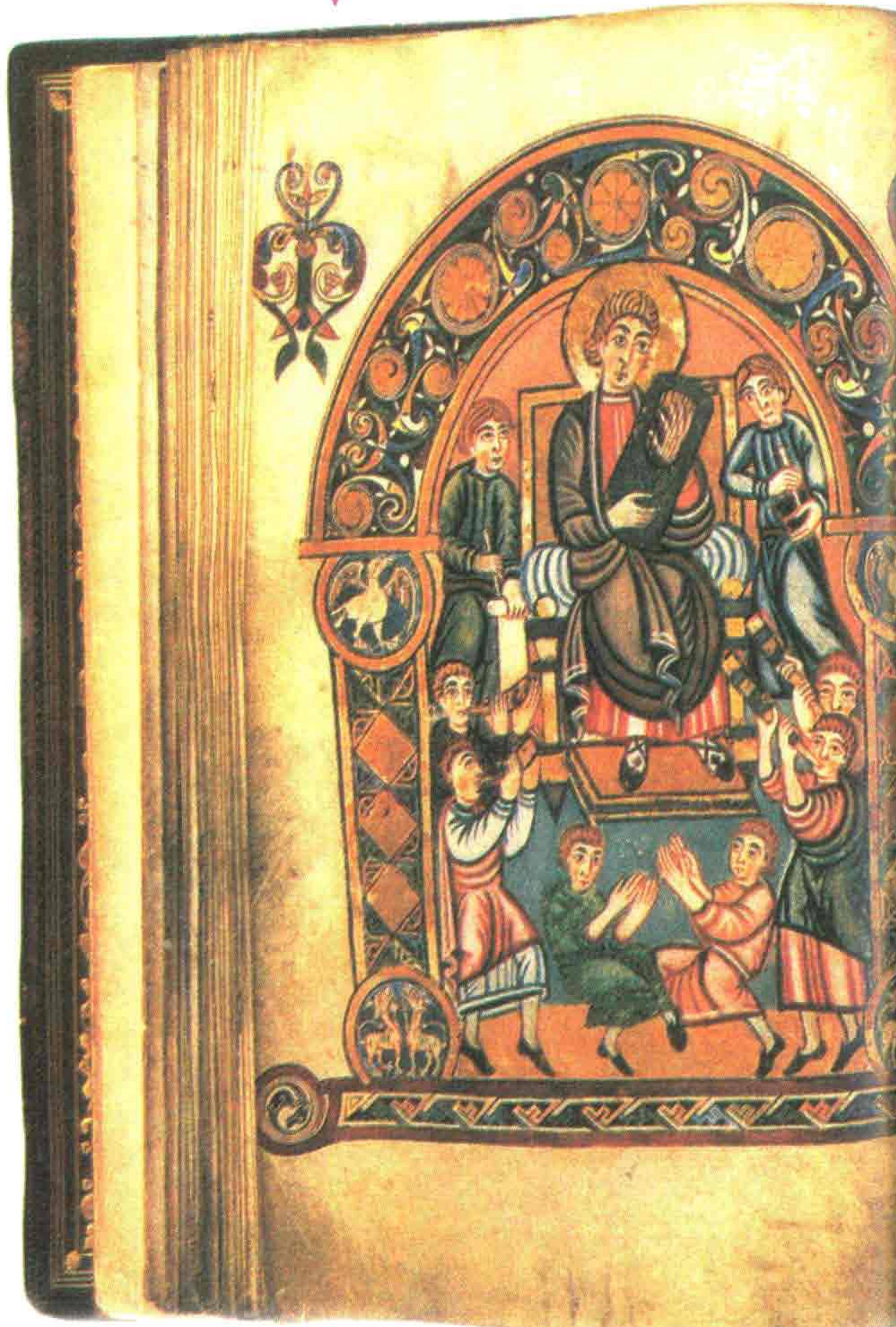


••• کتاب‌های «عهد جدید» مسیحیان شامل چهار انجیل است. انجیل‌های چهارگانه، شرح زندگی و تعالیم حضرت عیسی (ع) را بیان می‌کنند و هدف آنها برانگیختن ایمان مذهبی خوانندگان است.

••• پس از اختراع فن چاپ توسط «گوتبرگ»، انجیل اولین کتابی بود که در سال ۱۴۵۵ میلادی به صورت حروف چینی شده به چاپ رسید.



••• بیشترین بخش چهار کتاب انجیل مسیحیان، به دوران پیامبری حضرت عیسی (ع) و وقایع آن اختصاص دارد. سه انجیل «متی»، «مرقس» و «لوقا» شbahat زیادی به هم دارند و فصل به فصل و حتی گاهی آیه به آیه آنها شبیه همدیگر است. به این خاطر به این سه کتاب «انجیل‌های نظیر» یعنی مانند هم، می‌گویند. اما انجیل «یوحنا» چهارمین کتاب انجیل است که از نظر سبک نوشتن، تفاوت هایی با سه انجیل دیگر دارد.

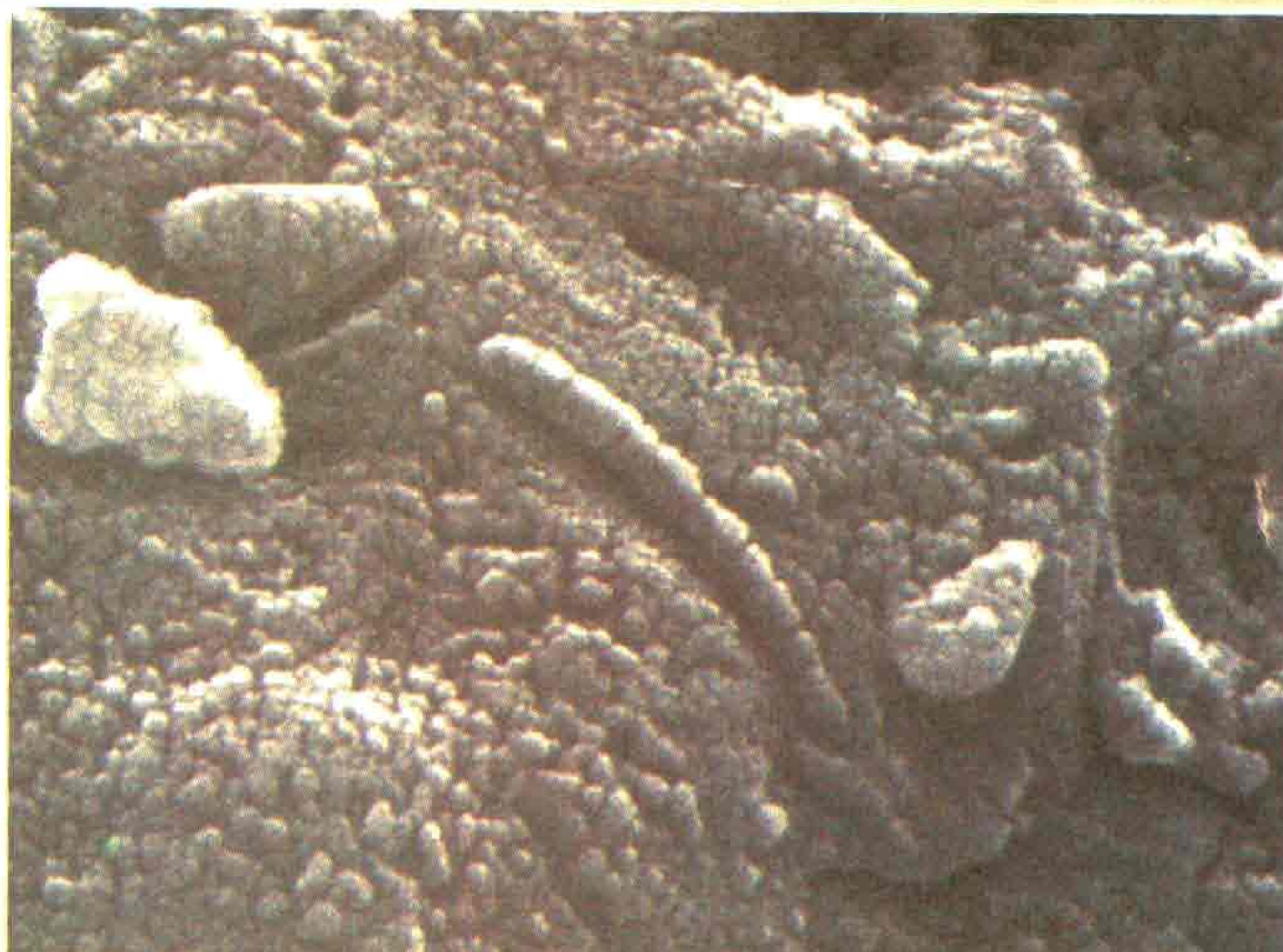


او برای پیدا کردن راه از
ماشین پیاده می‌شود اما ...

عجایب منظومه شمیلی



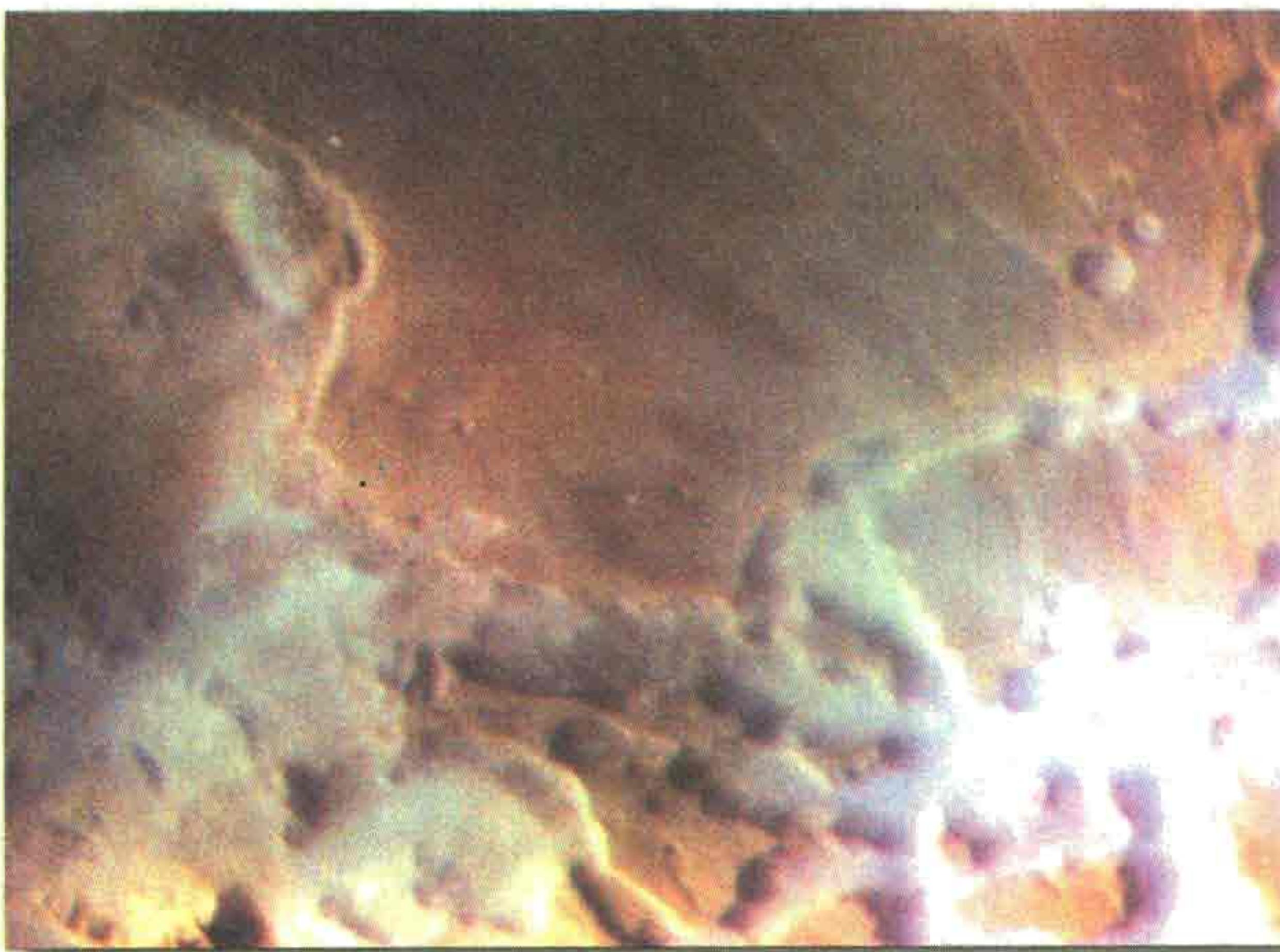
آشنازی مجموعه سیارات نزدیک به زمین، سیارات منظومه شمسی نام دارند. اما با همه آشنازی که فکر می‌کنیم با سیارات منظومه شمسی داریم هنوز پرسش‌های بی‌پاسخ زیادی درباره سیارات این مجموعه وجود دارد. با تعدادی از این عجایب و پرسش‌های بی‌پاسخ در این شماره آشنا می‌شوید.



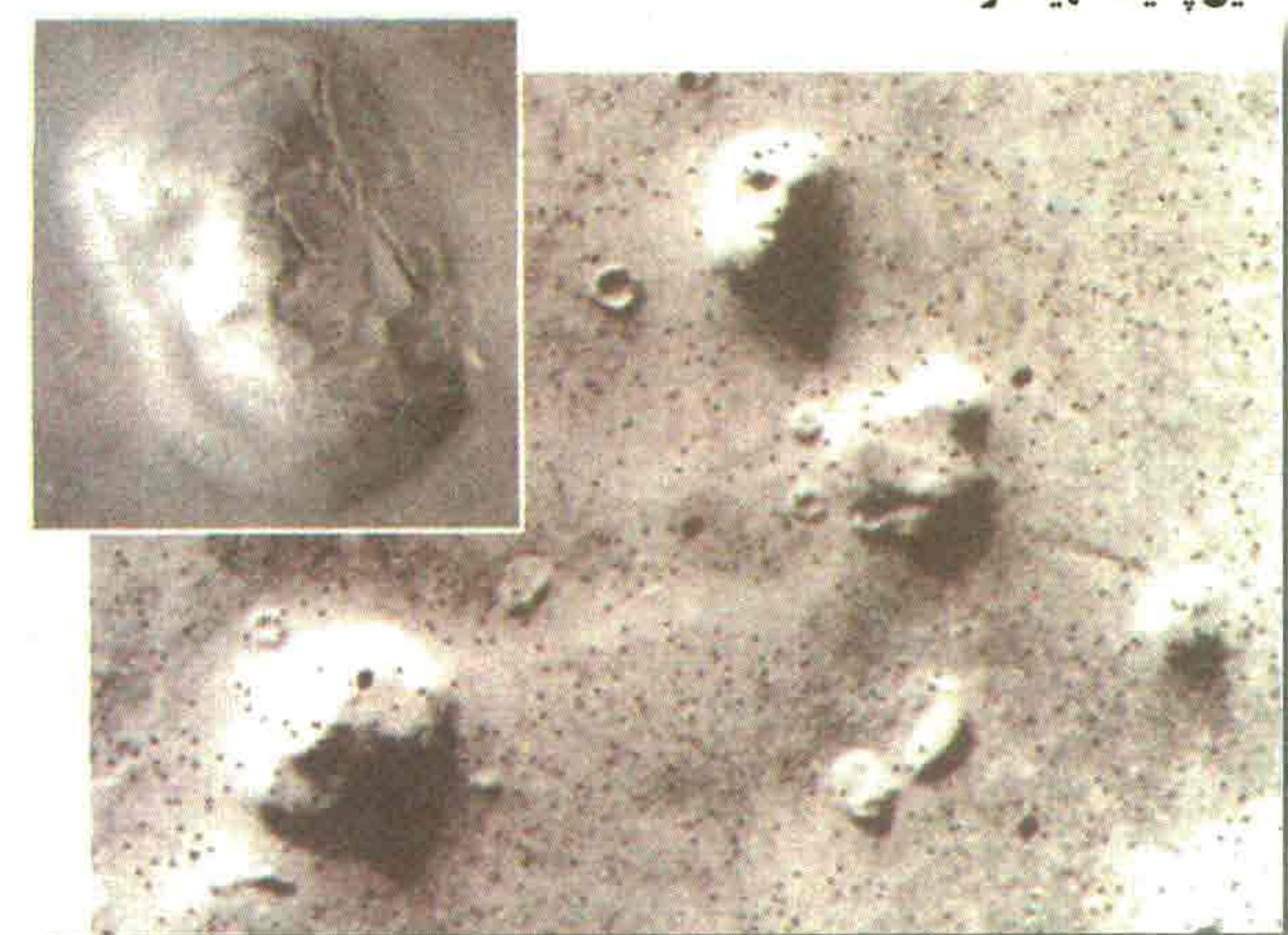
◀ قطعه سنگی که می‌بینید، از سطح سیاره مریخ به دست آمده است و از نظر دانش فضانوردی سنگ ALH 84001 نام گرفته است. دانشمندان بر روی سطح این سنگ فضایی، بقایای فسیلی را با میکروسکوپ الکترونی اسکنینگ پیدا کرده‌اند که به نظر می‌رسد مربوط به نوعی جاندار خاص در مریخ بوده است. آیا در مریخ حیات وجود داشته است یا اکنون وجود دارد؟ پاسخ این پرسش هنوز معلوم نیست.



در محاصره گربه‌های بد جنس قرار می‌گیرد.



◀◀ هرگاه خورشید در مریخ طلوع می‌کند، دسته‌هایی از ابر که به نظر می‌رسد حاوی آب هستند در منطقه‌ای از مریخ به نام «نوکتیس» دیده می‌شوند. آیا این ابرها با آب همراهند؟ اگر چنین باشد، همراه آب، حیات و زندگی هم وجود دارد؟ پاسخ این پرسش نیز هنوز مشخص نیست.



◀◀ در قابستان سال ۱۹۷۶ میلادی (۱۳۵۵ هجری شمسی) سفینه وایکینگ یک، عکسی از مریخ به زمین ارسال کرد که در آن تپه‌های بزرگی به شکل سرانسان که دارای چشم و بینی و دهان مشخص بودند، نشان داده می‌شد. کارشناسان، این تصاویر را ناشی از اشتباه دیده می‌دانند. اما قرار است تصاویر دقیق‌تر دیگری از این پدیده تهیه شود.



●● «لویس فرانک» پژوهشگر دانشگاه آیوا آمریکا می‌گوید: هر سی دقیقه، گره زمین به وسیله تعدادی از سنگ‌های آسمانی بمباران می‌شود. این سنگ‌های آسمانی محتوى مقدار زیادی آب هستند (حدود ۴۰ تن آب) و اندازه آنها به ابعاد یک خانه است. تصاویر مأهواره جدید ناسا (سازمان هوافضای آمریکا) نشان می‌دهد که تعدادی از این سنگ‌های آبدار به سمت جو زمین می‌آیند ..



●● سپس دنباله‌ای از بخار آب از آن خارج می‌شود.



●● در لایه‌های بالای جو تغییر می‌شوند ..

●● و سرانجام به شکل ابرهای باران‌دار شروع به بارش می‌کنند.



او به سرعت با دندنه عقب، ماشین خود را به حرکت درمی‌آورد.



قصه‌ها ح قهرمانی

محمدعلی دهقانی

کاوه آهنگر

قصه‌ها ح قهرمانی

وقتی که فریدون شانزده ساله شد، از کوه البرز پایین آمد و پیش مادرش رفت و به او گفت: «مادر! داستان زندگی مرا برایم بگو! می‌خواهم بدانم پدرم کیست و کجاست! می‌خواهم بدانم از کدام نژاد هستم و اصل و ریشه‌ام چیست! سرگذشت مرا برایم بازگو کن!»

فرانک گفت: «پسرم! تو از خاک پاک ایران هستی و پدرت «آبین». از نسل کیانیان بود. او مردی شریف، آزاده، خردمند و بی‌آزار بود. نژادش به «تھمورث» پیلوان می‌رسد و او پدرانش را تا خود تھمورث خوب به یاد داشت. آبین، پدر تو و شوهر من بود و مادر کنار او خوشبخت بودیم.»

بعد از این معرفی، فرانک داستان ضحاک ماردوش را از اول تابه آخر برای پرسش تعریف کرد، تا به کشته شدن آبین رسید، و به دنبال آن ماجراهی کشته شدن گاو مرغزار را هم که در اصل دایه فریدون بود، برای پرسش شرح داد.

فریدون، که سرایا گوش بود، وقتی داستان فرانک به آخر رسید، با خشم دندانهایش را روی هم فشار داد و گفت: «مادر! من ساکت نمی‌نشیم! باید از این اژدهای آدمکش و آدمخوار انتقام بگیرم. من انتقام پدرم، دایه‌ام، و همه جوانانی که قربانی این مرد خودخواه شده‌اند را خواهم گرفت!» فرانک گفت: «ولی مادرجان؛ تو حریف او نمی‌شوی! او سپاه بسیار

استوارت وارد تعقیب و گریز خطرناکی می‌شود.



بزرگی در اختیار دارد و علاوه بر آن اگر از هر کشور صدهزار سپاهی بخواهد، به راحتی در خدمت او درمی‌آیند! سعی کن خامنی نکنی و غرور جوانی تو را فریب ندهد!

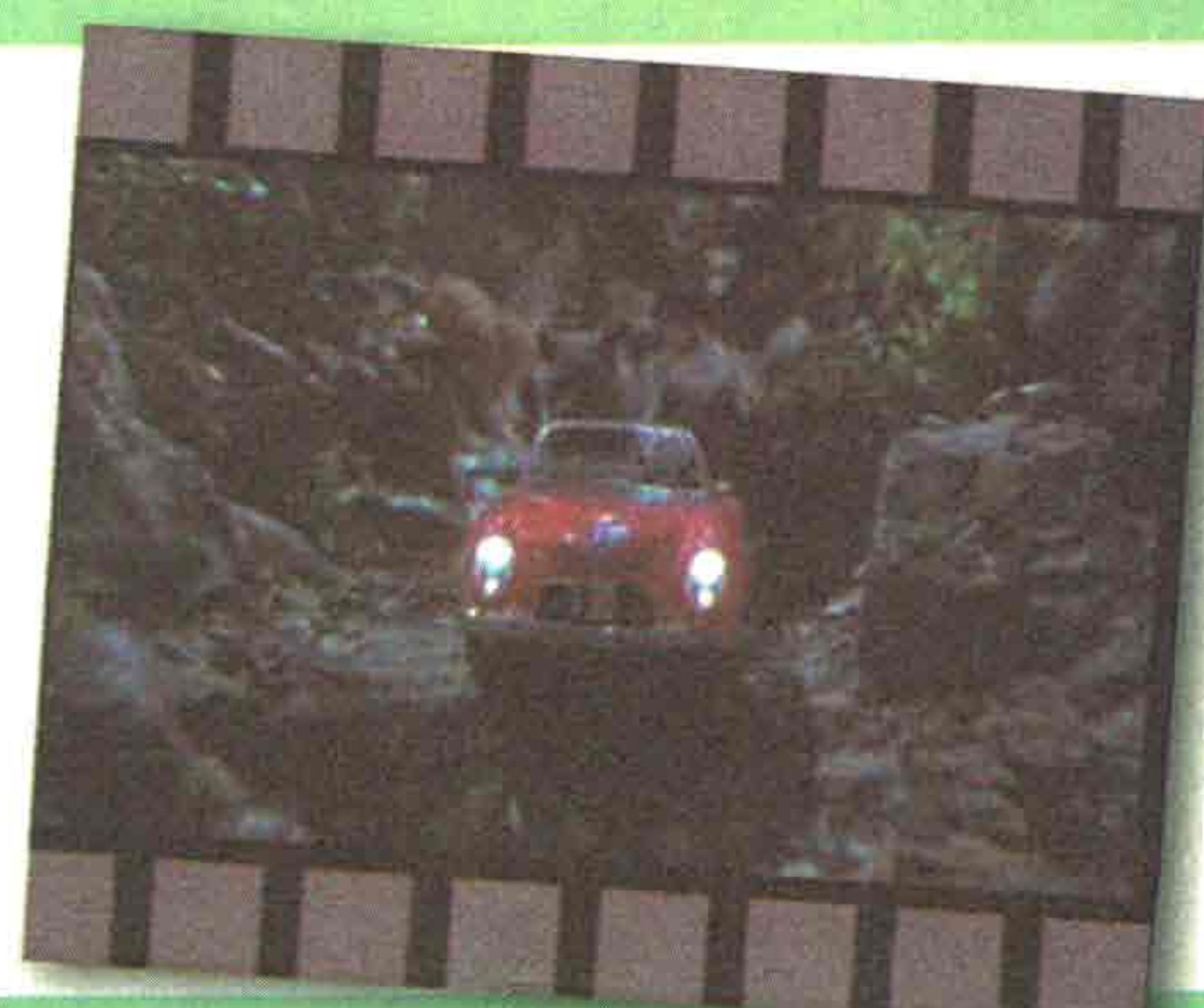
ضحاک، دست به هر کاری که زد، نتوانست به فریدون دست پیدا کند. بالاخره فکری به خاطرش رسید. روزی از روزها که روی تخت عاج نشسته و تاج فیروزه را به سر گذاشته بود، تصمیم گرفت سران و بزرگان تمام شهرها و ولایت‌های را به دربار خودش بخواند و از آنها عهد و پیمان محکمی بگیرد که همیشه یار و پشتیبان او باشند و در همه حال به او کمک کنند تا ستون‌های پادشاهی اش محکم و استوار بمانند.

زمانی که همه حاکمان و بزرگان و سرداران در قصر ضحاک حاضر شدند، پادشاه ماردوش رو به آنها کرد و گفت: «ای امیران و بزرگان قوم! بیشتر شما شنیده‌اید و می‌دانید که من یک دشمن پنهانی دارم. البته من دشمن خود را خوار و ضعیف نمی‌شمارم و از عاقبت کار می‌ترسم. بنابراین باید سپاهی بیشتر و بزرگتر از این که الان در اختیار دارم، داشته باشم، و همه شما وظیفه دارید که در این کار بزرگ به من کمک کنید. علاوه بر آن، یک چیز دیگر هم از شما می‌خواهم. باید همین الان یک سند رسمی تنظیم کنید به این مضمون که: من تاکنون جز خوبی و نیکی کاری نکرده و با مردم خود عادل و مهربان بوده و غیر از سخن حقیقت چیزی نگفته‌ام!»

همه حاضران از ترس ضحاک، خواسته‌های او را قبول کردند و راضی شدند که در همان مجلس چنین سندی را بنویسند و مهر کنند. یک نفر



او در پیچ و خم پارک با سرعت در حال فرار است.



به عنوان دییر انتخاب شد و متن سند را نوشت و بعد از این که آن را برای همه خواند، یکی یکی جلو آمدند و نام خودشان را پای سند نوشته بودند و مهر کردند. هنوز همه بزرگان سند را گواهی و مهر نکرده بودند، که ناگهان صدای داد و فریادی در راهروهای قصر پیچید و به گوش حاضران در تالار رسید. مردی خشمگین فریاد می کشید و به تالار قصر نزدیک می شد. نگهبان‌ها سعی داشتند مرد عصبانی را آرام کنند، اما این کار بی فایده بود. سرانجام او را به داخل تالار آوردند و در صف اول مهمان‌ها نشاندند. همه نگاه‌ها به طرف مرد خشمگین کشیده شد: یک کارگر تنومند بود با موهای ژولیده و سر و روی سیاه و دودگرفته و لباس کار عجیبی که یک پیش‌بند چرمی بزرگ جلوی آن بسته بود. خلاصه، سروضع مرد هیچ شباهت یا تناسبی با بقیه حاضران در تالار قصر نداشت. مرد کارگر، چشم‌های درشت‌ش را که به سرخی خون شده بود، به چهره ضحاک دوخت و برای لحظه‌ای خاموش ماند. ضحاک، در حالی که سعی می کرد خودش را آرام و مهربان نشان بدهد، رو به مرد کارگر کرد و پرسید: «بگو ببینم؛ علت‌بی‌تابی و ناراحتی تو چیست؟ آیا کسی به تو ظلم و ستمی کرده است؟! اگر این طور است، بگو تا دمار از روزگارش دریاورم!»

ادامه دارد



لغت‌نامه قرآن

حروف: «ف»

فَرْج

مشهور است که امام علی (ع)، در شب نوزدهم ماه رمضان، وقتی شمشیر دشمن روی فرق مبارک سرش فرود آمد و آن را شکافت، فرمود: «به خدای کعبه رستگار شدم.»

اما ناگهان به داخل کانال فاضلاب
پارک سقوط می کند.

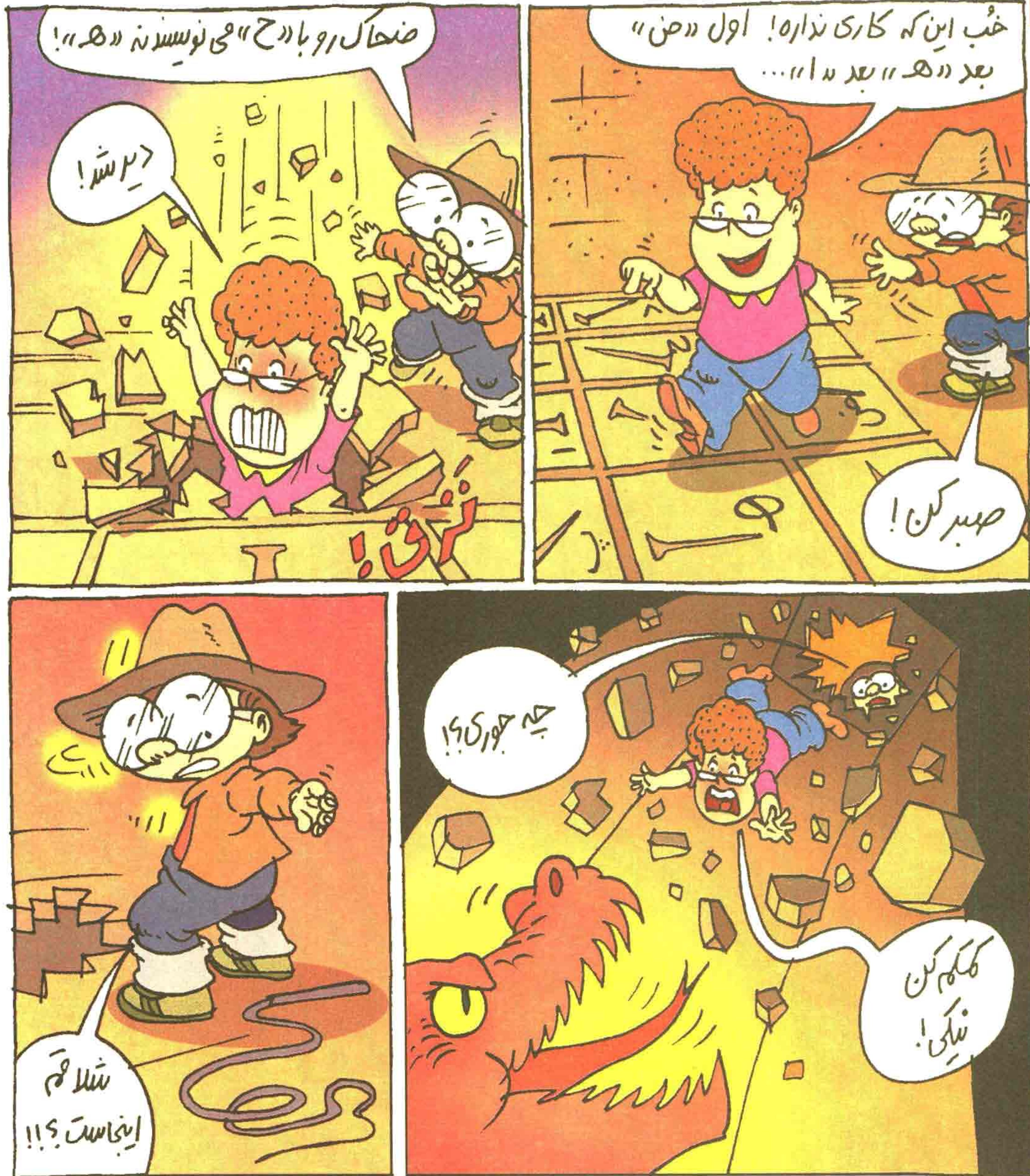


جویندگان جام جهانی (۷) مانا نیستایی



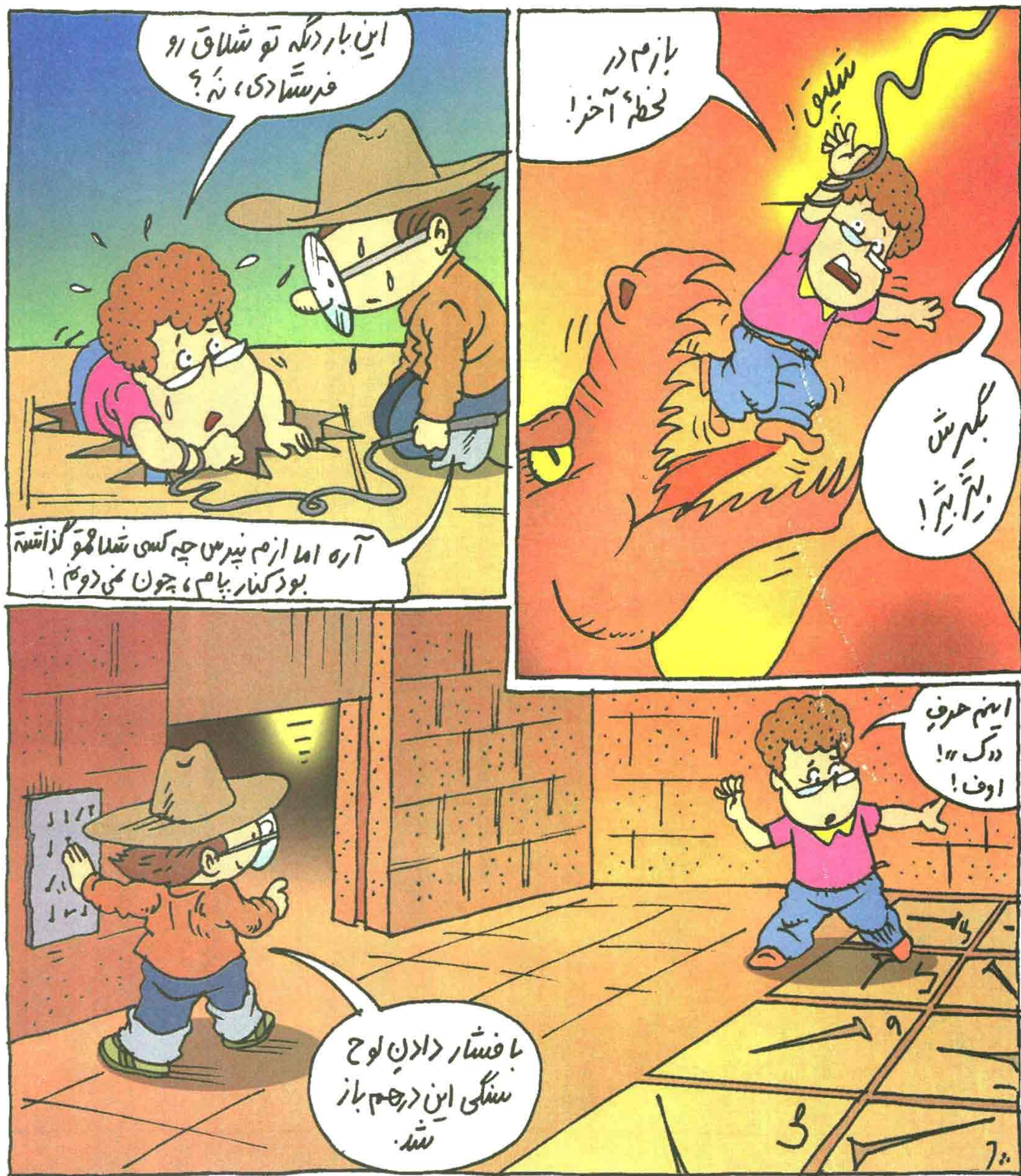
گربه‌ها عقیده دارند که دیگر کار
موش کوچولو تمام است.



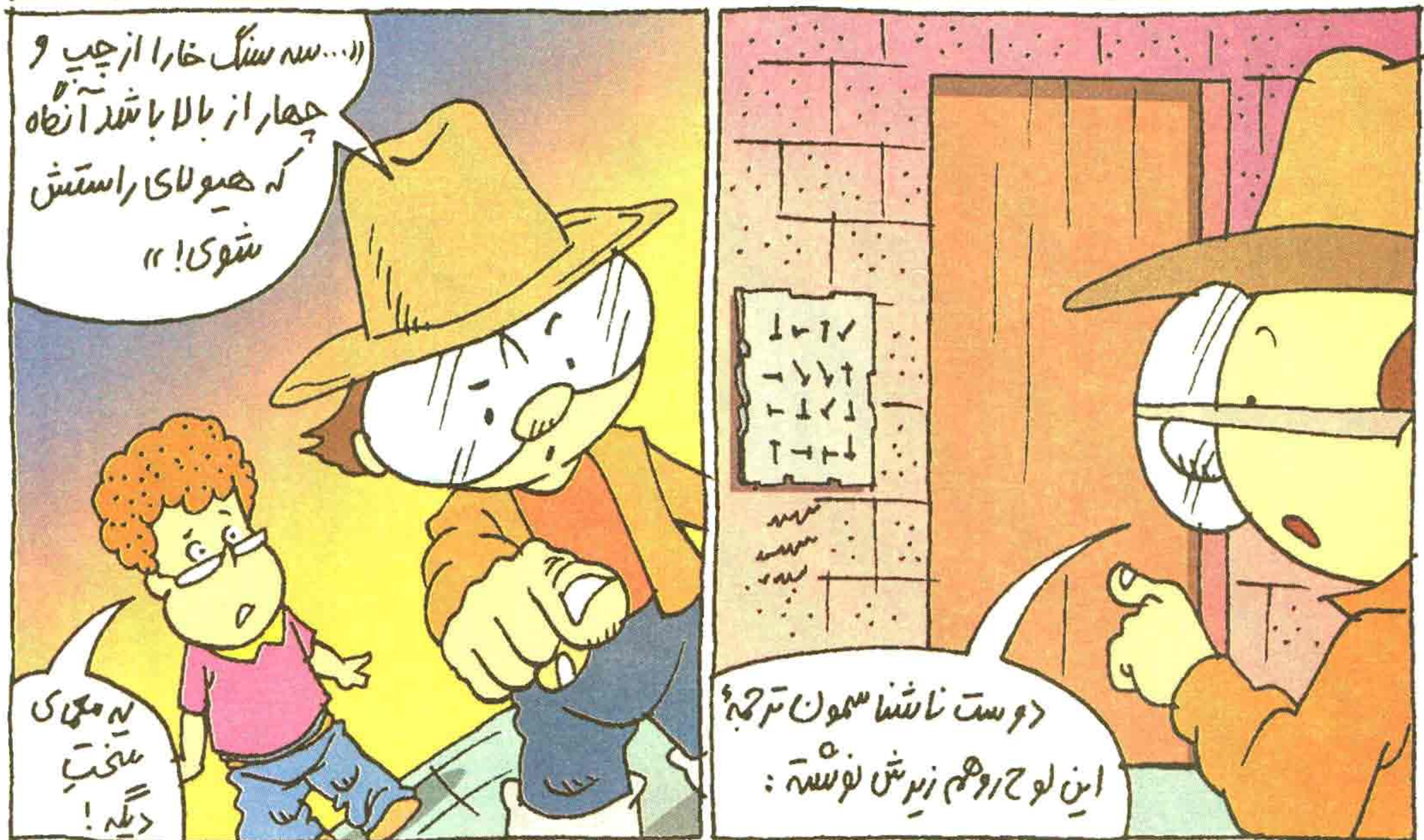
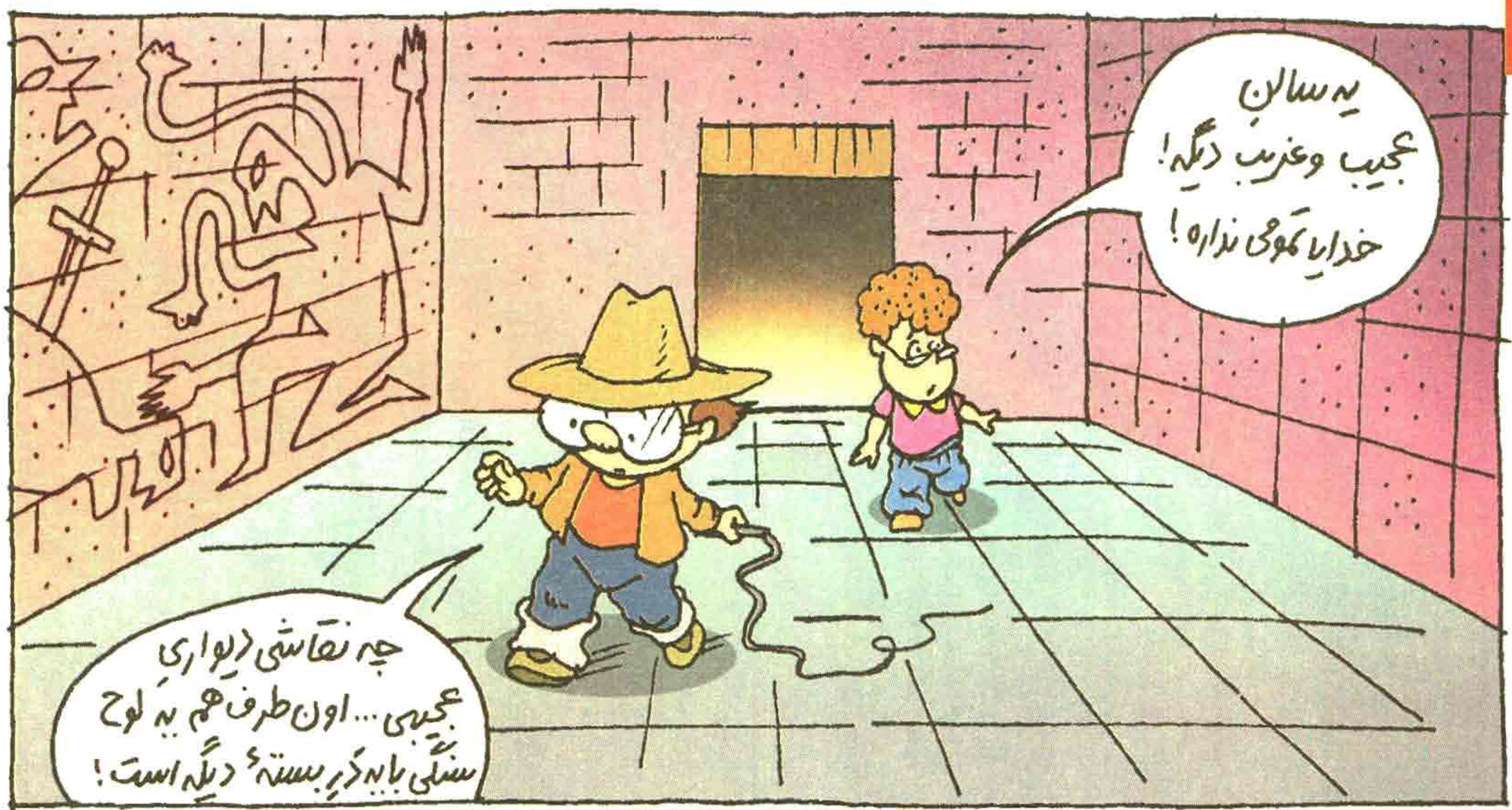


اما او زنده می‌ماند و روی
ساک دستی خود سوار می‌شود.

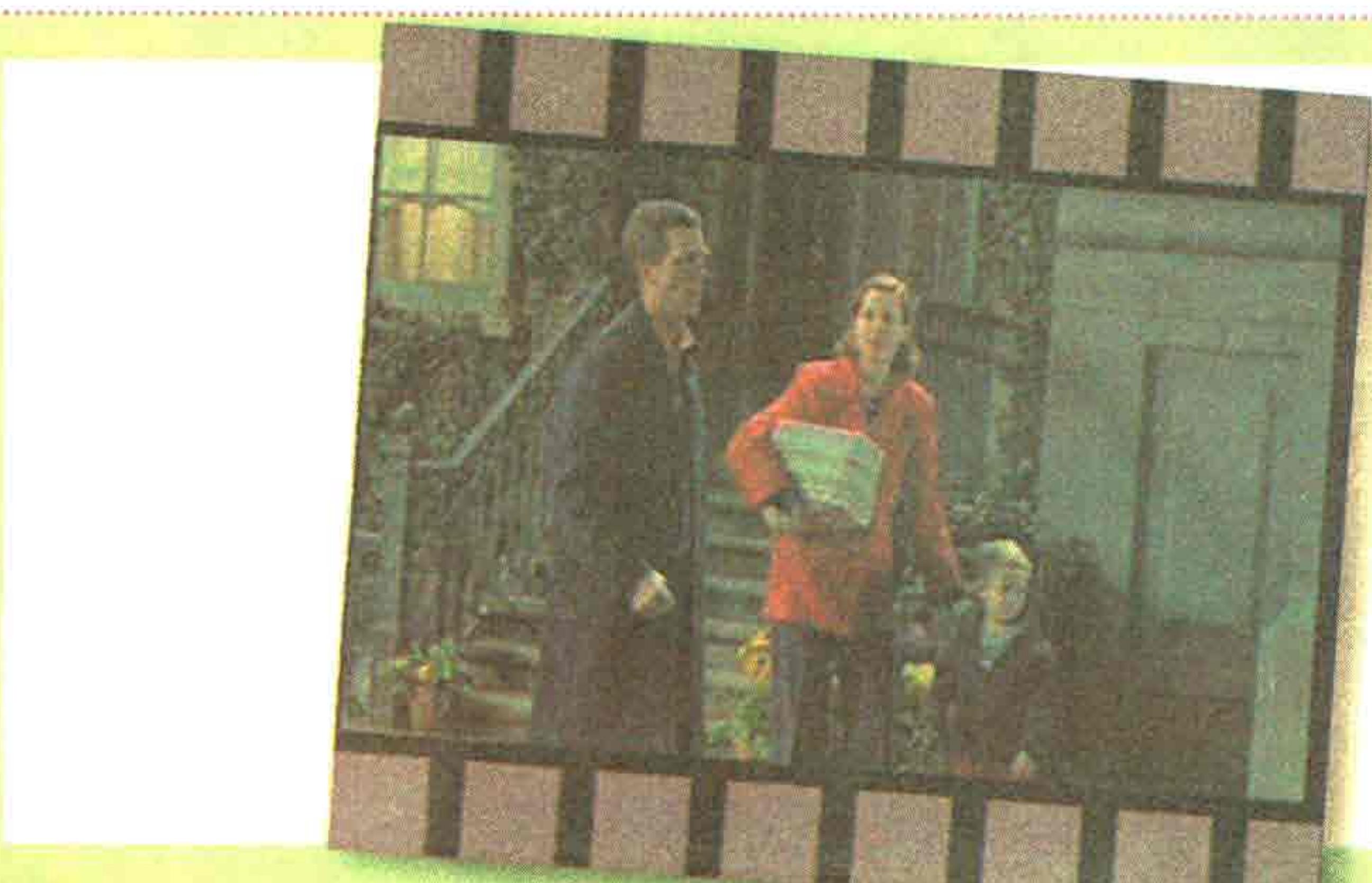




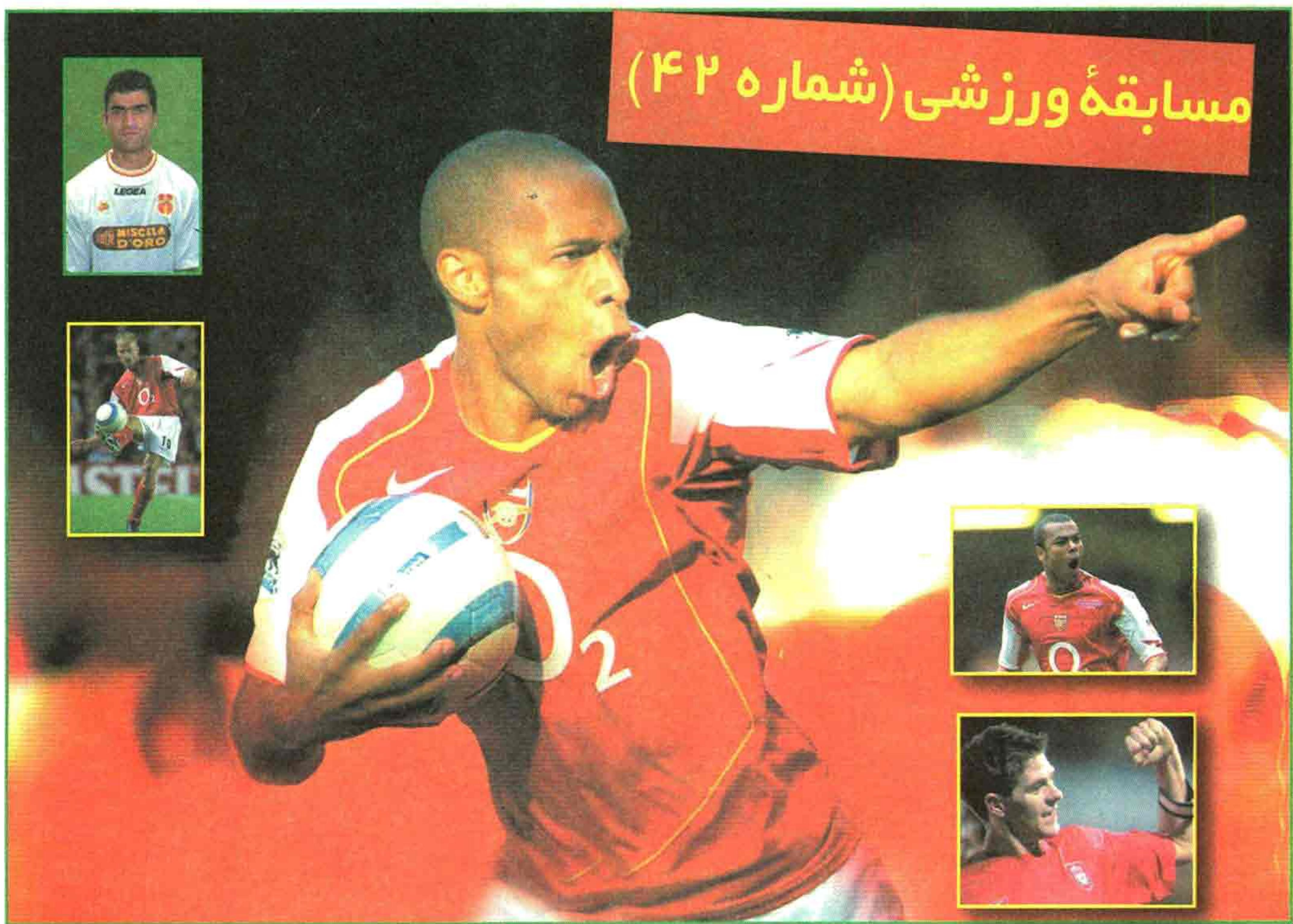
استوارت به طور معجزه‌آسایی از یک آبشار می‌پردو خود را به سوی دیگر کانال می‌رساند.



نهانی این جمله ها چند؟ هفته عدی فهمم!



لیتل‌ها هر کدام برای یافتن
استوارت به سویی از شهر می‌روند.
خانواده جو هم راهی پارک مرکزی
شهر می‌شوند.



مسابقهٔ ورزشی (شماره ۴۲۵)



تصویر تعدادی ورزشکار را می‌بینید. نام ۴ نفر از آن‌ها در جدول به صورت نام و نام خانوادگی، جدا از هم، قرار گرفته است. اما نام نفر پنجم (رمز جدول) حروفش جدا از هم در جدول قرار دارد. برای یافتن رمز جدول، نخست حروف نام و نام خانوادگی ۴ نفر اول را در جدول خط بکشید. یادتان باشد، این حروف از راست به چپ، چپ به راست، بالا به پایین و پایین به بالا در جدول قرار گرفته‌اند و ممکن است حروفشان با هم مشترک هم باشد. وقتی حروف باقی مانده‌را، به ترتیب، کنار هم قرار دهید، نام ورزشکار تصویر پنجم را پیدا می‌کنید که همان رمز جدول است. این نام را به همراه تصویر مربوط به آن به نشانی مجله بفرستید. حتماً روی پاکت نامه بنویسید:
«مسابقهٔ ورزشی شماره ۴۲۵»

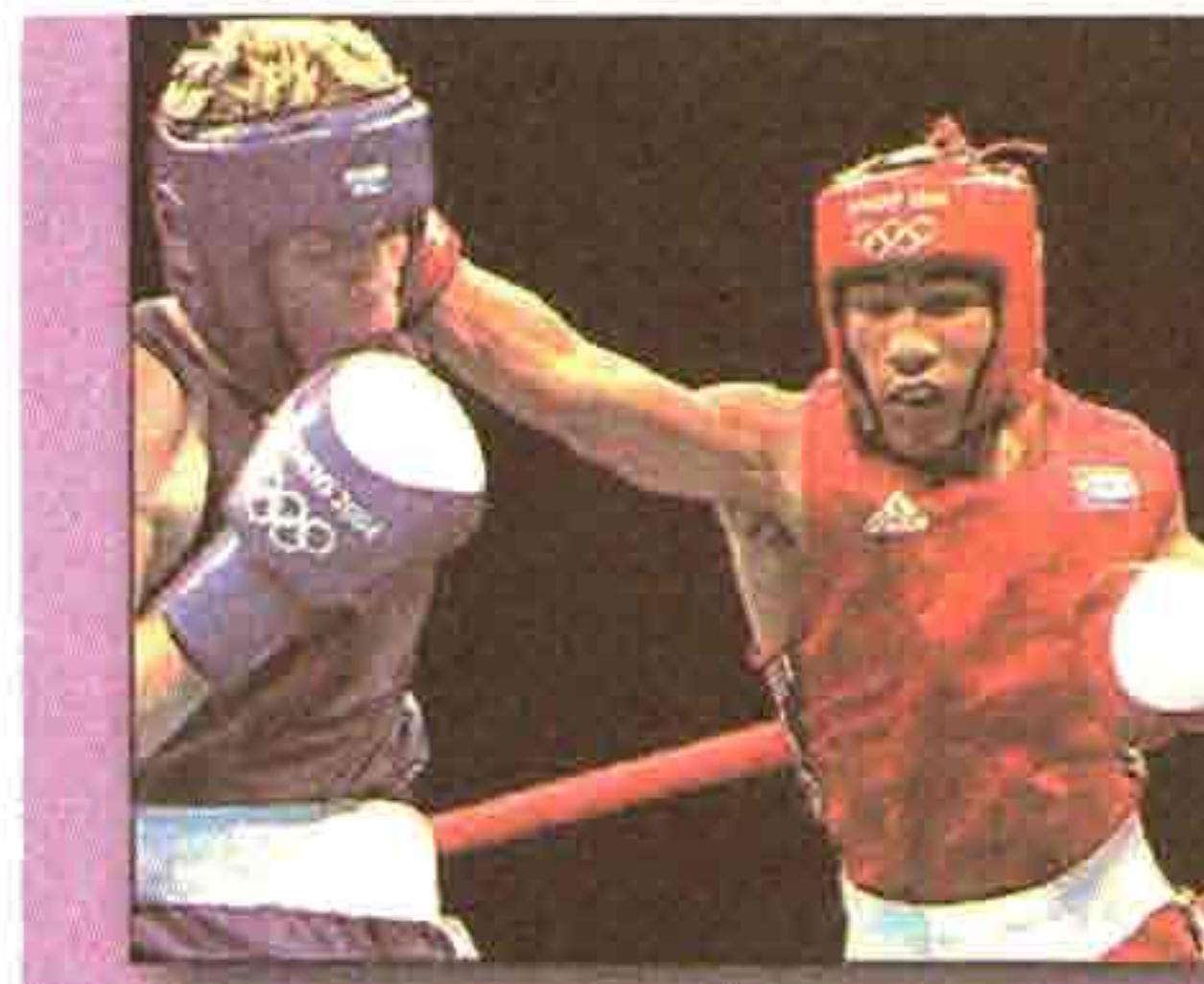


اما در همان حالی که لیتل‌ها در حال سوار شدن به تاکسی و رفتن به پارک مرکزی شهر هستند، استوارت از هواکش فاضلاب بیرون می‌آید. آنها هم‌دیگر را نمی‌بینند.

□ تاریخچه بازی‌های المپیک

المپیک آتن - سال ۲۰۰۴ میلادی

هفته گذشته با تاریخچه بازی‌های المپیک ۲۰۰۴ آشنایی شدیم. این هفته و در آخرین بخش از مجموعه مطالب تاریخچه بازی‌های المپیک، با ادامه مطالب و تصاویر مربوط به این رویداد جهانی آشنا می‌شویم. از شماره آینده، به یاری خداوند، مطالب جالب و خواندنی درباره ورزش اسکی در همین صفحه برایتان چاپ خواهیم کرد.



● در مسابقات مشترک المپیک ۲۰۰۴ آتن، در رشته مکس وزن، مشترکن گویایی به نام «قولدانو» (سمت راست) با نتیجه ۳۸ بر ۲۳ بر مشترکن فرانسوی غلبه کرد و برنده مدال طلا این رشته شد.

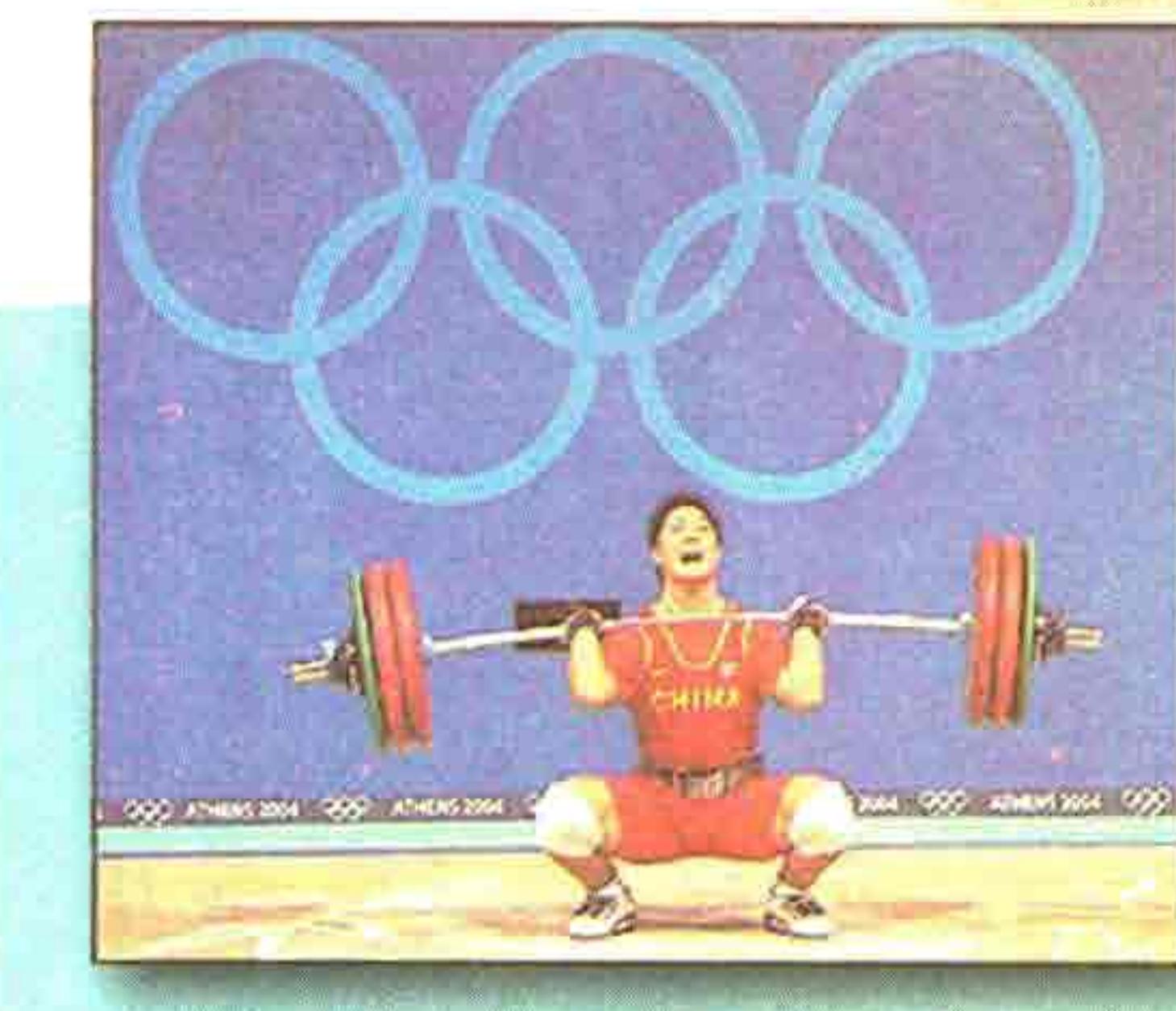
● یکی از اتفاقات جالب در مسابقات بسکتبال این دوره از بازی‌ها، غلبه تیم بسکتبال آرژانتین بر تیم بر قدرت بسکتبال آمریکا بود. آرژانتینی‌ها با نتیجه ۸۹ بر ۸۱ برنده این مسابقه شدند.



● برای اولین بار، تیم هاکی روی چمن استرالیا، برنده مدال طلا مسابقات هاکی روی چمن المپیک شد. تا پیش از این، هندی‌ها همواره یکی از مدعیان طلا در این رشته بودند. در این دیدار، تیم استرالیا با نتیجه ۲ بر ۱ برنده میدان شد.



● در مسابقات انفرادی تنیس روی میز مردان، «ایوسونگ مین» تنیس باز کره جنوبی توانست بر حریف قدرتمند خود از کشور چین غلبه کند و برنده مدال طلا شود.



● در وزن ۶۹ کیلوگرم مسابقات وزنه برداری المپیک آتن، «لیوچون هونگ» از چین برنده مدال طلا در این رشته شد.



استوارت خود را به خانه می‌رساند و پدر و مادر خود (خانم و آقای لیتل) را صدا می‌زند. اما آنها را نمی‌بینند.



اصول «تکل»

موقعیت‌سنجی و اقدام به موقع برای تصاحب یا دفع توب، از مهم‌ترین نکات در انجام موفق تکل است. تکل ناقص یا اشتباه از سوی یک مدافع به راحتی به عنوان خطا از سوی داور شناخته می‌شود.



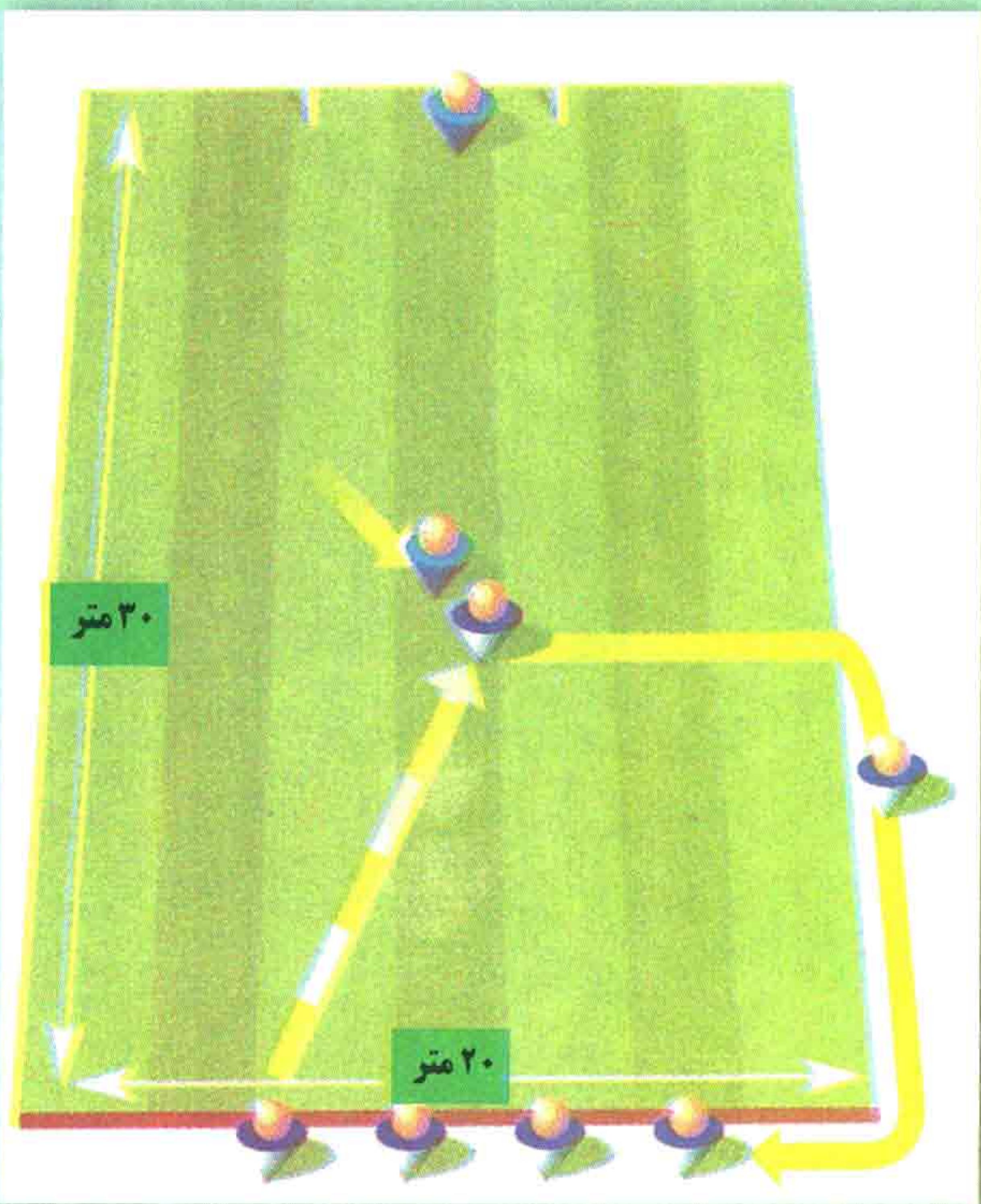
۱



۲



۳

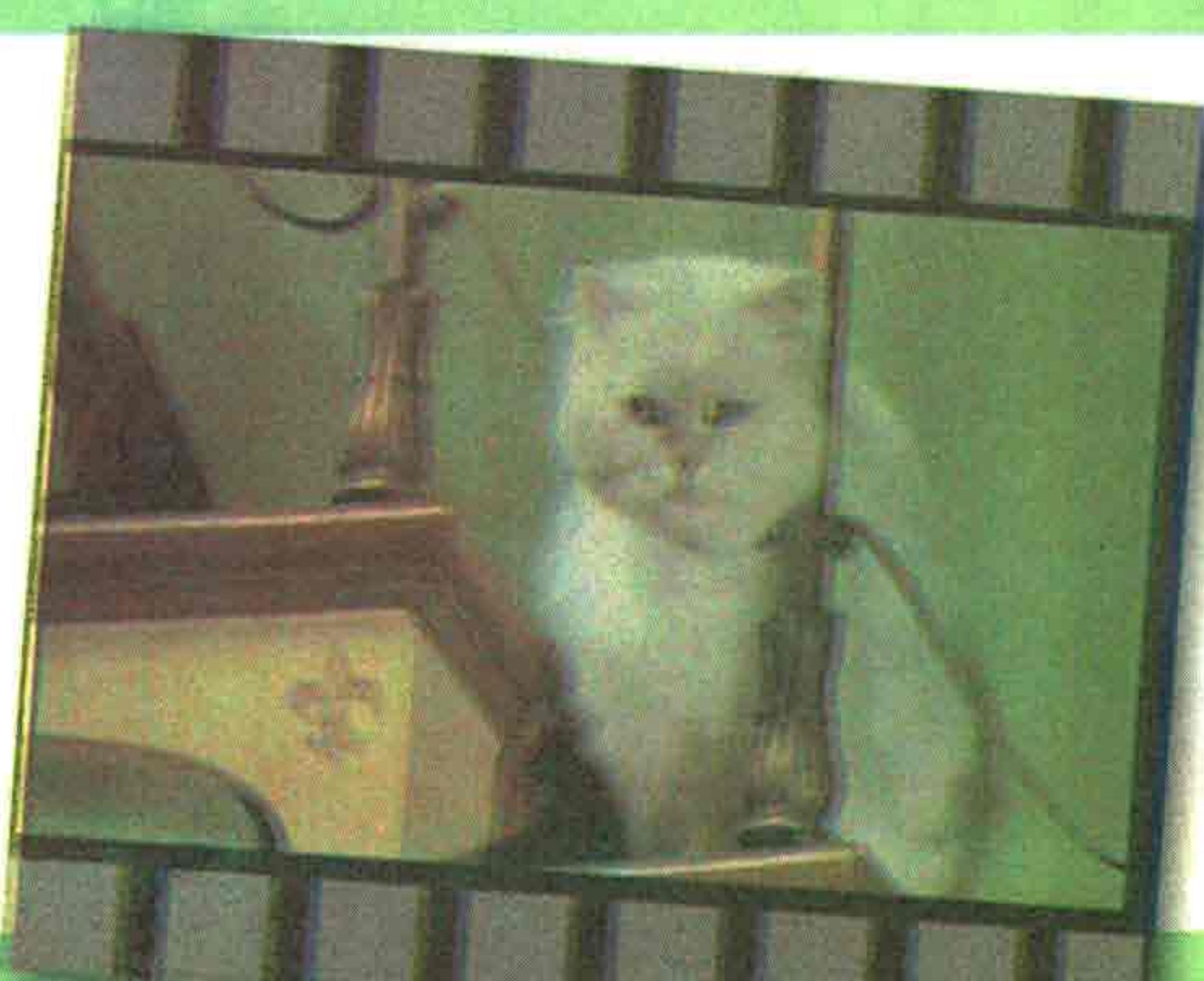


* در یک قمرین، محوطه‌ای به ابعاد ۲۰ در ۳۰ متر را انتخاب کنید. تعدادی به عنوان مهاجم در نوبت قمرین قرار می‌گیرند (آبی تیله). در هر بار قمرین، یک مهاجم، به سمت دروازه حرکت می‌کند و مدافعان (آبی روشن) سعی در تکل توب او می‌کند. پس از تکل، مهاجم جای خود را به مهاجم دیگری می‌دهد.

- ● دفاع (پراهن مشکی) مستظر اقدام مهاجم (پراهن آبی) است. (تصویر ۱)

- ● خم کردن زانوها و حرکت به بغل از سوی مدافعان، آمادگی بدنی مدافعان برای انجام تکل را نشان می‌دهد. (تصویر ۲)

- ● مدافعان باید چشم از توب برندارد تا در یک موقعیت مناسب (مثلًا حرکت مهاجم برای دربیل کردن) توب را از جلوی پای مهاجم دور کنند. (تصویر ۳)



ناگهان سر و کله اسنوبل پیدا می‌شود. او به دروغ می‌گوید که لیتل‌ها از رفتن او خوشحالند و به سینما رفته‌اند.

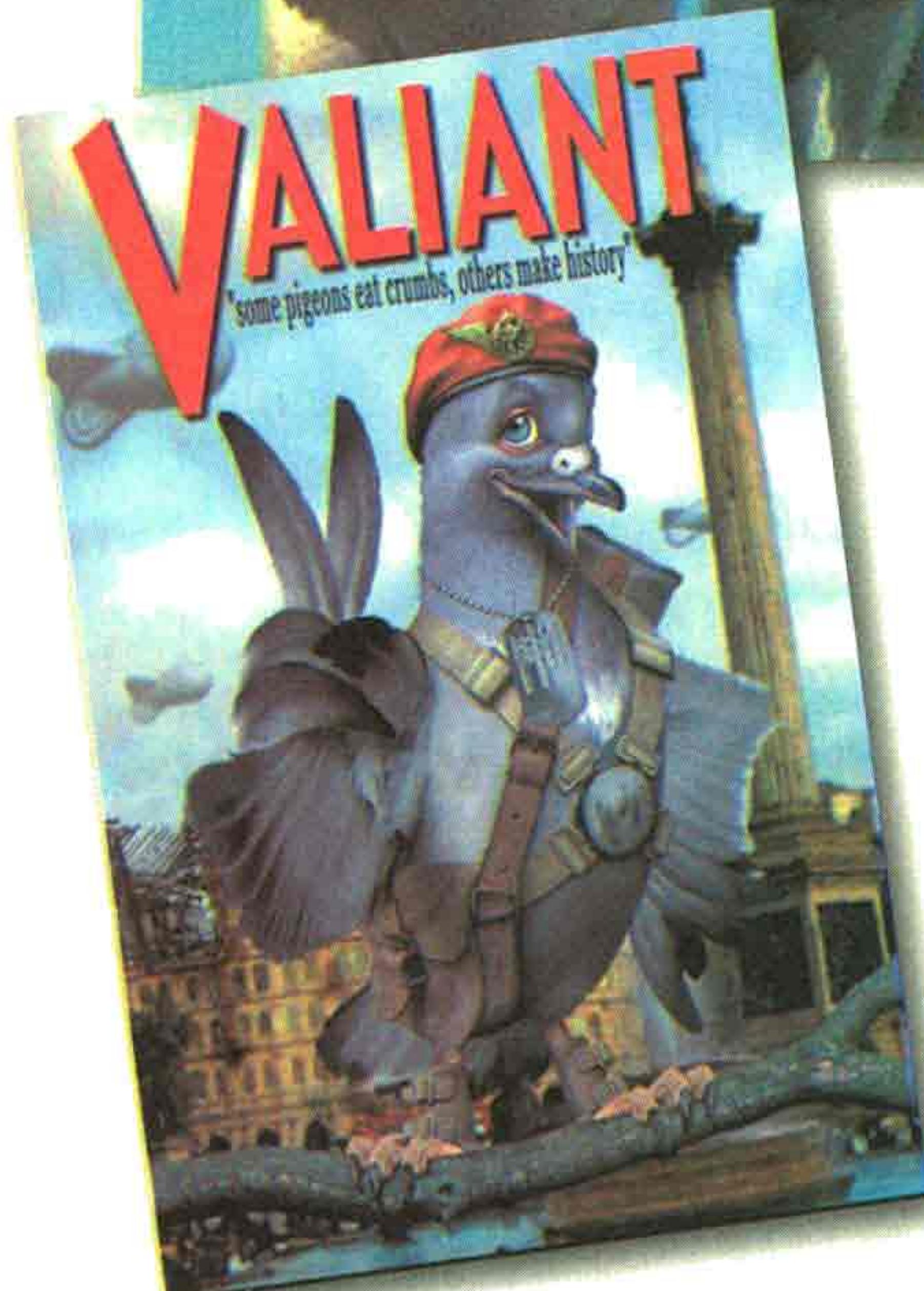


کبوتر دلاور

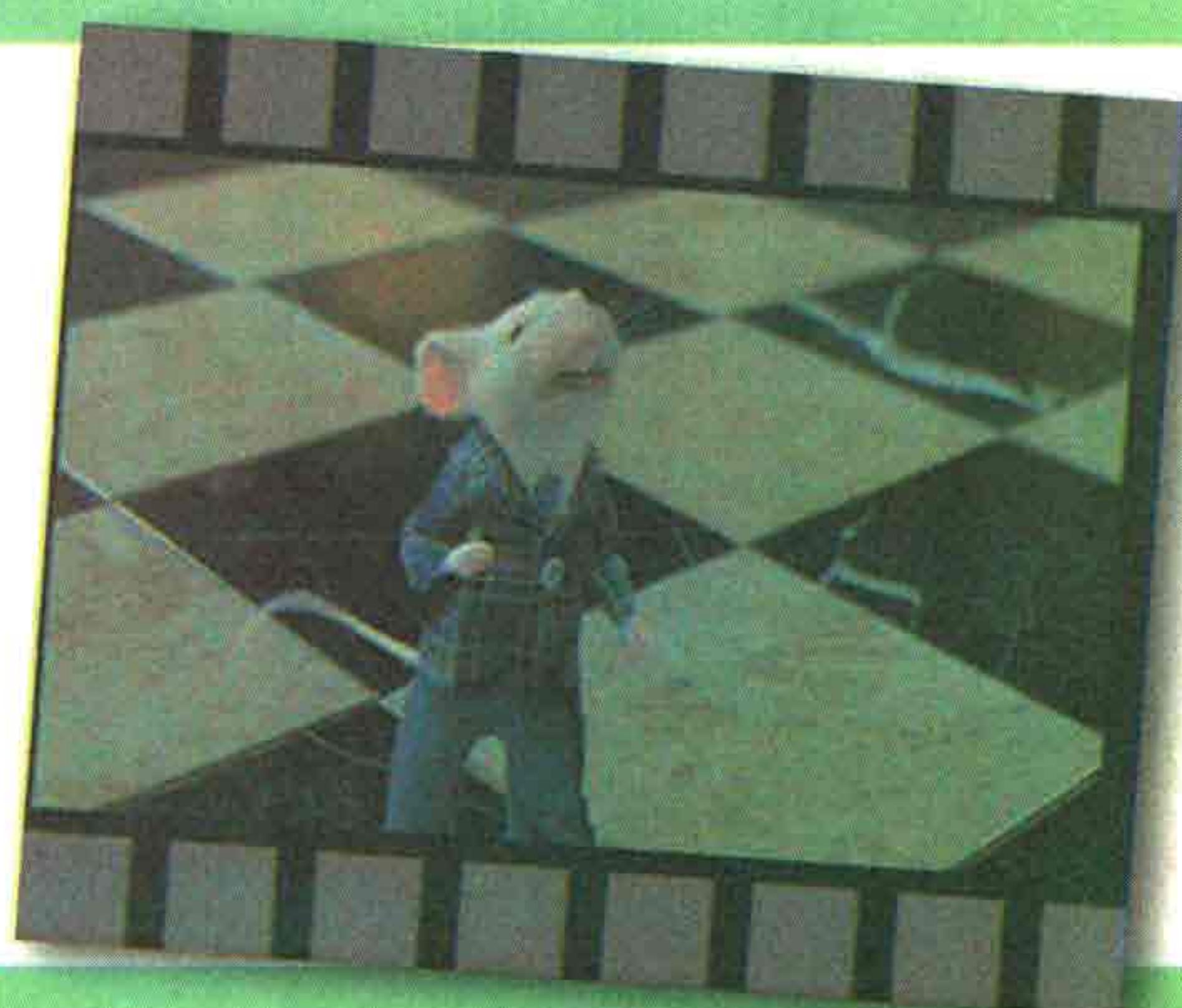
کبوتر کوچک و لاغری به نام «ولیانت» در سال‌های جنگ دوم جهانی زندگی می‌کند. او در این آرزو است که به واحد کبوترهای نامه‌رسان ارتش سلطنتی انگلستان برود. اما جثه او کوچک و نحیف است. وظیفه این واحد، رساندن نامه‌ها و پیام‌های مهم از ارتش انگلستان به نیروی مقاومت فرانسه و بر عکس است. نیروهای این دو کشور به همراه نیروهای ارتش شوروی (روسیه فعلی) و آمریکا بر علیه ارتش آلمان و متحده‌اند او در حال نبرد هستند. اوضاع و احوال واحد کبوترهای نامه‌رسان بسیار وخیم است زیرا تعداد زیادی از کبوترهای این واحد، توسط واحد عقاب‌های ارتش آلمان شکار شده‌اند. این وضعیت باعث شده است تا قسمت ثبت نام کبوترهای



اسنوبل می‌گوید که پس از رفتن او، لیتل‌ها از فرصت استفاده کردند و به مهمانی، سینما و مسافرت تفریحی می‌روند.



نامه‌رسان انگلستان، سخت‌گیری کمتری در ثبت نام کبوترهای تازه، انجام دهد. به همین دلیل و لیانت با اینکه کوچک و لاغر است، در واحد ثبت نام می‌شود. علاوه بر او، کبوتر شلخته و ژولیده‌ای به نام «باگزی» هم در این واحد مشغول به کار می‌شود. باگزی با و لیانت دوست می‌شود. در ادامه ماجرا، و لیانت دوره‌های آموزش نظامی را طی می‌کند و عازم انجام ماموریت خطرناک خود می‌شود. اما او در این ماموریت با گروهان کوچکی از عقاب‌های آلمانی رو برو می‌شود و... ماجراهای فیلم «ولیانت، کبوتر دلاور» با این قصه شروع می‌شود. این فیلم انیمیشن تماماً به صورت رایانه‌ای ساخته شده است. فیلم مربوط به استودیوی فیلمسازی «پیکسار» است که کارتون‌های جالبی برای بچه‌ها ساخته است. یک مشکل فیلم این است که شوخی‌های مناسب بچه‌ها در آن کم کار شده است و بعضی از شوخی‌های آنرا هم فقط بزرگترها می‌فهمند. کارگردان فیلم «گری چاپمن» نام دارد. بعضی‌ها به او ایراد گرفته‌اند که موضوع جنگ جهانی دوم، دیگر برای بچه‌های امروز جذاب نیست، اما به هر حال فیلم انیمیشن «ولیانت، کبوتر دلاور» حتماً به یک بار دیدن می‌ارزد!



استوارت حرف اسنوبول را
قبول ندارد.

جوچه کلاع نقو

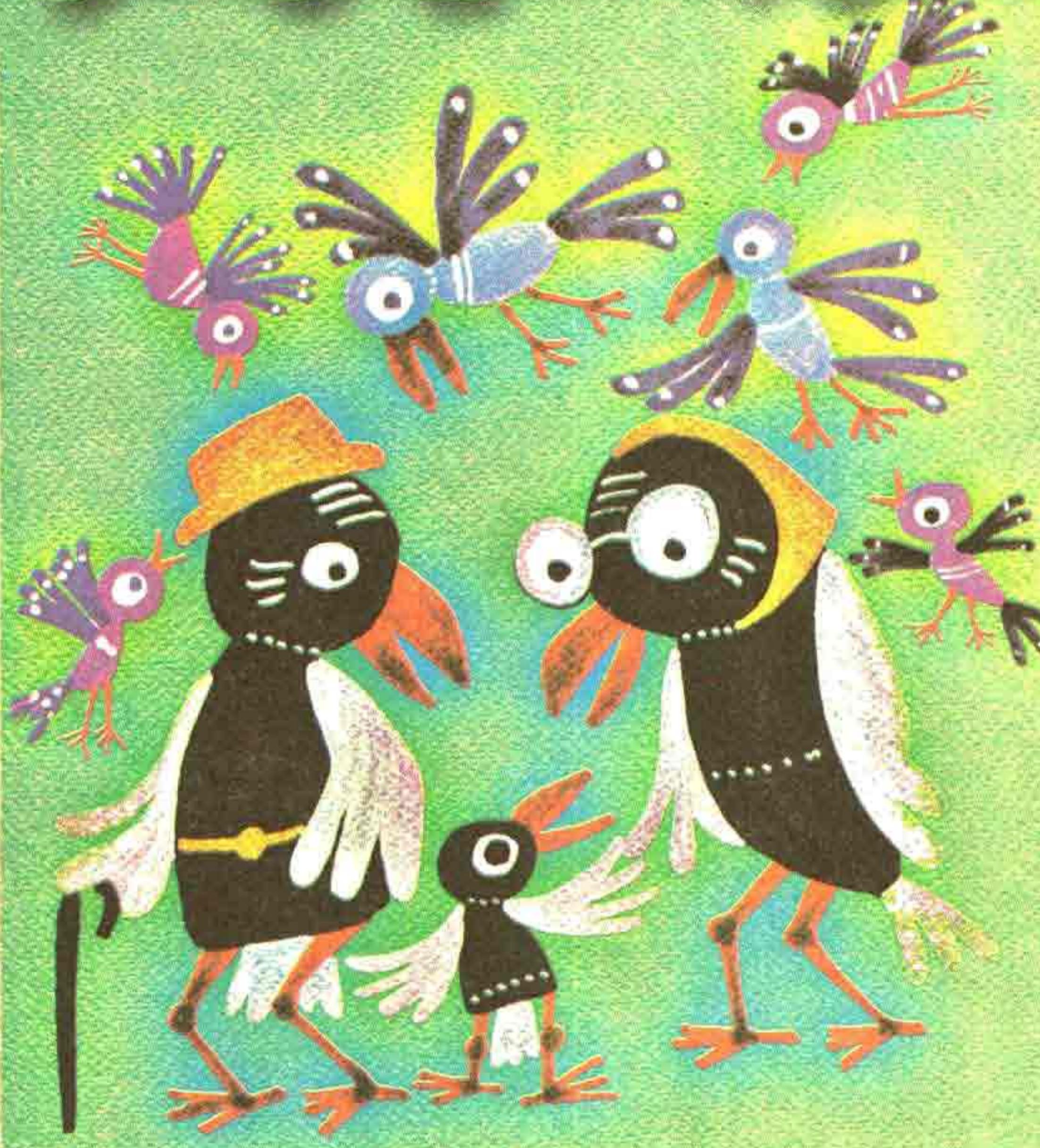
ناهید گیتساری

۳۰

خانم کلاع با غصه گفت: «ما خیلی دلمان می‌خواهد اما آن‌ها پیر هستند. بی‌بی کلاع گوشش خوب نمی‌شنود. پیر بابا هم فراموشی گرفته. ممکن است برای همسایه‌ها و درخت کاج، مشکلی درست کنند.»

خانم شانه‌به سر گفت: «پیرها مثل بچه‌ی کوچک احتیاج به مراقبت و محبت دارند.»

خانم کلاع دوباره اشک‌هایش سرازیر شد و گفت: «درسته. ولی حالات‌ها هستند. زمستان در راه است و من نگرانم



که مریض شوند.»

خانم گنجشک گفت: «نگران نباش خانم کلاعه. آن‌ها را بیاورید این جا. ما هم حواسمن هست. جای یک پیر بابا و بی‌بی با تجربه در همسایگی ما خالی است.»

خانم کلاعه ذوق‌زده شد و اشک‌هایش را پاک کرد. گفت: «یعنی درخت کاج هم اجازه می‌دهد که برای آن‌ها روی شاخه‌اش لانه‌ای بسازیم؟»

درخت کاج مهربان‌تر از این حرف‌ها بود. پرندگان شروع کردند به ساختن لانه‌ای نرم و گرم، برای پیر بابا و بی‌بی کلاع. آقا کلاع هم رفت دنبالشان.

وقتی آقا کلاع آمد، همراه او یک بی‌بی کلاع عینکی بقچه به دست و یک پیر بابای عصا به دست هم بود. جوچه کلاع از خوشحالی بالا و پایین می‌پرید و آن‌ها را می‌بوسید.

آن شب هیچ کس صدای نقو نقو جوچه کلاع را نشنید..

هفته آینده، ماجراهای دیگری از قصه‌های درخت کاج را می‌خوانید.

از وقتی که خانواده‌ی کلاع‌ها روی درخت کاج لانه درست کردند، هر شب قبل از خواب، جوچه کلاع، آن‌قدر نق‌می‌زد تا خوابش می‌برد.

همسایه‌ها نگران بودند که جوچه‌هایشان نق زدن را از جوچه کلاع یاد بگیرند. به همین خاطر یک روز سراغ مامان کلاع رفتند و گفتند: «خانم کلاع، چرا جوچه‌ات قبل از خوابیدن این‌قدر گریه می‌کند.»

خانم کلاع تا این حرف را شنید، شروع کرد به گریه کردن. اشک‌هایش مثل باران بهاری می‌ریخت روی پرهای سیاهش و سر می‌خورد روی

زمین. همسایه‌ها با تعجب به هم نگاه کردند. خانم گنجشک با دست پاچگی گفت: «خانم کلاعه، از حرف ما ناراحت شدی؟» «سار» کنار خانم کلاع نشست و گفت: «بیخشید خانم کلاعه. ما فکر کردیم شاید بتوانیم کاری کنیم که جوچه کلاع دست از نق زدن بردارد. آخر ممکن است بچه‌های ما هم یاد بگیرند. حالا بیخش که ناراحتت کردیم.»

خانم کلاع آهی کشید و گفت: «نه. من از حرف شما ناراحت نشدم. فقط من هم مثل جوچه کلاع، دلم برای «بی‌بی کلاع و پیر بابا تنگ شده. آن‌ها مامان و بابای آقا کلاع هستند. قبل‌ما با آن‌ها زندگی می‌کردیم. جوچه کلاع هم شب‌ها توی لانه‌ی آن‌ها می‌خوابید. بی‌بی کلاع برایش قصه‌می‌گفت و پیر بابا هم همیشه با او بازی می‌کرد.»

خانم بلبل گفت: «آخیش، پس جوچه کلاع شب‌ها بهانه آن‌ها را می‌گیرد.»

خانم گنجشک گفت: «نمی‌شود آن‌ها هم این جا زندگی کنند؟»

اسنوبول از استوارت می‌خواهد که به بالای میز بیاید و نگاهی به عکس‌ها بیندازد. استوارت از دیدن عکس دسته جمعی خود تعجب می‌کند.



۳۰

نویسنده: مانپریت مالیک
مترجم: هدالزگ

از درس خواندن بدم می آید!

آروین گفت:

- کاش گنجشک بودم! گنجشکها نه می کارند و نه برداشت می کنند. آنها محصول دیگران را می خورند.

گنجشک گفت:

- اینطور نیست! ما سخت کار می کنیم. همیشه بدنبال غذا هستیم. لانه می سازیم، تخم می کاریم، به جوجه هایمان غذا می دهیم و از آنها در مقابل دشمنان دفاع می کنیم.

آروین به فکر فرورفت و فهمید که زنبور، درخت و گنجشک حقیقت را می گویند. او فهمید که همه باید برای بدست آوردن خوشبختی تلاش کنند. او به خانه برگشت و با خوشحالی تکالیفش را انجام داد.

اگر کار نکنیم غذا، لباس، کتاب، اسباب بازی و خیلی چیزهای دیگر را نخواهیم داشت. ما وقتی خوشحالیم که کار کرده و زحمت کشیده باشیم.



در تصویر خانوادگی، جای استوارت قیچی شده است. (عکس استوارت برای اعلامیه مورد نیاز بود و استوارت این موضوع را نمی داند.)

«آروین» کتاب و مدادش را به کناری انداخت و گفت:

- من از درس خواندن بدم می آید.
او نمی خواست تکالیف مدرسه اش را انجام دهد. بنابراین بلند شد و به پارک رفت. هنوز چند قدمی برنداشته بود که متوجه زنبورهایی شد که دور گلهای پرواز می کردند و برای ساختن عسل شهد جمع می کردند. آروین با خود گفت:

- ای کاش زنبور بودم!
ملکه زنبورها صدای او را شنید. به طرفش پرواز کرد و گفت:

- چرا دوست داری زنبور باشی؟

آروین جواب داد:

- چون زنبورها از صبح تا شب عسل می خورند و کار نمی کنند.

ملکه زنبورها گفت:

- اشتباه می کنی دوست من. ما سخت کار می کنیم. ما ساعت ها در جستجوی شهد گل، پرواز می کنیم و بعد دوباره به کندو بر می گردیم. این راه طولانی، خیلی خسته کننده است و ما هر روز این مسافت را می رویم و بر می گردیم.

آروین از حرف او خوش نیامد و به راه خود ادامه داد. کمی جلوتر به درختانی رسید که میوه داده بودند. آروین گفت:

- ای کاش درخت بودم! خوش به حال درخت ها!
آنها مجبور نیستند مثل من مشق بنویسند.

درخت سیب گفت:

- اشتباه می کنی دوست من. ما تنبل نیستیم. کار ما این است که آب را از خاک بیرون بکشیم و از آن غذا بسازیم. ما برای شما گل و میوه تولید می کنیم. اگر کار نمی گردیم شما چی می خورید؟

آروین از حرفهای او خوش نیامد و به راه خود ادامه داد. جلوتر گنجشکی را دید که دانه می خورد.



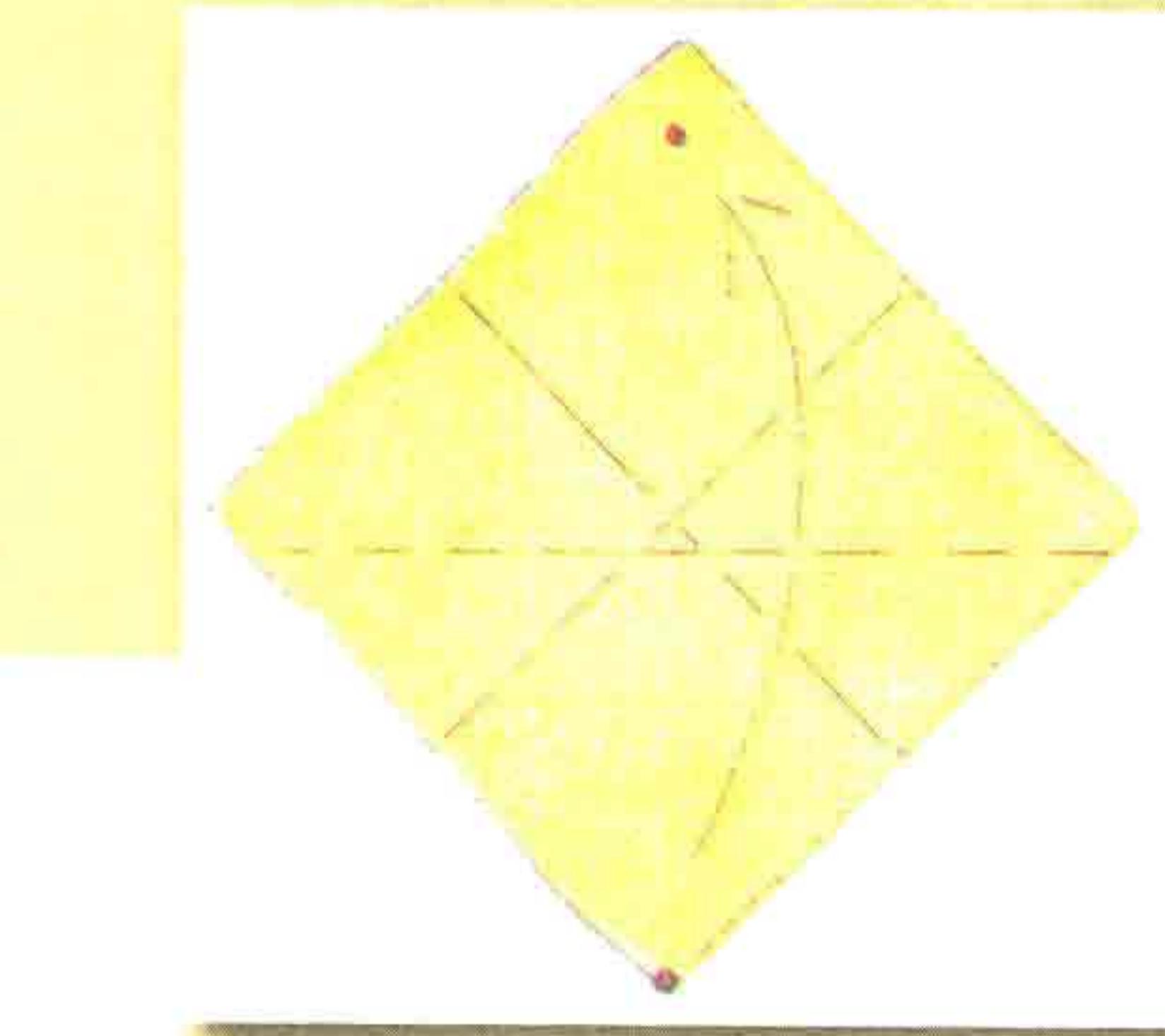
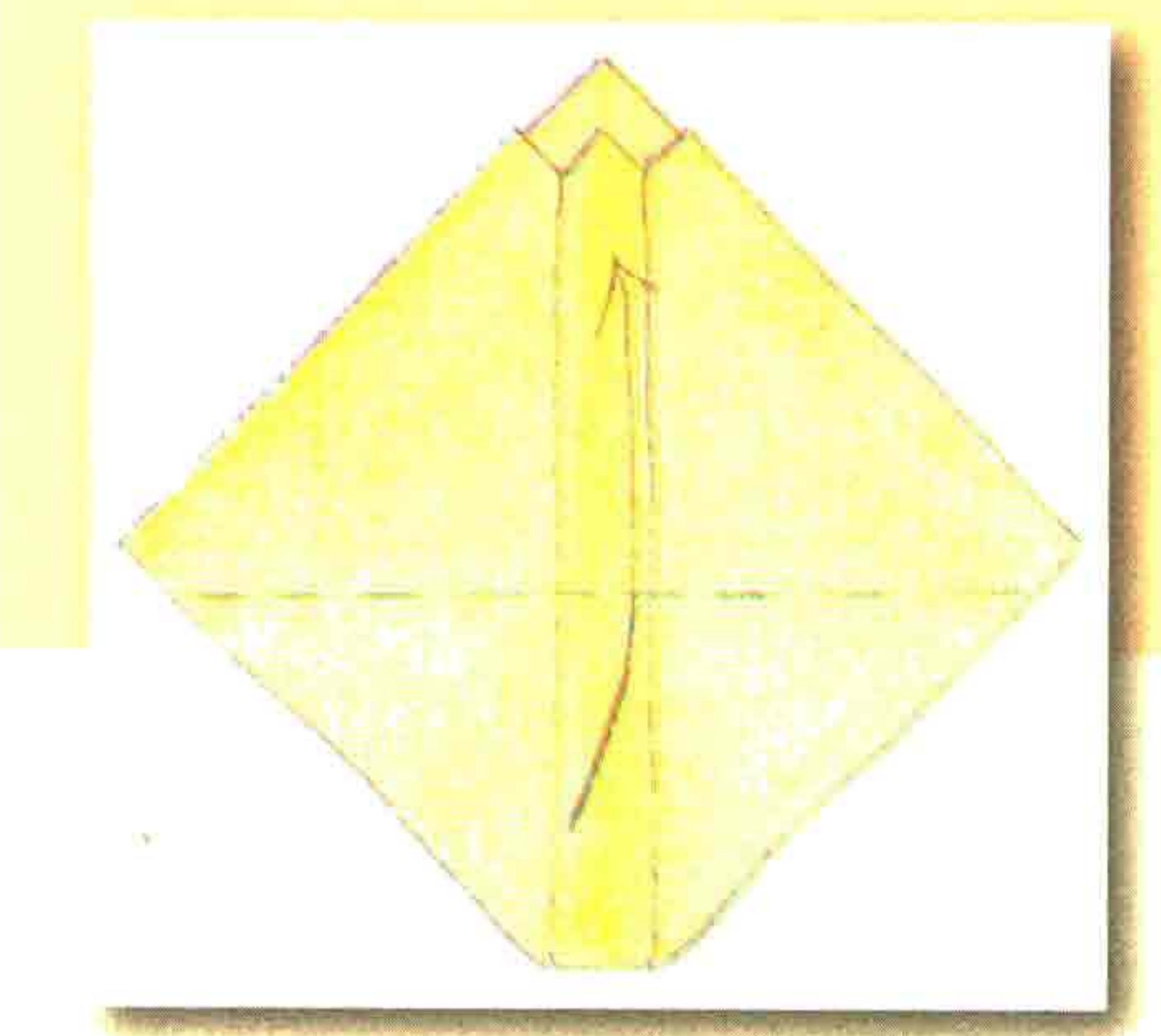


تَزِينَ دَسْتَمَالَ سَفَرَه

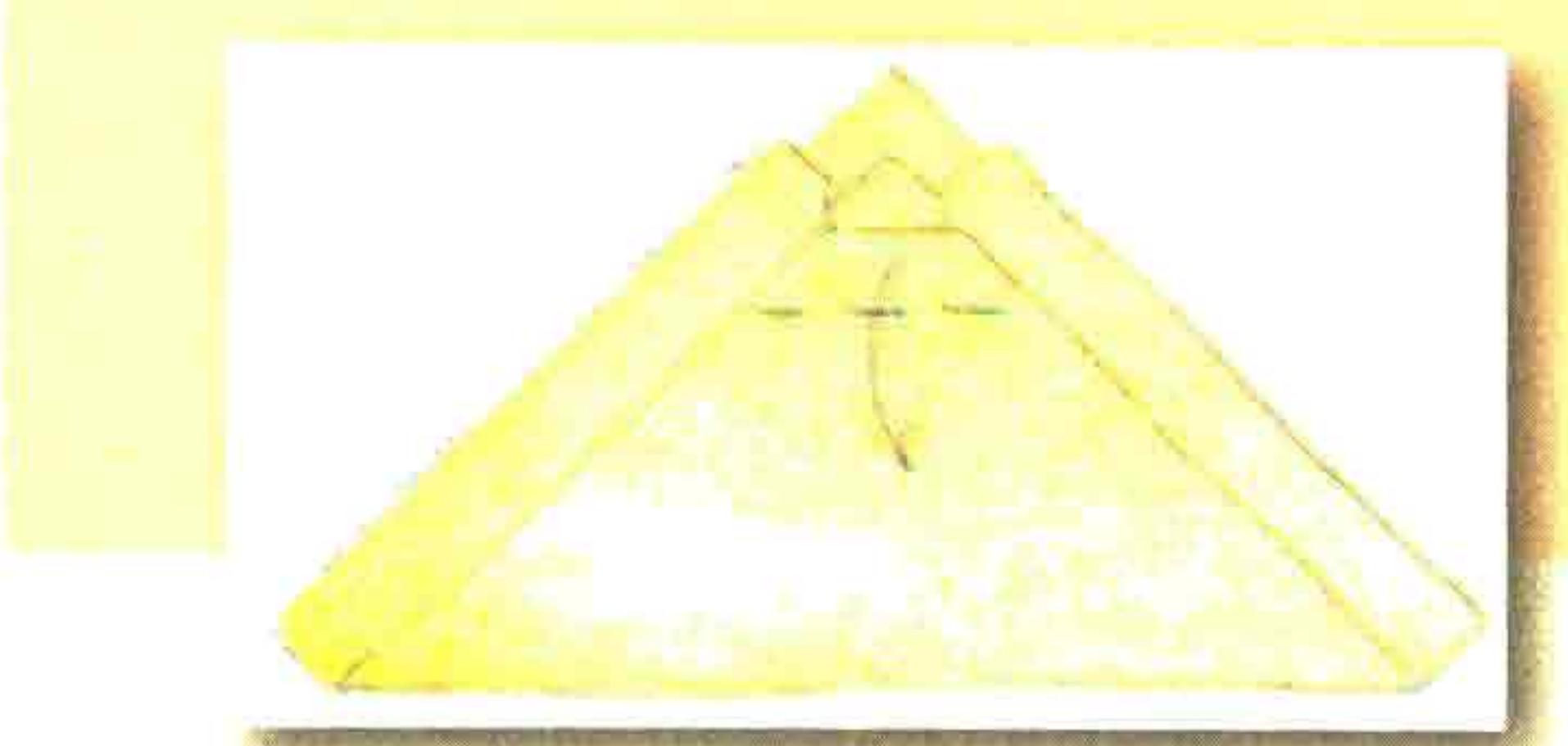
خیلی از شما، زمانی که در منزل مهمان دارید، دوستدارید به گونه‌ای به خانواده‌تان در پذیرایی کمک کنید. فکر دوست این شماره، راهی را پیش پای شما می‌گذارد تا بتوانید میز ناهار یا شامtan را به بهترین شکل تزیین کنید. فقط کافی است چند عدد دستمال سفره داشته باشد.

روش کار:

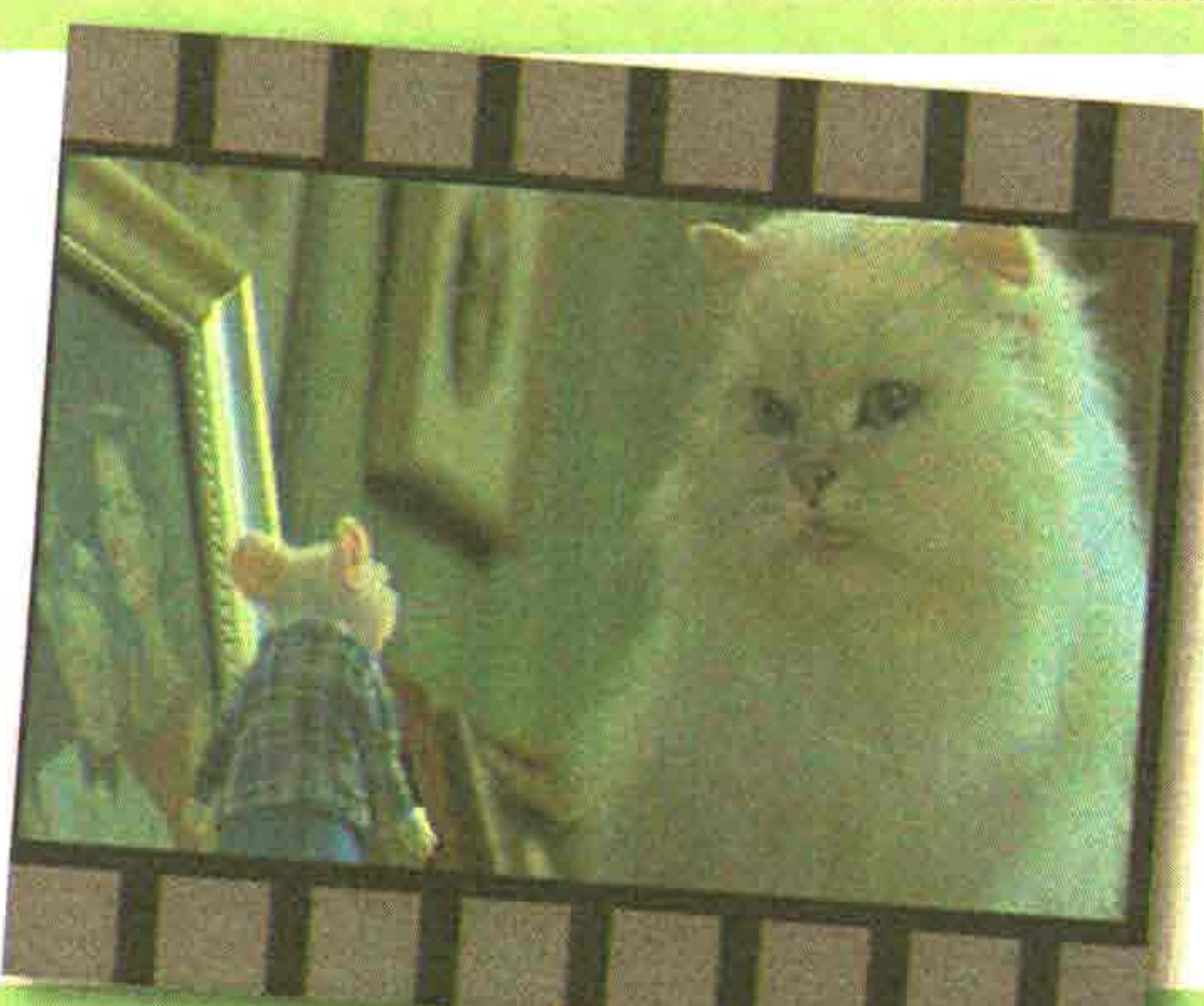
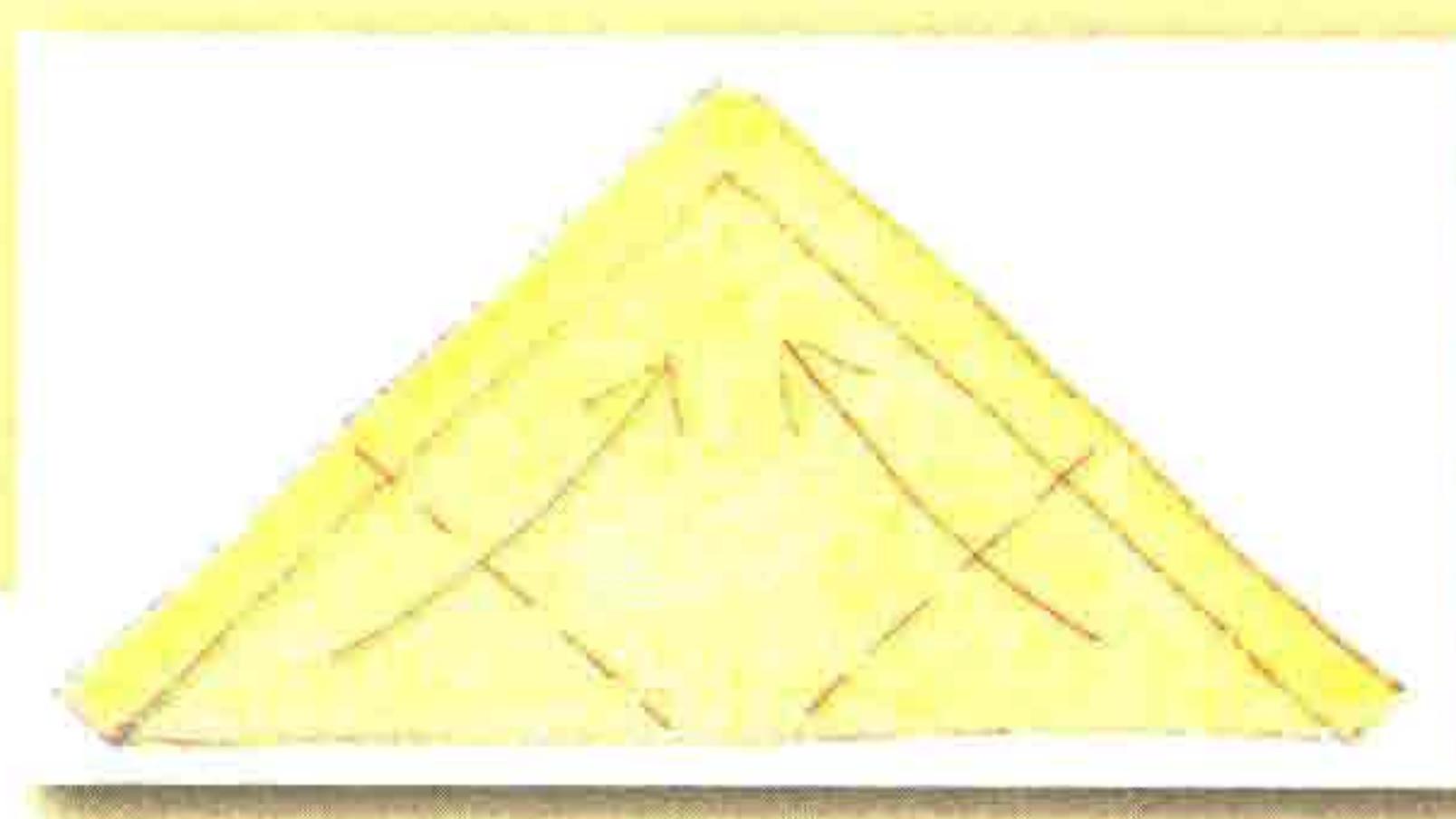
۱. دستمال کاغذی را کاملًا باز کنید. سپس نوک پایینی را روی نوک بالایی تا بزنید (مانند شکل).



۴. لبه بالایی در جلوی کار را، روی خط نقطه‌چین به سمت فلش، تا بزنید.



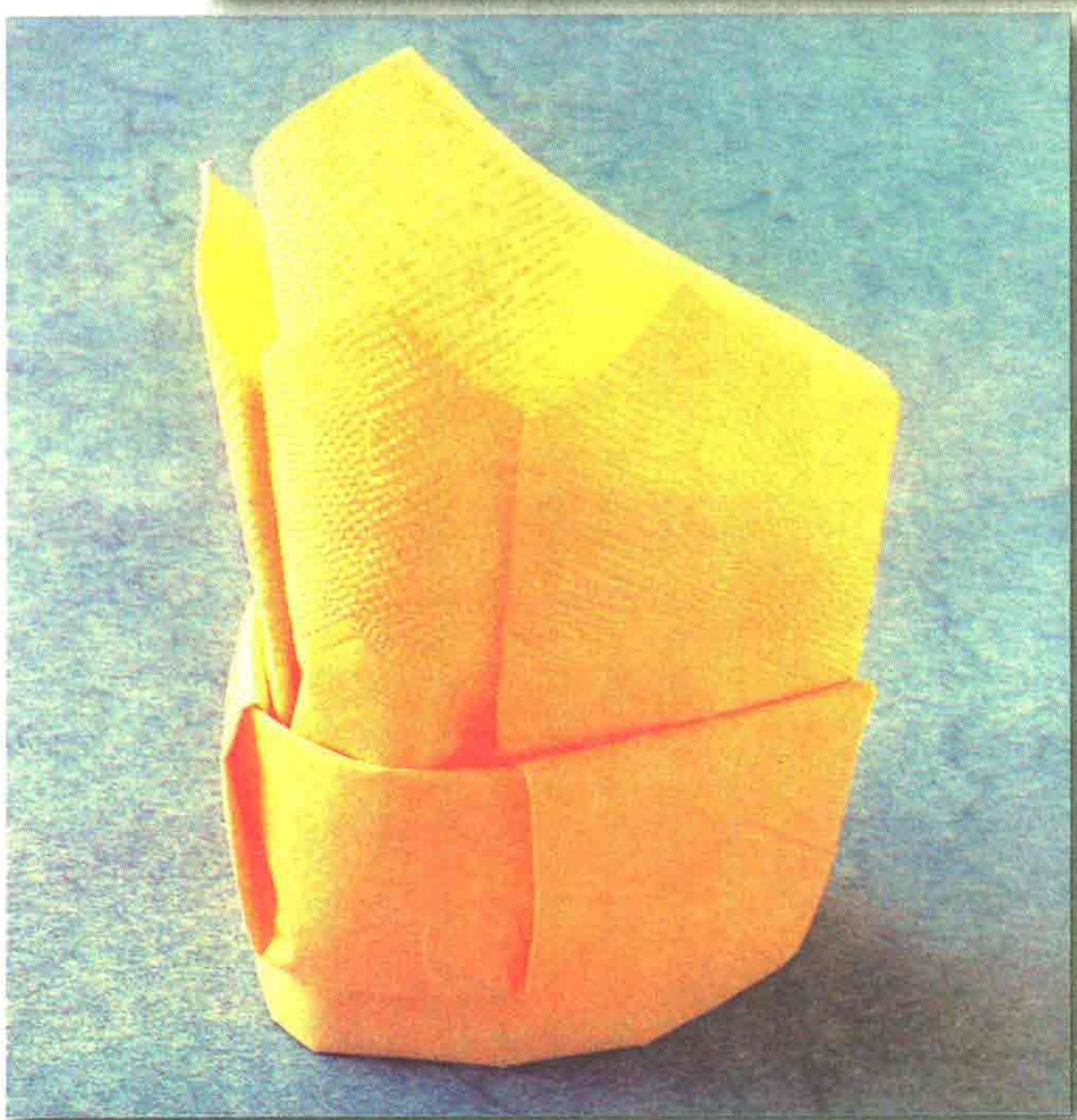
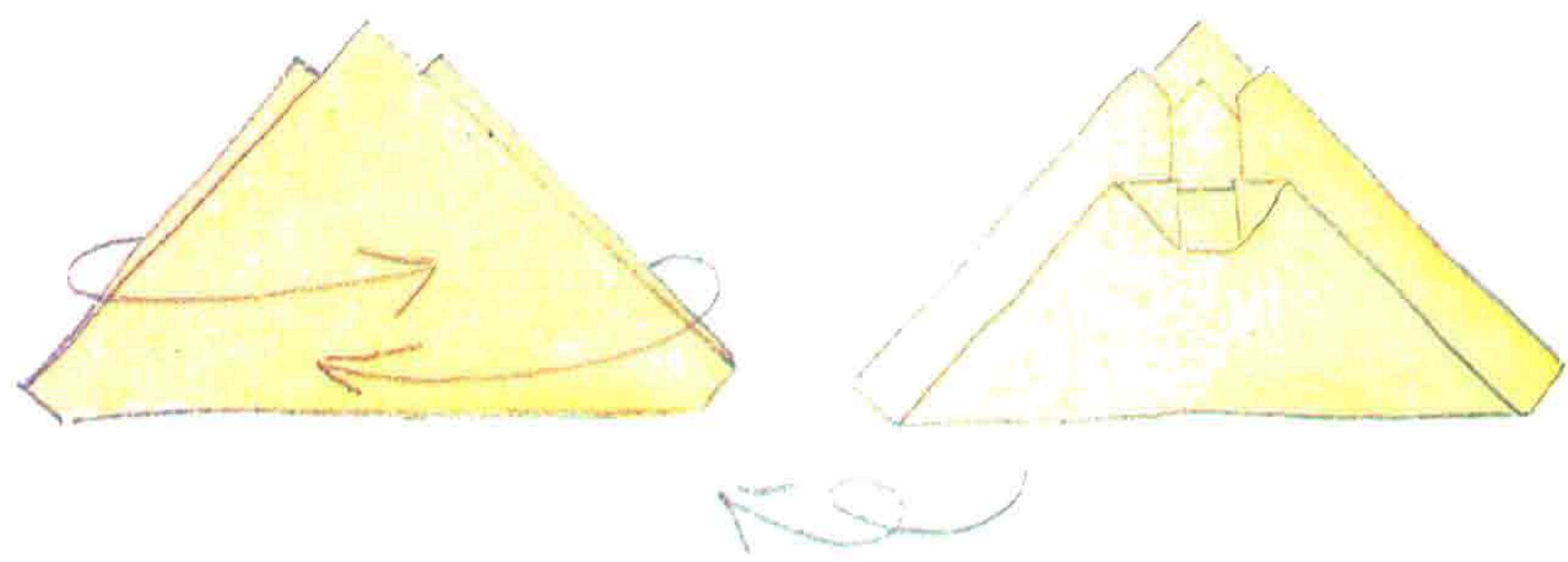
۲. گوشه‌های پایینی را از محله نقطه‌چین‌ها به سمت بالا تا بزنید تا تصویر سوم به دست بیاید.



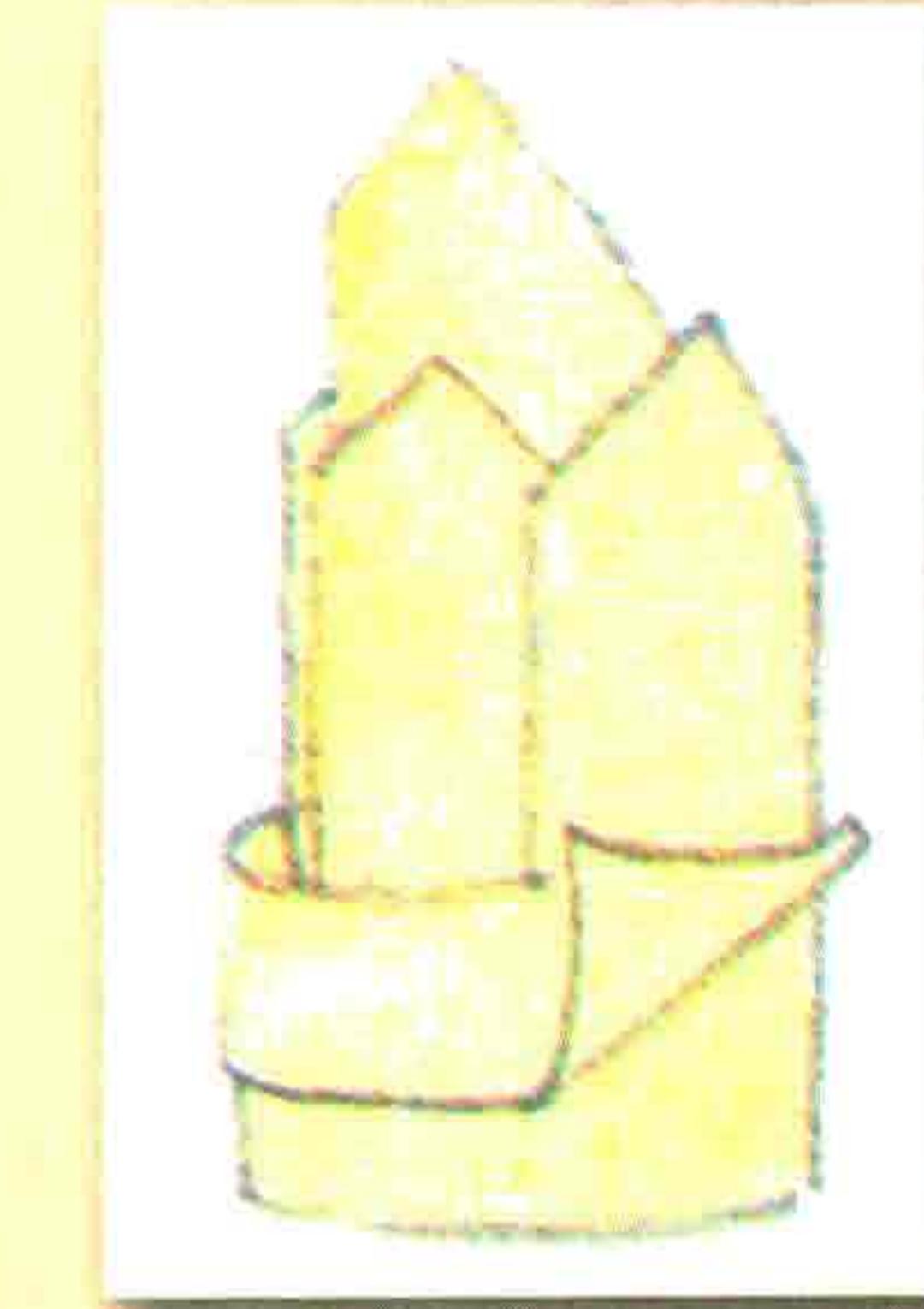
اسنوبل به دروغ می‌گوید که خانم لیتل گفته است پس از رفتن استوارت دیگر چه کسی می‌خواهد ریخت این موش را ببیند!

۶. نیمه‌های راست و چپ را به جلو خم کنید و یک نیمه را به داخل نیمه دوم طوری فرو برد و قفل کنید که به شکل لوله درآید و با یک تکان از هم باز نشود.

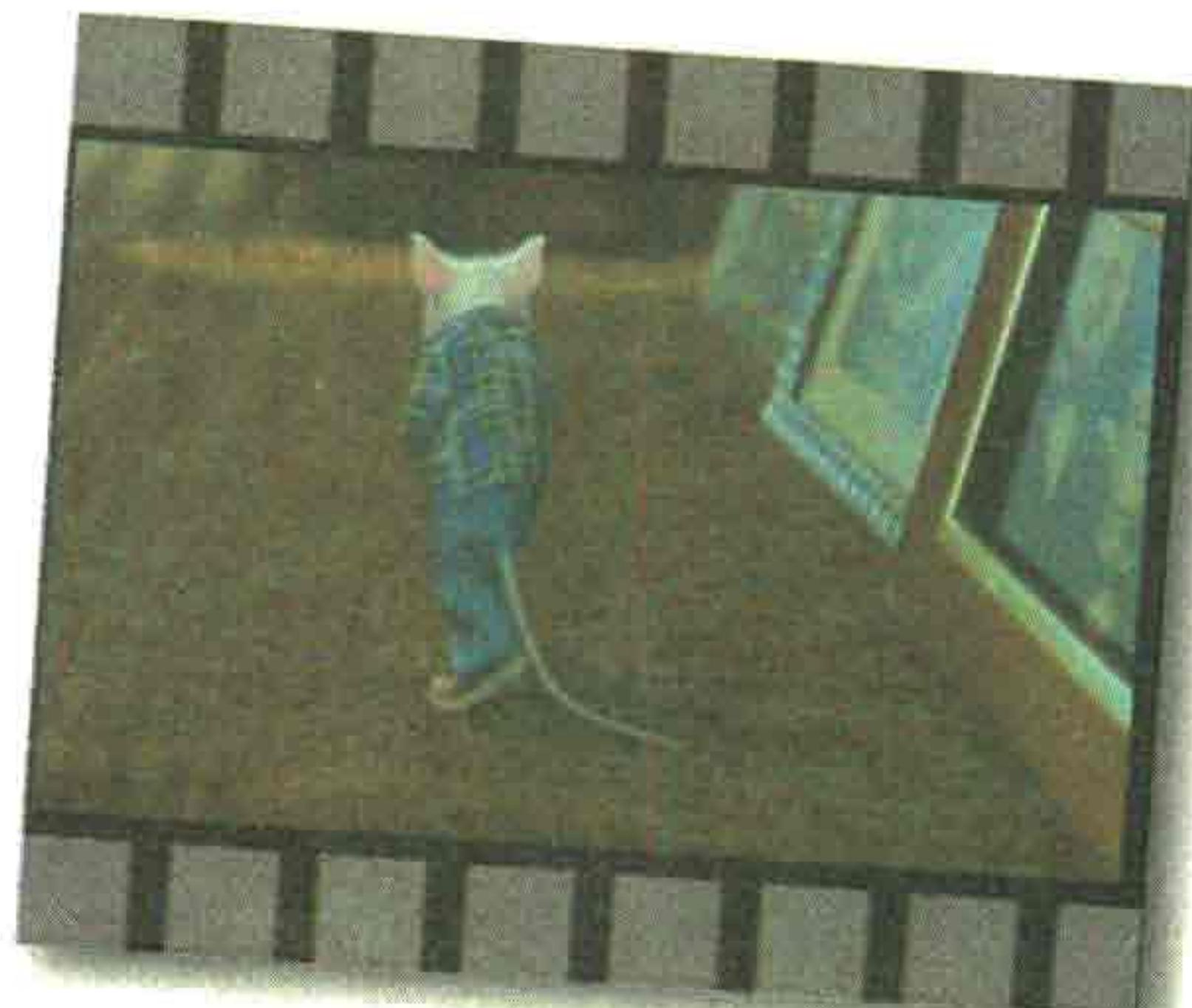
۵. از آنجایی که این، شکل اصلی کار است، رعایت نسبت‌ها و قرینه‌ها بسیار مهم است. شاید لازم باشد در این مرحله، بعضی از تاهای دوباره تنظیم شوند. حالا دستعمال را به پشت برگردانید.



۷. دستعمال سفره شما آماده است. حالا می‌توانید از آن چند نمونه تهیه کنید و در کنار بشقاب‌های سر سفره قرار دهید.



استوارت غمگین و ناراحت، از اسنوبل خدا حافظی می‌کند و از خانه‌لیتل‌ها می‌رود.





فکرش را بکنید که سرمای منهای ۶۸ درجه سانتیگراد چه بلایی را می‌تواند بر سر آدمی بیاورد. بچه‌های شهر «ورخویانسک» در سیبری در بیشترین ایام سال، چنین سرمایی را تحمل می‌کند. این شهر، مسکونی‌ترین نقطه در شمال کره زمین است و مردم ساکنان آن به قوم «یاکوت» مشهورند. یاکوت‌ها زیر نظر روسیه زندگی می‌کنند.

••• شهر «ورخویانسک» معادن الماس، طلا، نقره، زغال سنگ، گاز طبیعی و قلع بسیاری دارد. به همین دلیل بیشتر ساکنان شهر در معادن شهر مشغول به کار هستند.

بچه‌های سردترین شهر جهان

••• یاکوت‌ها، سوارکاران ورزیده‌ای هستند و اسب‌های این ناحیه سردسیر لایه ضخیمی از چربی در بدن خود دارند تا آنها را از سرمای منطقه حفظ کند. لباس مردم یاکوت از پوست اسب‌های این منطقه تهیه می‌شود.



••• در سرمای شدید این منطقه، کار کشاورزی به خوبی انجام نمی‌شود. به استثنای تابستان که مقداری سبزی و علوفه رشد می‌کند. چوب‌بری و کارگاه‌های کوچک صنایع چوب در این شهر، رونق زیادی دارد.



اسنوبل هم از او خداحافظی می‌کند و پیش خود می‌گوید که ممکن است از غصه بمیرد!



●●● خانه‌های مردم در این ناحیه دارای ۳ در است. برای وارد شدن به خانه، یاکوت‌ها باید ابتدا در اول و دوم را باز کنند، سپس با باز کردن در سوم وارد خانه و آقاق می‌شوند. خانه‌هایی که یک در ورودی دارند، سرمای زیادی وارد آنها می‌شود و غیرقابل سکونت است.



●●● شیر یخ‌زده در شهر «ورخویانسک» در بسته‌ها و قالب‌های متعدد نگهداری می‌شود. سرمای زیاد منطقه باعث یخ‌زدن شیر می‌شود. سرما آنقدر زیاد است که بخار خارج شده از دهان، بلا فاصله یخ می‌زند و بر زمین می‌ریزد!

●●● آب مصرفی مردم به صورت مایع استفاده نمی‌شود. مردم یاکوت، قطعات یخ را در ظرف نگهداری می‌کنند و هنگام مصرف آنرا به صورت مایع درمی‌آورند.



در پارک مرکزی شهر، لیتل‌ها تمام اعلامیه‌ها را به در و دیوار پارک نصب کرده‌اند.



این داستان:

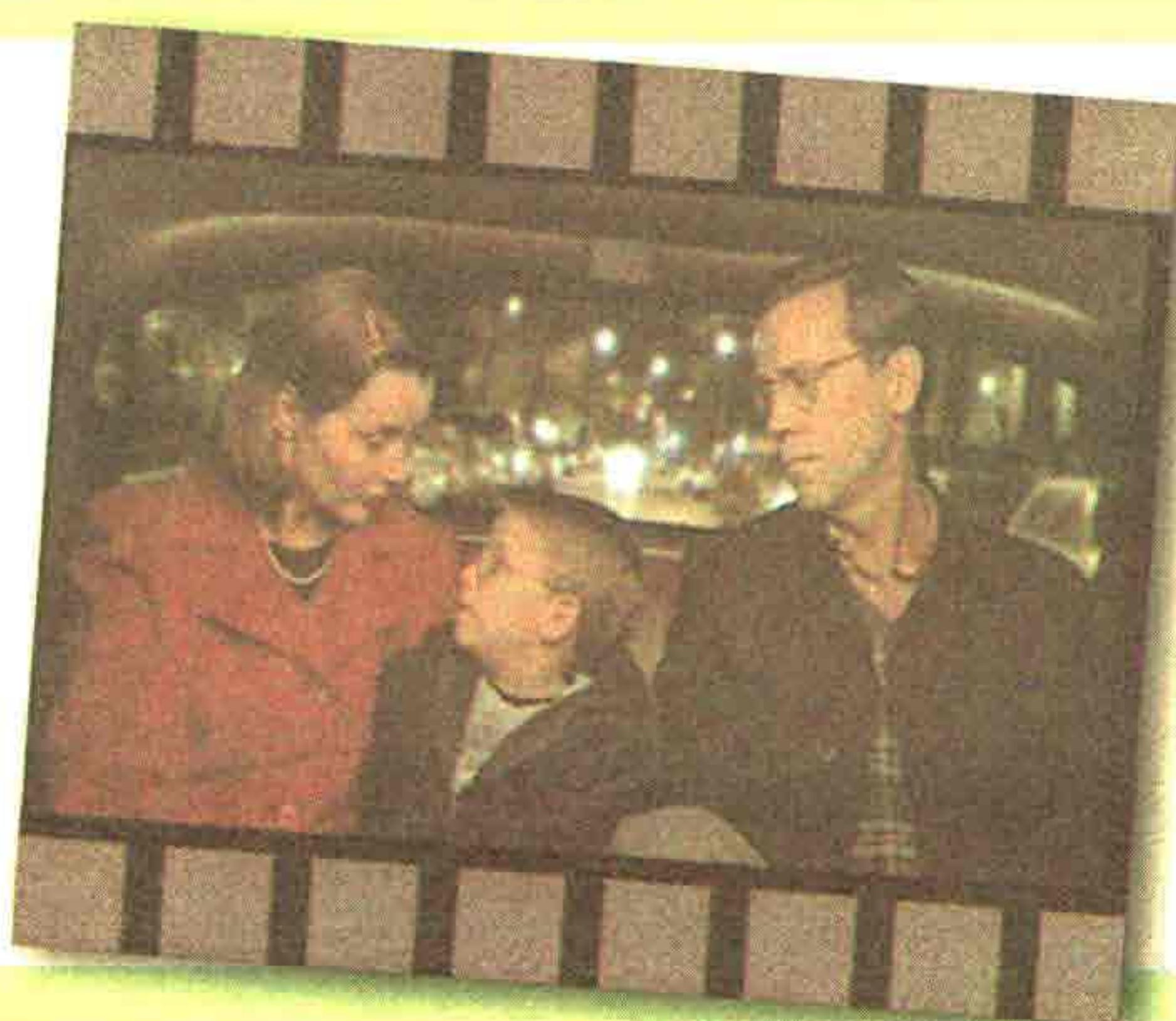
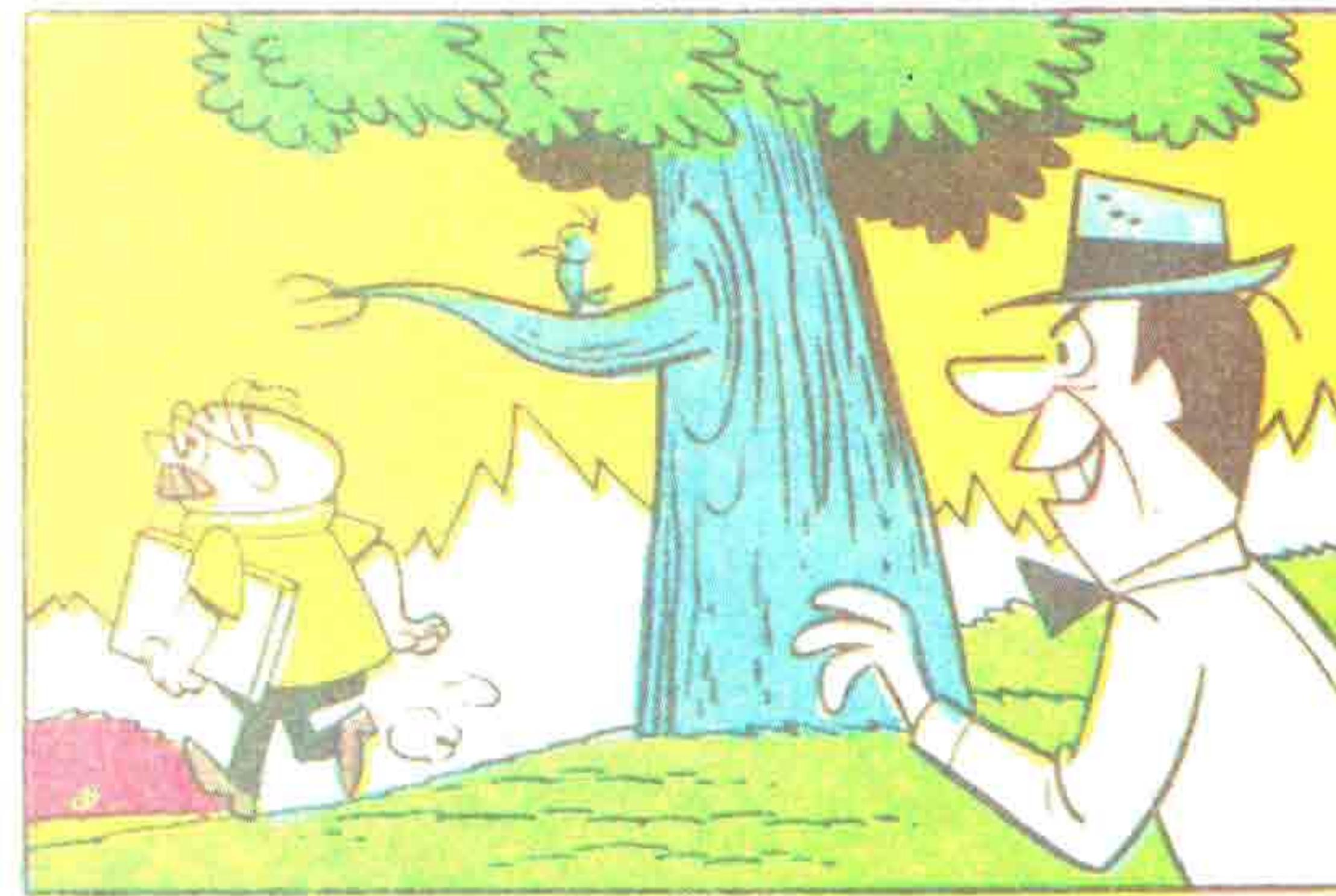
قسمت پنجم

اتفاقی عجیب در پارک جنگلی



اینم جا پاهای اون موجود حقه بازه!
بیا دنبال رد پایش برمیم تا گیرش
بیاریم و ازش توضیح بخوایم!

اوهو! این که فقط یه تن پوش گوزنه!
پس بگو! این باید همون گوزنی باشه
که از صبحانه فرار کرد! او ترسید از
نزدیک رازش بر ملا بشه!

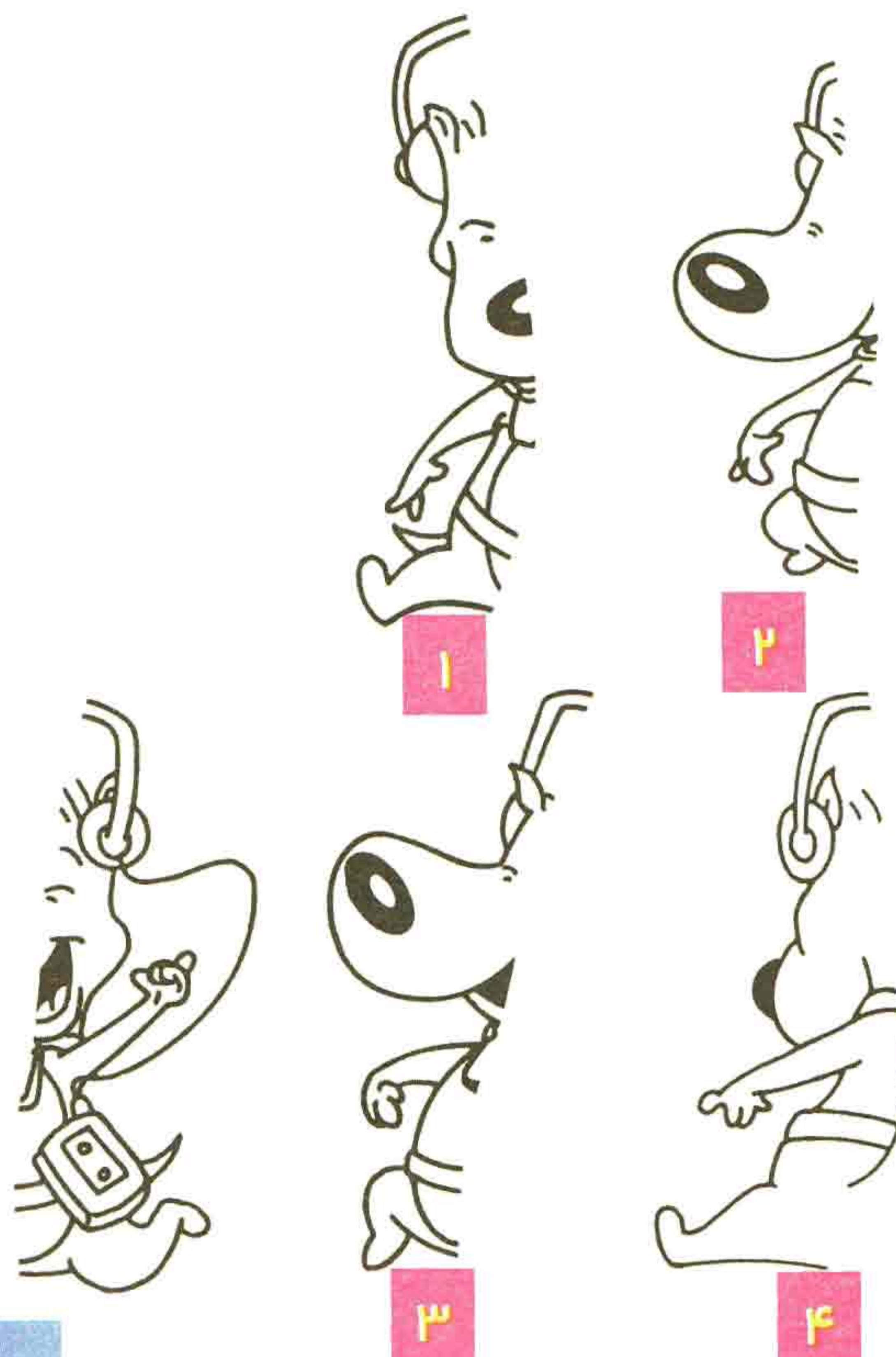


آنها به خانه بر می‌گردند و
منتظرند تا کسی به آنها تلفن کند
و جای استوارت را به آنها بگوید.



پدر و مادر جو، امید زیادی به اینکه کسی به آنها تلفن کند و جای استوارت را به آنها بگوید ندارند، اما از این موضوع با جو حرفی نمی‌زنند.





پاسخ سرگرمی شماره گذشته:



سکه نیمه کاره

این پسر بچه حسابی گیج شده است. او نیمه‌ای از تصویر سگ خود را دارد. اما نیمه دوم آن را گم کرده است. آیا می‌توانید کمکش کنید و از میان تصاویر شماره‌دار، تصویر مناسبی را که تصویر نیمه‌ای را کامل می‌کند، پیدا کنید؟



استوارت آرام آرام و ناراحت از این پیشامدی که اسنوبل برایش تعریف کرده بود، راه پارک مرکزی شهر را پیش می‌گیرد.



جدول آنلاین

افقی

۱. سست و تنبیل.
۲. ضمیر مفرد غائب، به معنی او.
۳. از شهرهای اطراف تهران.
۴. بار آن به مقصد نمی‌رسد.
۵. پایه و ریشه.
۶. حرف ندا.
۷. سوغات اصفهان.
۸. عملی که طی آن شرکت‌ها، ضرر و زیان افراد را، در قبال دریافت حقوق معینی، پرداخت می‌کند.

عمودی

۱. محصول صابون.
۲. «گبه» دم بریده!
۳. سخن صريح و بی‌پرده.
۴. مورد علاقه بچه‌هاست.
۵. سبزی مورد علاقه خرگوش‌ها.
۶. از جدایی‌ها شکایت می‌کند.
۷. قدم یک پا.
۸. عدد روستا.

پاسخ جدول شماره گذشته

جدول ۳۵ خانه

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
*	*	*	*	*	*	*
۹	۵	۹	۵	۹	۵	۹
۵	۹	۵	۹	۵	۹	۵
۹	۵	۹	۵	۹	۵	۹
۱	۳	۱	۳	۱	۳	۱
۳	۱	۳	۱	۳	۱	۳
۱	۳	۱	۳	۱	۳	۱
۳	۱	۳	۱	۳	۱	۳



او برای آخرین بار به خانه لیتل‌ها
نگاهی می‌اندازد. و با نگاه خود از آنجا
خداحافظی می‌کند.



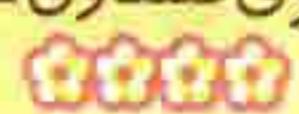
لطیفه زرنگی

مردی سوار تاکسی می‌شود و در رانمی‌بندد. راننده می‌گوید: چرا در رانمی‌بندی؟ مرد می‌گوید: زرنگی؟ می‌خواهی درست حساب کنی؟!



راننده و لطیفه شناس

افسر راهنمایی راننده‌گی: شما توی تاکسی دو نفر اضافه سوار کرده‌ای. آن وقت با این سرعت هم حرکت می‌کنی؟ راننده: آخر اگر زود به مقصد نرسم اون ۳ نفری که توی صندوق عقب هستند خفه می‌شوند!



علم و شاگرد

یک روز معلم از شاگردانش پرسید: کی می‌خواهد به پیشتر برود؟ همه‌ی شاگردها دستشان را بلند کردند به جز یک شاگرد. معلم از او پرسید چرا دست را بلند نکرده‌ای؟ شاگرد گفت: من بدون اجازه‌ی مادرم هیچ‌جا نمی‌روم!

ندا کاظمی، ۱۲ ساله از ارومیه

تبسم زیبای خورشید



من می‌دوم و می‌دو. خورشید با من می‌آید. او در آسمان می‌دود و من در زمین. خسته می‌شویم و هر دو می‌ایستیم و من به او نگاه می‌کنم. او به من لبخند می‌زند. من می‌خندیم و او خندیم و می‌خندیم و او برایم هدیه‌ای می‌فرستد. خیلی زیباست هدیه‌ای او موهایم رانوازش می‌دهد و به من جانی تازه می‌بخشد.

من می‌دوم و می‌دو. خورشید با من می‌آید. او در آسمان می‌دود و من در زمین. پایم به سنگی برمی‌خورد به روی سبزه‌ها می‌افتم، رو به آسمان می‌کنم و می‌خندیم و این بار خورشید همراه با سبزه‌ها می‌خندد. ما می‌خندیم و می‌خندیم.

خورشید: این بار هدیه‌ای تازه برایت دارم. خوشحال باش!

قطرات باران را روی گونه‌های احساس می‌کنم. قطره قطره‌های باران به من طراوتی تازه می‌بخشد بلند می‌شوم و با خورشید می‌دوم و از دور سبزه‌ها برایمان دست تکان می‌دهند.

من می‌دوم آسمان قرمز می‌شود و خورشید با لبخندی محبت آمیز به من می‌گوید: این بار هدیه‌ای تازه‌تر و زیباتر برایت دارم. خوشحال باش!

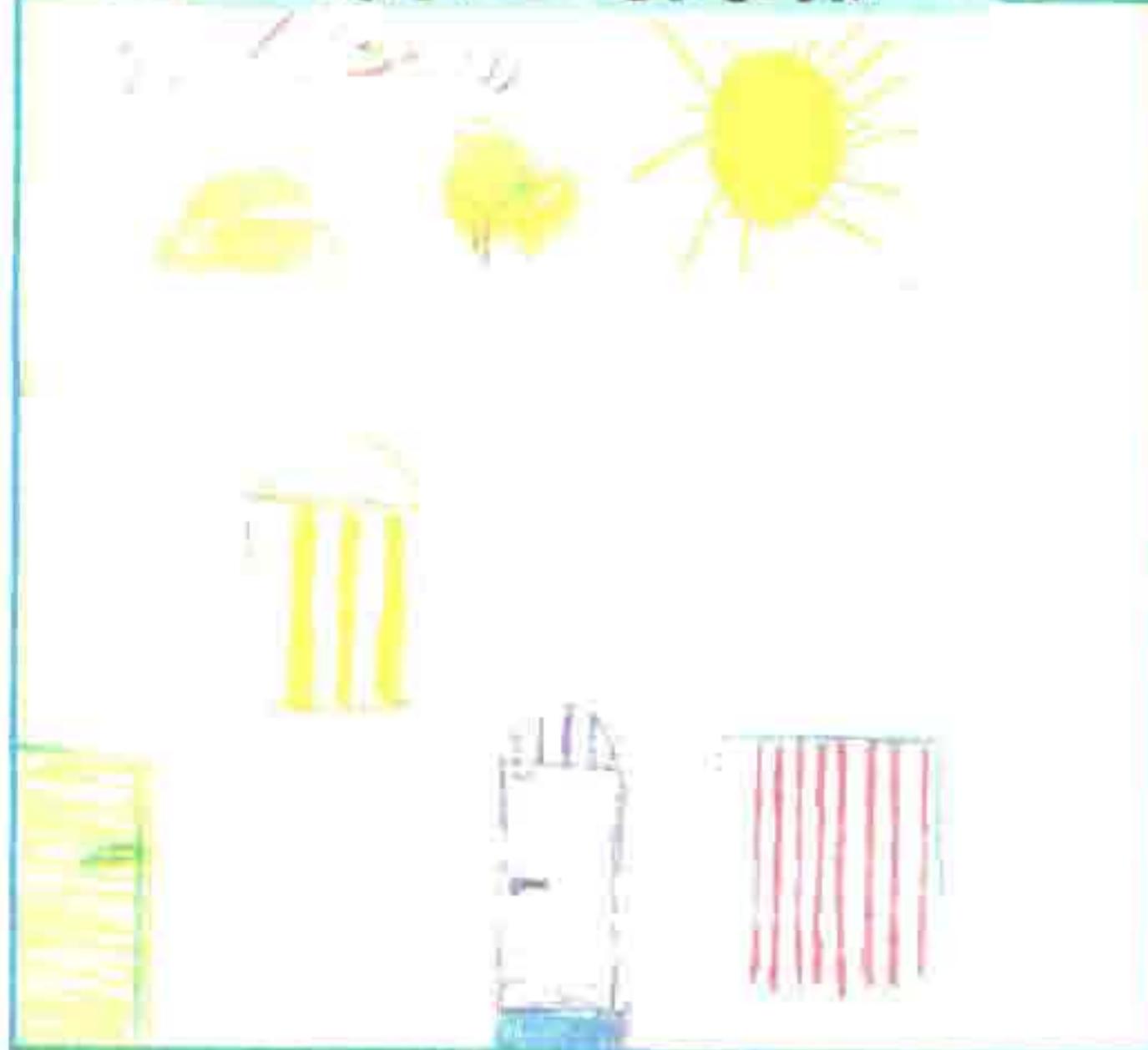
و ما می‌خندیم و می‌خندیم. صدایش دور و دورتر می‌شود و به او می‌گوییم. «مگر قول نداده.

بودی که با هم بدوبیم». و او دور و دورتر می‌شود. و مامی‌خندیم و می‌خندیم. آسمان تیره می‌شود ماه بیرون می‌آید. به او می‌گوییم، «پس دوست من کو، پس خورشید کو آیا برایم پیغام نداده».

- مگر قول نداده بود که با هم بدوبیم. و ماه چشمانش را باز می‌کند و می‌خندد. می‌خندد و می‌خندد و من با خنده‌ای او قهقهه می‌زنم.

شیدا غفاری ۱۲ ساله از تهران (شیرانات)

مهیار حاج‌امینی / ۱۰ ساله / از تهران



سیما شریعتی / از نجف آباد



یگانه عرب اسماعیلی / کلاس سوم / از شهرود

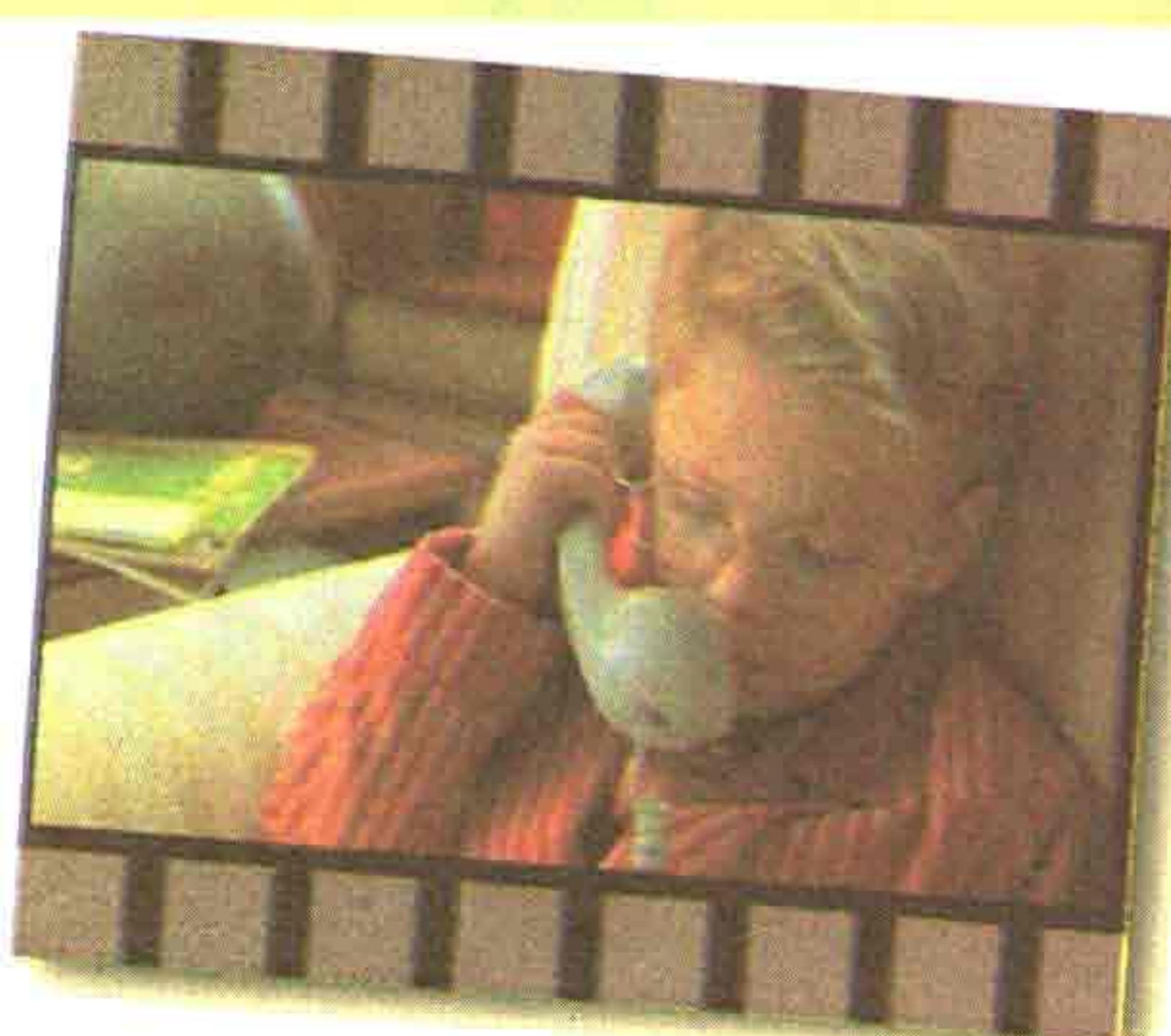


مهرشاد عباسپور / ۴ ساله / از بندر عباس



پانه آریایی پژوه / ۱۲ ساله / از تهران

در همان حال، جو مدام در حال امتحان کردن گوشی تلفن است تا شاید کسی زنگ بزند و از استوارت خبری بدهد.



فرستنده:

نشریه



نشانی:



تهران- خیابان انقلاب- چهار راه حافظ- پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله هفتگی «دوست»

دوست



پدر و مادر او ناراحتند و
می‌گویند که اگر استوارت پیدا
نشود، قلب جو می‌شکند.



دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۴ هر ماه ۴ شماره، هر شماره ۱۷۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات میدان انقلاب کد ۷۶ به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید. (قابل پرداخت در کلیه شبب بانک صادرات در سراسر کشور) فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمائید.

قابل توجه مقاضیان خارج از کشور

بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به حساب اعلام شده واریز نمایند و سپس نشانی فرد خارج از کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال نمایند.

بهای یک شماره از مجله هفتگی «دوست»:

خاورمیانه (کشورهای همچوار) ۷/۰۰۰ ریال

آرپا، آفریقا ۸/۰۰۰ ریال

آمریکا، کانادا، استرالیا ۹/۵۰۰ ریال

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۰۴۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ می‌توانند قابل پرداخت در کلیه شبب بانک ملی سراسر کشور واریز فرمایند.
نشانی: اصفهان- خیابان شیخ بهایی مقابل بیمارستان مهرگان نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۲۳۶۴۵۷۷

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: .. / .. / ۱۳

نشانی:

کد پستی:

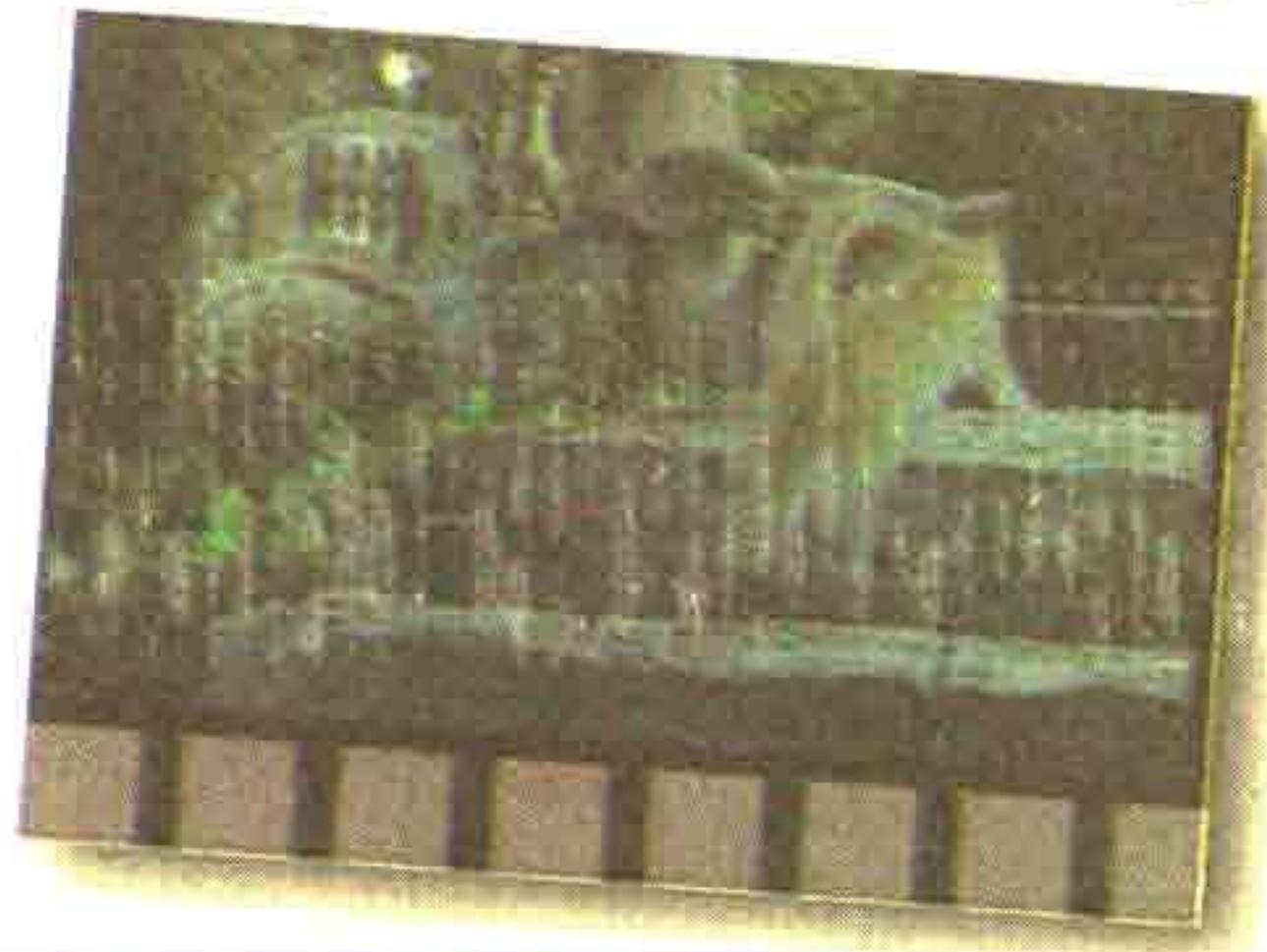
تلفن:

تا شماره:

شروع اشتراک از شماره:

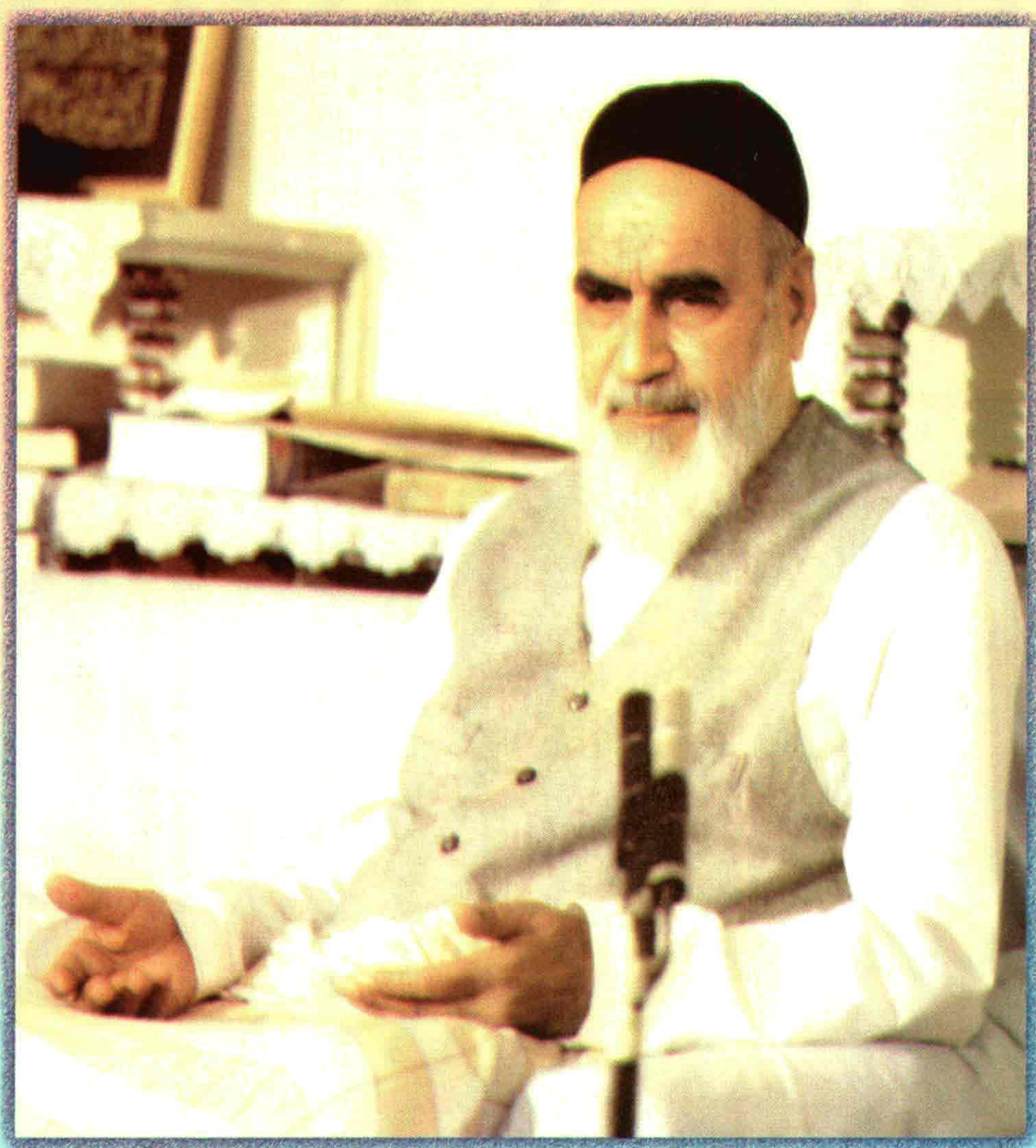
امضاء

گربه‌ها با شتاب در حال پیدا کردن رد استوارت هستند. آنها می‌گویند که بوی او را حس می‌کنند.

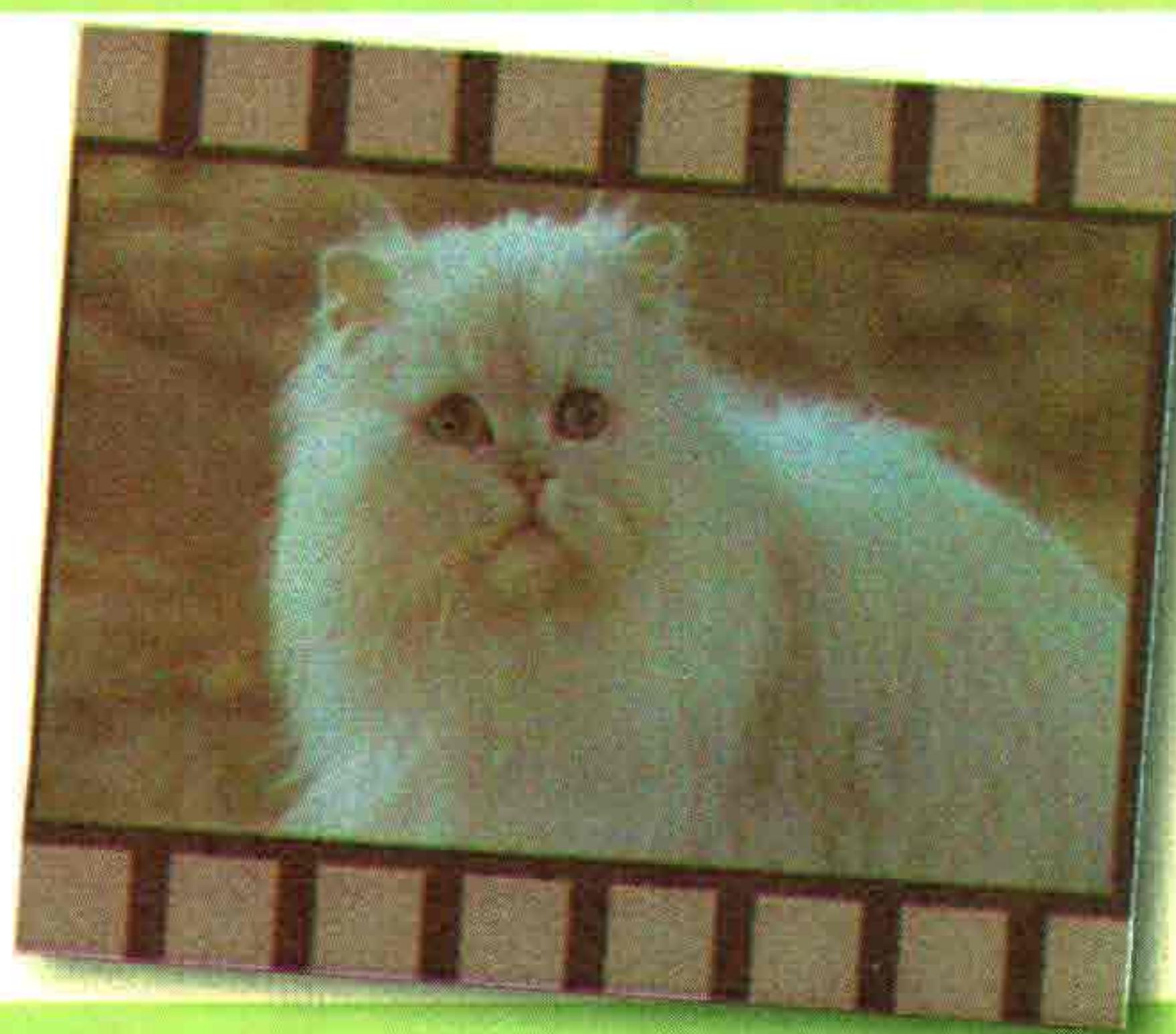


از آن سو، گربه‌ها خبردار شده‌اند که استوارت دوباره به پارک مرکزی برگشته است. بنابراین یکی از گربه‌ها نزد اسنوبل می‌آید تا با هم به پارک بروند.





۱۴۳



آیا گربه‌ها موفق به از بین بردن
استوارت خواهند شد؟
هفته آینده و در آخرین قسمت
فیلم در مجله، ماجرا را دنبال کنید.

مسابقه ویژه

چیدن کاشی‌ها
(ویژه بهمن ماه)

شرح در صفحه ۲



بیان

